



شهنشاده جواد بخت معظم معین السلطنه سردار عنایت الله خان
صاحب دہلیک مطبعہ عنایت



کتابخانه

مجلس شورای ملی

(عدد)

۲

سیاحت در ایران

مؤلفش بزبان فرانسوی : ژولورن (ژولورن)
مترجمش بزبان ترکی عثمانی : احمد احسان

مترجمش بزبان فارسی

محمد طهرانی

دارالسلطنه کابل در مطبعه عنایت بزبور طبع آراسته گردیده است

سنه ۱۳۳۱

سند احمدی

یکدوسخن در باب طبع کتاب

مردمان ملک ما چون هنوز بخواندن آثار ادبیه و فنی طرز نو عادت نگرفته اند و چشمها و ذهنهای شان با همان اثرهای طرز قدیم آلوده و منته کی دار داز انسیب یکدو کتابی که تا بحال در طبعه عنایت چاپ شده . و شیوه تحریر و تالیف آن بیک اصول نو و اسلوب این عصر و زمان ترقی بر تو میباید بر خلاف امید واری گذاشتیم . مظهر رغبت عمومی نگردد . کتابهای افسانه کدر مملکت ما خوانده میشود مانند ورقه گلشاه ، چاریری ، چار دودیش و امثال آن بدرجه لایعنی و مضر اخلاق است که حدود نهایت ندارد ولی بکمال افسوس می بینم که هنوز اسامی و نسخه های آن که در طبعه های هندستان چاپ میشود و بملک ما می آید بکمال رغبت گرفته و خوانده

میشوند و نتیجه آن این است که فکرها و خیالات خوانندگان آنرا بخیر افات و سخنان بی معنی که فایده دین و نه منفعت دنیا است پر و منلو میسازد. کتابهای افسانه دیگری که از آثار مهمه ادبیات فارسی شمرده میشود مانند شهنامه فردوسی، و سکندرنامه نظامی و یوسف زلیخای حضرت مولانا جامی رحمة الله علیه، و غیره که همه آنها نظم است و مصنفین آنها داد سخن طرازی را در آن داده اند آنها نیز خیلی مغلق و پیچیده میباشد که فهمیدن آنها کار هر خواننده و نویسنده نیست. شمع و قهقهه، چهار دانش، انوار سهیلی، و امثال آن نیز آنقدر آسان و سریع الفهم نیست که بسواد خوانی محض از آن استنباط مدام بشود.

حالا نگذرمان زمان ترقی و تجدید است. در هر چیز يك نوبت و تازه گوی دیده میشود. بسیار افسوس است که مردمان ما آن کتابهای قدیمه فیشن چار صد و پنجاه ساله پیش ازین را میخوانند، و بخيال خودشان می آید که می فهمند، و از کتاب افسانه (سیاحت بر دورادور زمین بهشتا در روز) که ترجم آنرا بصورت يك كالمه عادی و بسیار ساده نوشته است مغلق و پیچیده گفته بخواندن آن رغبت نمیکند. و این نیست مگر اینکه ذهنها و چشمهای مردمان ملك ما بهمان اصول انشا و طرز تحریر قدیمه عادت گرفته است، و چون این کتابهای افسانه های جدید که آنرا رومان (یا ناول) میگویند يك شیوه جدید توالی و بی دارد از آنرو برای آنچنان اشخاص فایده نمیر

سازد . و مظهر رغبت نمیکردد . و چون بنای این افسانه هابر علم و فن و موضوع شده . و اکثر مردم مان از آن بجز است اینهم . و موجب مغلق شناختن آن میشود .

باوجود اینهم چون مقصد یگانۀ ماز تا بنیاس (طبعۀ عنایت) این است که آثار جادیده این عصر و زمان حاضر را طبع ، و نشر نماییم ، و مردم مان و طن خود را آهسته آهسته به علم و فن رهبری کنیم به رغبت و عدم رغبت شأن التفاتی نکرده باز به طبع ناول فنی (سیاحت در جو هوا) امر و اجازه نمودیم . هرگاه در صدی یک آدم آنرا بخواند و بفهمد باز ما آنرا افایده شمرده در پی تجارت آن نمیکردیم . ذاتا مقصد ماز تا بنیاس مطبعۀ عنایت تجارت فنی بلکه نشر علم و معرفت است .

(سیاحت در جو هوا) نیز از آثار (ژول ورن) نام اعیان فرانسویست که در نوشتن ناولهای فنی شهرت فوق العاده را مالک است اگر چه اکثر ناولهای افسانۀ هاتصوری و خیالی میداشند ولی چون آن تصور و خیال بر علم و فن بنیافته باشد تنها ساعت تیری فنی ، بلکه فواید علمی نیز میرساند در وقتی که (ژول ورن) این ناول را بنوشت هنوز اور و پلانها — یعنی طیاره ها یا آنکه ماشینیهای پرواز — و (ژیلین) نام بالونهای ماشین دار بود و بنیامده بود . همان تصور بود که خیال را بحقیقت تبدیل نمود . ناول سیاحت جو هوا نیز مانند سیاحت بر دور ادور زمین از فرانسوی

به ترکی عثمانی ، و از ترکی عزیز بنیادین (محمد و دطرزی) بزبان فارسی ترجمه کرده است . مطبع و نشر این اثر ازین سبب آرزو نمودیم که ازین گونه اثرهای جدید در مملکت ما بسایه عرفان آیه اعلی حضرت قبله گاه مقدس اعظم روحی له فداء (سراج المله و الدین) خدایه مملکت افزونی گیرد . و اگر درینوقت خواننده نیابد در استقبال امیدواریم که انشاء الله اینگونه اثرها را اولاد وطن بکمال ذوق و شوق بخوانند ، و بسی استفادہ ازان بتوانند . ومن الله التوفیق .

امضا

محمد معینی

۲



سیدالشهدا

باب اول

يك . مسئله که مجالسهای علمیه در آن متعیر میبایستند در نظر و میگردند ؟

« دوروم ! . . . دوروم ! . . . » تفکیکه در يك آن صدا کرد . يك گاوای که پنجه قدم به آنسو میچیرد كه يك تفکیکه را بر استخوان کمر خود بخورد . حالا آنکه حیوان بیچاره در مسئله هیچ داخل نبوده سراسر میگناه بود .

خواهید پرسید که « دوئلو » (١) کنند کان — یعنی همدگر خود را به تفکیکه زنده کنار آچه شد ؟ خبر بدیم که آنهار هیچ ضرری نرسید . آباد وئلو کنند کان که باشند ؛ نام آنهار ایمیناسیم . اما چیزی که معلومست

(١) دوئلو يك عادت بسیار بد و ناگوار و سرده فرم لك است که اگر در مابین دو شخص يك نفی بدش شود ، یا آن دو شخص بريك مشوقه باهمدگر رقیب شوند ، یا آنکه یکی آن دیگری را حقارت کند همدگر خودشان را بد وئلو — یعنی همدگر کشی — دعوت میکنند . از هر دو طرف شاهد ها گرفته میشود ، پولیس هم حاضر میشود . در هر جا و بهر گونه سلاحی که شرط شده باشد به اصول و قاعده که دارند پایه تفکیکه یا کویو غیبه باهمدگر جنگ و مبارزه میکنند .

استقدر است که یکی ازین دو جنتلمن دوئللو کنند و پیر تر آن انگلیز . و چون اتر
آن امر بکامیابیست . هر کادر باب گاو بیچاره که خورده تحقیقات بعمل آریم
که آیدر کجا و کدام سرزمین این گاو را بغیر حق خورده ؟ در بناب هیچ
مشکلات نمی بینیم ! زیرا این گاو بیچاره در ساحل طرف راست تالاب
(نیاغارا) در نزدیک بل معانی که سه میل دور تر از شلاله مشهور (نیاغارا)
ست در یک چمنزاری چرمای نمود . پس معلوم شد که دوئللو — یعنی مهدیگر
کشتی — نیز در همین وضع که اراضی ممالک جاهل و متفقد ارض بکار بازار ارضی
کانادار بط داده است بوقوع آمده است .

جنتلمن انگلیزی ، و جنتلمن امریکایی چون تفکیک های خود را
بر مهدیگر مغالی کردند ؛ و گاه با خطا رفته یکی بر گاو ، و یکی بر تنه یکدیگر ختی
بر خورد انگلیز بسوی امریکایی پیش آمده گفت :

— بر ادعای خود باز ثابت قدم که بیت (رول بر تانیا) سروده میشد !

— من هم بر ادعای خود ثابت قدم که بیت (یاقی دوول) سروده میشد !

بنابرین گفتگو نیز در یک بود که باز مجادله و دوئللو دوم بار آغاز کند . ولی

شاهدانی که برای دوئللو حاضر بودند بیانجگر برآمده گفتند :

— در گذرید ! و دیگر مجادله را لزوم نیست ! ما حکم میکنیم که هم بیت

رول بر تانیا ، و هم بیت (یاقی دوول) سروده شده است . حال همین

قدر بستان ! برویم طعام بخوریم .

این سخن از هر دو طرف قبول شده بکمال مسرت و شطحارت بسوی طعناخانه که در آن جوار بودند رفتند. این يك معلوم نمید که آیا انگلیزی حق دارد یا امریکایی؟ اما اینقدر گفته میشود که این دو تلو برای يك مسئله بسیار عجیب و غریبی وقوع یافته که از چند ماه باینطرف فکرهای مردمان بر عتیق (۱) و بر جدید (۲) راز و روبر کرده است.

حالا مراقب و اندیشه میکنید که آیا مسئله عبارت از چیست؟ اما پیش از آنکه از کیفیت مسئله بیان کنیم اینرا باید بگوئیم که پیش از ظهور این مسئله هیچگاهی از زمین بسوی آسمان اینقدر نظر ها و دور بینها متوجه نشده است. مسئله اینست که یکشنب پیشتر از وقوع دو تللو در مابین جنتمن انگلیزی و امریکایی نزدیک به نیمشب از جو هوا یکصدای طرم که لاره بسیار خوش آهنگی مینوخت بگوش مردمان زمین که در نواحی شمالی (نیازا) ساکن هستند برخورد کرده است. بعضی از شنوندگان اینصدای طرم آسمانی ادعا میکردند که لاره بیت ملئی (رول بر تانیای) انگلیزی سروده میشود. بعضی ادعا میکردند که لاره بیت ملئی (یا تقی ذوول) امریکایی سروده میشود.

ایان صدای طرم هوایی رایچه معنی بد هیم؟ و چگونه تفسیر کنیم؟ اگر زمانهای اساطیر الاولین قدیم میبود خیالهای تختهای شایالشان برها (۱) بر عتیق یعنی خشکه کهنه که به اصطلاح فن جغرافیا عبارت از قطعه های اوز و یاه آسیا، افریقا میباشد. (۲) بر جدید یعنی خشکه نو که عبارت از قطعه امریکا است.

ولشکرهای دیوها و طرم نواختن آنها تصور میشد! حالا نکه در بنصر
آنجناب خیالها و تصورهار آب شسته .

پس چه گفته شود؟ مگر اینکه صدای طرم سیاحان (بالون) سوار است
یعنی سیاحان بالون نشین این طرم را از روی هوانو اخته اند! بواقعیکه
همچنین باید حکم شود . زیرا دیگر چیز معقولی گفتن نامقول است .

اما هزار افسوس که این حکم معقول اینز داده نمیتوانیم . زیرا مسئله خیلی
دهشتناکست . چونکه اگر صدای طرم تنها در جوار تالاب (نیازا غارا)
شنیده میشد، و سبب دو تلولی و دو جنتلمن و هلاک یک گاومیرگردید چیزی
نبود . ولی دهشت و غرابت رابه بینید، این صدای طرم که امروز در نجاب
شنیده شد ، بعد از چهل و هشت ساعت از (اوروبا) ؛ و بعد از هشت
روز از (چین) و (ژاپان) شنیده شد، و به تلگراف بهمدیگر خبر داده شد .
چه عجب حال ! آیا این چه سان شخیصت که در جو هوا به ایندرجه
سرعت و تیز رفتاری قطع مسافه میکند ، و در هر جا که میرسد طرم
خود را مینوازد؟

این است که انمسله در هر جهت دنیا باعث هیجان و شور و شرم عظیمی
گردید چسان نگردد؟ فرض کنید که انسان در خانه خود نشسته باشد ،
و یکی یکبار یکصدای ویانک کرگری بشنود آیا تلاش نمی افتد که این صدا
از کدام طرف آمد ، و این کرگری از چه پیش شد ؟ و بعد از آنکه جستجو

کند. و تحقیق نیاید. و باز هم نداند و نیاید که این صدا از چیست و از کجاست آیا مجبور نمیشود که از آن خانه برآمده بدیگر جابجیم شود؟ حال آنکه کار در نجای و انمستله چنین هم نیست! چونکه خانه ما کره ز میست! در هر طرف آن صدای عجیب و غریبی میشنویم. و بحقیقت آن بی غیریم بلا این نجاست که کره خور ترک کرده نمیتوانیم. بکار برویم؟ بدیگر سیارات گر بختن ما عدم الامکانست! ... پس چه باید کرد؟ بهمه حال میباید که این طرم نواز را بیدار کنیم، و این گردش کننده تیز بر واز طبقات هوائی را بدست آریم!

لك نقطه دیگر نیز هست، چونکه این يك از قواعد حکمیه است که در جائیکه هوا نباشد صدا وجود نمیگیرد، بنابراین قاعده حکمیه اثبات میشود که این صدای طرم در طبقات هوائی که اطراف کره زمین را احاطه کرده است حاصل شده.

والحاصل این حادثه غریبه را همه اخبار ها و اوراق مطبوعه عالم سر مایه کلام و دست آویز بحث و مقال گرفتند، مسئله را از هر جهت حل کردند، روشن ساختن خواستند. راست، دروغ بستی خیا لات و افکارات صرف کردند. خوانندگان را بهیسی اندیشه ها و خیلی وسوسه ها انداختند. امارت رفته رفته مسئله غلق شده میرفت. اندیشه ها و مبالغه ها از هان و خیا لات عمومی را زیر و زبر مینمود. مسائل سیاسی بیکسو شد، هیچکس

بدیگر مسئله هائیمبرداشت ، هرکس که اخبار را بدست میگرداند اول از حوادث طرم هوایی دم میزد . اگر راست بگویم دیگر معاملات دنیا به ترک شدن حوادث سیاسیسه یکچند وقت خیلی استراحت یافت .

در کره زمین هر اقدردرصد خانه هائیکه موجود است از همه آنها سوالها در بنیاب بوقوع آمد . باید که سوال شود : اگر درصد خانه هادر خصوص اینگونه حادثه مهمه جواب شافی و معلومات کافی داده نتوانند پس برای رصد خانه ها چه حیثیت و اعتبار باقی میماند ، و وجود آنها را چه لزوم است ؟ در حالیکه سیارات سماویه رانچ شش بار بلکه ده بار بزرگتر کرده ازصد ها هزار میلیارد مسافه در خصوص حرکات شان معلومات میدهند . و از انرگندر فخر ها و تبرک ها میکنند هرگاه در باب تحقیق اسباب حکمیه این حادثه عجیبه که در یکچند کیلو مترو بالاتر از کره زمین بوقوع آمده ما خبر صحیح ندهند به این هیئت شناسان درصد کاران چه باید کرد ؟

بناء علیه هر اقدردر تلکوب دور بینهای درصد ، دور بین یک میله ، دور بین دو میله ، دور بین کلان ، دور بین خورد ، عینک دو چشمه ، عینک یک چشمه که موجود بود همه بیکبار گئی بسمت سمتو جه شد ، ایاعدد آنها چه قدر باشد ؟ اینست که تخمین آنها قدری مشکل بنظر میاید .

رصدخانه ها جواب هانوشند؛ اما جوابهای شان کافی وقناعت بخش
 نیامد. هر کس يك رأى وفكرى داد. اما همه مختلف! اینست که ازین
 سبب در هفته آخرین ماه نیسان در هر جهت دنیا در مجلس های فنیه و
 محفل های علمیه مجادله ها و مباحثه ها و مناقشه های عظیمی بر پا خواست.
 رصدخانه پاریس در جواب دادن دور اندیشانه حرکت کرد. و هیچ
 يك جواب قطعی نداد. زیرا حادثه مذکور را قابل حل نیافت. چونکه
 از بعضی ولایت های فرانسه خبرهای غریبی رسید: یعنی در بعضی جاها
 در ۶ ماه مایس در وقت شب در جو هوایك ضیای شدید الکتریک، مشاهده
 شده بود که این ضیا بقدر بیست ثانیه دوام ورزیده است. ضیای مذکور
 در (ریق دومیدی) نام محل بساعت ده، و در رصدخانه (بوگر دوم)
 بساعت يك، و در (مونتواتو) بساعت سه، و در (نیس) بساعت چار،
 و در (سمنوز)، و (پورژه). و (له مان) بوقت شفق دیده شده
 بود.

پس اینچنین يك ضیای عجیبی که از بقدر جاهای مختلف در يك شب
 دیده شود چسان بر خیالی و تصویری بودن آن حکم خواهد شد؟ این است
 که این مسئله ضیا با آن مسئله طرم جو هویار و دم سزاگشته تشویش
 و هیجان مردمان دنیاراد و بالانمود. آیا چه گفته شود؟ این گونه ضیای شدید
 مجهولی که در ظرف یک چند ساعت از بسی جاهای مختلف دیده شود چه

چیز است؟ یا بگوئیم که این ضیا از منبهمای یعنی سر چشمه های مختلف ظهور میکند که در انحال میباشد که بسیار جاهای طبقات هوایه را استیلا کرده باشد حالا نکه از حرکات سیر و رفتار ضیای مجهول مذکور انچنین حکم داده نمیشود، یا بگوئیم که این ضیا از يك منبع ظهور مینماید که در انحال حکم باید کرد که این منبع ضیا در ساعتی دو صد کیلومتر و سرعت حرکت میکند. صدای طریم نیز همچنین يك سرعت را مالک بود. پس معلوم شد که در مابین این ضیا و صدایك مناسبتی بهم موجود است!

در جاهیر متفقه امر یکاهمه مردمان بحیرت افتادند. حس تجسس مردمان قطعه مذکور معلومست که برای اذنا چیزی چه هیجانها و چه شور هار با میکنند! و چون انچنین يك حادثه سماوی عجیب و غریبی بظهور آید پس هیجان و شورش آنها را حساب باید کرد!!!

رصد خانه هادریناب اتفاق فکر حاصل نتوانستند، رصد خانه مشهور (غرنویچ) و (اوكسفورد) (۲) که معتبرترین رصدخانه هاست نیز در دادن رای باهم متفق نشدند، حالا نکه هر دوی شان ادعا میکردند که هیچ نیست. و عدم اتفاق شان ازین بود که یکی میگفت:

— واهمه با صره است!

آند دیگری میگفت:

— واهمه ساهمه است!

(۱) یکی از شهرهای بزرگ انگلستانست که رصد خانه آن مشهورترین رصد خانه هاست. (۲) اوكسفورد نیز از شهرهای بزرگ انگلستانست که رصد خانه بزرگی دارد

و برین سخن خودشان مجادله و منازعه هامیکردند . اما شایان دقت این است که هر دو رصد خانه برین يك متفق بودند که (وهم) است . هرگاه از باصره باشد یا از سامعه باشد چه اهمیت دارد ؟

علی الخصوص در رصد خانه های برلین (۱) و ویانه (۲) مباحثه و مناقشه چنان يك روشی پیدا کرد که اختلافات دوله را سیب میشد . ولی جای شکر است که رصد خانه روسی ذی حق بودن هر دو را اثبات نموده گفت :

— فرضیات و تخمینات شما از نقطه نظر نظریات معقول دیده نمیشود . اما اگر از نقطه نظر عملیات تکرار کرده شود محتمل شهر ده خواهد شد . رصد خانه های حکومت اسوئیس در ذی حق این مسئله هیچ چیزی نگفتند . ولی رصد خانه های ایتالیا يك روزی در میان ایرها يك جسم متحرک دیده بودند ، و در شب همان روز باز يك جسم شهاب آسمانی مشاهده کرده بودند که از نرو و واهمه بودن مسئله را اعتبار ندادند ، و بر بودن يك چیزی باور کردند . اما چون پرسیده میشدند که آن چیز چیست ؟ از جواب دادن آن عاجز میمانند .

کاررفته رفته بدو چه رسید که مسلمانان فن را خیلی مانده و خسته نمود و فکر و ذهن شانرا اگر داهب و دودلهای عمیق و دور و درازی بویان و سرگردان ساخت . و مسلمان عوام را بخالات و اوهام پرمیچان و با دهشتی انداخت آهسته آهسته گوش مردمان باین گونه آوازها .

(۱) پایتخت دولت جرمن است . (۲) پایتخت دولت اوستریاست .

و این قیل و قالها عادت گرفته کم مانده بود که بعد از یک مدتی مسئله حوادث سماوی سر اسراف و شوش شود، اما یکی یکبار از رصد خانه مشهور اسوج که سویدن هم میگویند یک حوادثی نشر یافت که این خبر باز افکار عمومی را زیر و زبر ساخت. چونکه از رصد خانه مذکور در وقت صبح در میان ابرها یک جسم بسیار عجیب و غریبی مانند یک صریخ بسیار بزرگی که در پرواز باشد دیده شده بود.

این حوادث سر از نو قیل و قالها، و مباحثه ها و مناقشه ها را تازه ساخت این حوادث را اور و پائیان مشکوک و شبهه ناک دیده نتوانستند زیرا اگر تنها رصد خانه اسوج این جسم را میدید آنقدر اعتباری پیدا نمیکرد اما چون رصد خانه نور و رج یعنی ناروین نیز عینا همان دیدنی را دیده، و نشر نمود هیچ جای شک و شبهه نماند. و به این سبب در باب حل و تفسیر این جسم که آیا چه باشد، و بر کدام حادثه فنی و طبیعی مستند شود؟ در محافل فنون اور و پائونرسی و تدقیق آغاز کردید.

حالا نکه مردمان امریکای جنوبی، بره زلیا، پرو، لاپلاتا و استرلیا. این مشاهدات اسوج و نور و جیان را به نظر استرلیا دیدند و اوسترلیا بیانی قهقهه های بسیار فراخ خودشان را تا به تو انستند و سمعت دادند، و تمسخرها کردند. اما در میان اینها تنها یک آدمی بود که به این مناقشات استرلیا کارانه نظر نکرده مسئله را اهمیت و اعتبار داد. این آدم یک مرد

چندی بود که صد ر صد خانه (رقاوی) نام ملک چین بود. این چینی گفته بود :
 — این جسمی که در میدان بحث و مناقشه در آمده است احتمال دارد که
 يك جسم ماشین داری باشد که در جو هوا حرکت میکند .

چه عجب فرض و تخیل !!
 حالا تصور کنید که این حوادث و وقوعات که در بر عتیق بنی اور ویا،
 و آسیا، و افریقا استقدر بر ضد همدیگر مجادله ها و مناقشه ها برانگیزد؛ آیا
 در بر جدید یعنی جهایه متفقہ امریکا چه چیزها برپا کرده باشد؟

این يك معلومت که يك امریکایی تنهار فرضیات و تخمینات به تا مل
 و فکر نمیدارد . چونکه طریقی که امریکایی بران یویان شود ها ناها ترا
 هیست که یکسر اورا بقصد رسانده تواند . از نسیب در میان شان آنقدر
 مناقشه های بزرگ و مجادله های سترک برپا شد که صد خانه ها اگر دور
 پنهای خود بسیار محتاج نمیدوند دور پنهای همدیگر را بر سر همدیگر
 خود می شکستاندند .

مناقشه ها و مجادله ها از همه جابستر در میان ر صد خانه های مشهور
 (واشینگتون) (۱) و (قولومبیا) (۲) میدان گرفته بود. این هم گمان نشود که
 این مناقشه هادر خصوص احوال طبیعی، و چگونگی کیفیت جسمی
 آن بود؛ نه نی ! بلکه اصل مناقشه و مباحثه درین بود که جسم مذکور در
 فاصله های بسیار کمی، و در مدت بسیار قلیلی از هر دور صد خانه مذکور،
 (یکی از شهرهای بزرگ — امریکا است . (۲) این نیز از شهرهای مشهور امریکا است .

و هم بعد از کمی همان جسم مذکور از رصدخانه های (دارمونی قولاً)، و (اون آر یور) دیده شده بود که اینمستله اختلاف افکار، و تمجبات بسیار را موجب شده بود! چونکه اینچنین جسمیکه از بتقدیر رصدخانه های از همدیگر دور در يك وقت و یکزمان دیده شود آیا چگونگی سرعت خارق العاده را مالک خواهد بود؟

ولی رصدخانه های (دودلی)، و (آلبانی) اینمستله را به اینصورت حل کرده گفت:

-- اینگونه جسمی که در یکمدت کمی ازین چهار رصدخانه های از همدیگر دور دیده شود میباشد که يك جسمی باشد که از زمین بر روی هوا مائلاً بالا برآید، و به اینصورت یعنی در حالت صعود مایلانه اوقات بل رویت او میشود.

درین اثنا از طرف مدیر رصدخانه (سیسیانی) که بر قله کوه «لوقوت» بنشده است بکمال اعتنا بیان کرد بد که:

-- هیچ شبهه نیست که در جو هوایك جسم متحرکی موجود است. بهمه حال يك چیزی هست. این جسم در نقطه های مختلف کره زمین در اندك اندك مدت ها خود را نشان میدهد. اما این جسم چیست؟ و بزرگی، و تیزروی آن چقدر است؟ اینست که تعیین اینمستله ها غیر ممکن مینماید. این رای مدیر رصدخانه (سیسیانی) بفکر هزار و بروديك جسم متحرك

هوایی متفق ساخت . اما اختلاف را میباید باب چه بودن آن بهیجان و شورش آمد . درین اثنا اخبار مشهور (نیورک هرالد) مکتوب یکی از مشترکین خود را نشر نمود که آن مکتوب اینست :

(صورت مکتوب)

« البته از خاطر هافراوش نشده باشد که در مابین (ساراسدن) نامدار اکثر فرانسوی که به میراث (به کوم) راجینه هارا ، نایل شده بود ، و (چوللیج) نام مهندس الهانی یک رقابت و همچشمی بسیار مد هشت بوقوع آمده بود . اینهم ، معلومست که هر یکی ازین دو شخص در داخل ممالک امریکا در قسم جنوبی اراضی (اوره غون) یک یک موقعی برای خود شان انتخاب کردند ، و داکتر مک کور در موقع خود بنام (فرانسویل) یک شهر نو اصول عجیب و مستحکمی بنامود . مهندس الهانی نیز در موقع خود یک کارخانه بزرگ طوبسازى بساخت باز از خاطر هافراوش نشده باشد که مهندس الهانی برای خراب کردن شهر داکتر فرانسوی را با یک گله ؛ یک طوبی ساخت ، و یک لکه بسیار مد هشتی را در یک طوب خیلی دهشتناکی انداخته بر شهر داکتر فرانسوی بنداخت اما این گله عظیم مد هشت بسیاری که مهندس در حساب قوت آن خطا کرده بود بمجرا دیکه از دهن طوب برآمد چنان یک سرعت خارق العاده را مالک گردید که در ساعتی یکصد و پنجاه فرسخ مسانه قطع کردند گرفت ، و ازین سبب بر روی زمین نیفتاد ، و مانند یک سیاره شده بقوه محن مرکزیه زمین گرفتار آمد ، و در

اطراف کره زمین بدور خور دن دایره وی دایمی مجبور بماند! پس اگر این جسم مجهول هوایی که عالم راه و لوله انداخته همان کله باشد چه بعد دارد؟»

آفرین! تصور مشترك اخبار (نیورك هرالډ) را به بینید که برای مسئله، غلقه مجهوله چه قالبی پیدا کرد! اما هزار افسوس که در گله مذکور طرمی که بیت های هائی انگلیزی یا امریکائی را بنوازد موجود نبود! اینست که این فکر نیز پوشیده، و خراب گشته بقطارف افتاد، و رصد خانه هارا قانع نساخت. بعضی از رصد خانه هاجسم مجهول را (حجر سما وی) گمان کرده بران قرار دادند! حالا نکه حجر سما وی نیز بطرم غزل سرایی کرده نمیتواند!

والحاصل اینگونه فرضیات، واحتمالات همه کی پوشیده و ابتر شده میرفت. و هیچ يك تخمین درست و صحیحی برای جسم مجهول هوایی پیدا نمیشد. اما چنان گمان نشود که پوشیده گی و ابترئی این تصورات و خیالات فکرها و دماغهای مردمان امانده کرده از فکر تجسس و کنج و کاو و چگونگی جسم مجهول هوایی فارغ شده باشند. فی! بلکه مناقشه ها و مباحثه هابشدت تمام دوام میوزید، و هر کس يك رای و تصورها میدوانید.

درین اثنا یکچند روز بسکوت و آرامی گذشت. زیرا جسم مجهول

یکچند روز هیچ خود را نشان نداده بود، و در هیچیک طرف دنیا
حوادثی در اینباب در معرض گفتگو نیامد .

تا آنکه در دوم، و نهم ماه خریزان برج سرطان يك واقعه بسیار عجیب
و غریب دیگر بوقوع آمد که باز سرازیر مسئله جسم مجهول هوایی را در
نظر مردن زمینی پیش از پیش تازه تر ساخت . به بینید که چه شد ؟

در ظرف مدت هشت روز یعنی از دوم تا نهم ماه خریزان مردم شهر
(ها مبورغ) بر تالاق قلّه بسیار بلند کلیسای (سن میشل) ؛ و مردمان
(ستراسبورغ) بر نوک کلیسای (مونستر) ؛ و مردمان امس یکا بر نوک
قلّه (هیکل جمهوریت) و تالاق (هیکل و اشتیغتون) ؛ مردمان چین
بر قلّه قبه معبد بزرگ (پنجصد باکره) ؛ مردمان هند بر بام بلند طبقه
شانزد هم معبد مشهور (براهما) ؛ مردمان روم بر نوک صلیب قبه بلند
کلیسای (سن پیه) ؛ مردم انگلستان بر بلندترین نقطه کلیسای
(سن پول) مردم مصر بر نوک (اهرام جیزه) ؛ مردمان پاریس بر نقطه
منتهای (قلّه ایفل) يك يك برق عجیبی را اخلا نیده دیدند که رنگ برق
سیاه و يك آفتاب زردی بر آن رسم شده بود .

چون بالابر آمدن برین نقطه ها از امور بسیار مشکله شمرده میشد
از آنرو هر کس برین فکر اتفاق و اعتماد تام حاصل کرد که در مابین طرم
هوایی و این برق خلانی مناسبت و ارتباط تمامی موجود است . یعنی

جسم طرم نواز روی هوایرق خود را بر نقاط مهمه روی دنیار افراشت ؛
 حال این حادثه را در همین جا گذاشته یکبار در کلب (ولند) شهر فیلادلفیا
 در ایستاد امریکارفته به بینیم که چه قیل و قال است ؟

باب دوم

اعضای دارالفنون کلب (ولند) بی آنکه اتفاق فکر حاصل بکنند آیار کدام

بحث بمجادله می افتند ؟

— من میگویم که پروانه همه حال در طرف دنباله باشد !

پناه نفر بیکر بان فریاد را آورده گفتند :

— ما هم چنین میگوئیم !

بمقابل این (فیل ایوانس) گفت :

— فی فی ! من میگویم که پروانه در طرف پیش رو باشد !

پناه نفر دیگر باز بیکر بان فریاد را آورده گفتند :

— ما هم همچنین میگوئیم !

— به این روش اصلاً اتفاق فکر حاصل نخواهیم کرد !

— اصلاً ! ... اصلاً ! ...

— چون چنینست منازعه و مجادله چه لزوم دارد ؟

— این منازعه و مجادله نیست ، مباحثه و مناقشه است !

حالا خواهید پرسید که این مباحثه و مناقشه در کجا ، و برای چه

و چو این آمد بود؛ لهذا خبر میدهم که کاپ (ولدن) که در کوچه
 (والدوت) شهر مشهور (فیلا دلفیا) که درد اخل جواهر متفقه امریکا
 واقعست برای اینگونه مباحثه ها و مناقشه ها مخصوص و مقرر شده
 میباشد. و هرگاه از سبب چون و چرای مباحثه و مناقشه برسیده شود
 که برای چه بود؟ اولاً اینرا گوئیم که این مباحثه کنندگان کاپ (ولدن)
 از اشتغال کنندگان مسائل سیاسی نیستند بلکه این مردمان اعضای کاپ
 (ولدن) بالون پرانان اخر یگانایست که برای راندن بالونها را بر روی
 پادهای تند، وزیر حکم آوردن کرده و با بحث و جدال میکنند. اینست که
 مباحثه و مناقشه مافوق محض برای همین مسئله معلقه فیه بعمل آمده بود؛
 گفته بودیم که این کاپ ولدن در شهر شهر (فیلا دلفیا) میباشد اما
 فیلا دلفیا گفته میجای یکی تمام درگذریم. این شهر چنان زودی و چابی
 ترقی و فراخی گرفته که به بیان نمی آید. در حالیکه یک قصه بسیار
 کوچکی بود در مدت از (نیورک) و (شیکاگو). و (سانفرانسیسکو)
 هم بفرسخهایش قدمی نمود. اما شایان دقت و حیرت اینست که فیلا دلفیا
 نه در کنار بحر است، و نه به بندرهای تیل و ترویل نزدیکست، و نه کانهای
 بسیار با اهدیتی را مالکست. باوجود آنهم از شهرهای (پتروسبورک)
 و (مانچستر) و (برلین) و (ادیمبورگ) اور و پاریز کمتر است. این شهر
 نیک و نیم مایون نفوس دارد که بشمار از (پاریس) و (لندن) و (نیورک)

بزرگترین شهرهای دنیا شمرده میشود .

فیلا دلفیا، بسبب عمارت‌های بازنیت و جسیم ، و بناهای بزرگ و عظیم خود چنان معلوم میشود که گویا از يك پاره بلور و صرصر ساخته شده است . بزرگترین مکتبه‌های امریکایکتاب (ژیراز) است که آنها در (فیلا دلفیا) میباشد . بزرگترین پله‌های آهنین تمام دنیا پلست که در شهر (شیکل) ساخته شده است که آنها در فیلا دلفیا موجود است . بلندترین و بزرگترین عمارت‌های عالم پست و یک طبقه جمعیت (فارماسون) است که آنها در فیلا دلفیا میباشد . غیر از این ها بزرگترین کلیهائی که برای مذاکره سیاهیل حت جوهر مختص و مقرر شده است آنها در فیلا دلفیاست . ها ! این را هم بگوئیم که اگر در ۱۲ ماه خیر این این کلب سیاحت جوهر از نظر میگذرانیدیم و مباحثه که يك شمه آنرا پیش ازین یکقدوی شنیده بودیم . میشنیدیم بزرگتی که برای دیدن و شنیدن آن در باب رفتن کاپ یکشیدیم هیچ افسوس نمیکشوریم !

در دالان بزرگ این کاپ بقدر صد نفر هو شکو ران فن بالون پرانان امریکائی با کلاه‌های فرنگی در از خود در زیر پاست يك رئیس و يك کاتب نشسته مذاکره میکنند . فی با یک محله و مناقبه میکنند ! رئیس کاپ (او تکل پرو دانت) نام يك شخصیتست که در فیلا دلفیا به عبارت فضل و هنر و عالی الخصوص به عبارت ذولوری مشهور

میباشد، وهم خیلی توانگر و صاحب ثروت يك آدهیست . يك قسم مهم ثروت و توانگری خود را از فایده برداشتن از قوت عظيمة شلاله مشهوره (نیل غارا) بدست آورده است . چونكه شلاله نیل غارا در هر ثانیه هفت هزار و پنجمصد متر مربع آب میریزاند كه از این آب ریزش قوت هفت ملیون اسب بخار حاصل میشود، و چون این قوت بر فایدهای یعنی كارخانه های اطراف شلاله كه هزارها كارخانه های مختلف است تقسیم شود در سال پنجمصد ملیون فرانك فایده و منفعت بعمل میآید . اینست كه برودانت يك شركتی تشكيل داده از بقوت طبیعی بزور علم و صنعت استفاده توانگری و ثروت نموده است .

اولنكل برودانت مجرب و دانا است . یعنی از غم اولاد و عيال آزاد و فارغ الباست . به تنهایی زیست میکند . تنها (فریقولن) نام يك خدا متكار زنی دارد . هرگاه به اخلاق (فریقولن) واقف شوید خیلی تعجب خواهید كرد كه اینقدر يك آدم بیدل تر سندانك چسان بهمرأه اینگونه آدم جسور دلاور گذران میدهد ؟

برودانت بسبب افزونی ثروت و توانگری، و مهارت علم و هنر و ری دوستان و آشنایان بسیاری را ملاكست . و بسبب ریاستی كه در كلپ دارد البته دشمنان نیز دارد . حتی از جمله كسانیکه به برودانت را بنظر حسد و رقابت فوق العاده می بیند، و كین و غرض عظیمی درباره رئیس در دل

میپرواند ذکر کردن کاتب کلب لازم می آید.

این آدم (فیل اوانس) نام دارد که او نیز خیلی صاحب ثروت و توانگری میباشد. زیرا فیل اوانس در فیلا دلفیا مالک یک کارخانه بسیار بزرگ ساعت ساز است که در روز یکصد دانه ساعت جیب در آن ساخته میشود، و در خوبی و نفاست از ساعت های جیبی (سوچره) با کم نمی آرد. فیل اوانس نیز مانند پرودانت مجرد و هم خیلی صاحب ثروت و هم بسیار پر علم و فضیلت، و هم صمیمت و با جسارت است. حالا آنکه باوج، داینهمه مناسبت احوال و مشابَهت حال با هم دیگر در میان رئیس، و کاتب هیچگونه سازش و الفت افکار دیده نمیشود که این است که فیل اوانس کاتب خیلی آتشین مزاج، و پرودانت رئیس خیلی سرد و باوقار افتاده اند و به این سبب همیشه در هر مسئله بر یکدیگر خود به شدت تمرض میکنند.

ایا سبب رئیس نشدن فیل اوانس از چیست؟ زیرا برای ریاست کلب (ولدن) هر دوی آنها انتخاب و نامزد شده بودند. بقدریست بار دای جمع کردند، در هر بار عدد رأی آنها با هم مساوی و برابر می آمد. یعنی اگر بجاه کس بر ریاست پرودانت رأی میدادند، بجاه نفر دیگر بر ریاست فیل اوانس رأی میدادند. این مساوات اکثریت آرا کار را خیلی بیشکلات انداخته بود، و اگر یک چاره برای آن پیدا نشود تا به آخر عمر شان مسئله دوام و ورزیده میرفت.

اتما صد شكر كه (جیم سیپ) نام صند و قداركاپ يك چاره سازكارى
 پيدا كرده. (جیم سیپ) مذكور بفرقه سبزه خواران امر يكامنسوبست.
 يعنى از كرومى ميشد كه هيچگاه كوست حيوانات نميخورد تنها بخوردن
 نباتات اكتفا ميورزد. اين چاره سازكارانى (جیم سیپ) را (ويليام قورب)
 نام يك اعضاى ديگريز برصواب يافت. (ويليام قورب) مالك يك فابريك
 بسيار بزرگ شكر سازيست كه تكه ياره هاى كهنه و فرسوده خاك جاري و بهاى
 شهر را جمع آورده، و آنرا با احاض كبريت معامله كرده بحالت (غلقوز)
 ميذرارد. و بعد از آن از وقتدمي سازد.

چاره سازشى كه از طرف (جیم سیپ) سبزه خوار پيدا، و از طرف
 (ويليام قورب) از لته شكر ساز پسند شده بود اين بود كه به اصول
 (اشارت به نقطه متوسطه) مرا جمع بشود.

اصول (اشارت بنقطه متوسطه) اينست كه در اول امر بر دودو حه
 بسنار سفيد و بزرگى يكيك خط بسيار مستقيم و راستى ميكشند. طول
 خطهاى مذكور را يكسال اعتنا و بارى يك پيمائش كرده بصورت بسيار مساوى
 و باهمديگر برابر رسم ميكشند. بعد از آن اين دودو حه را در يكطرف دالان
 مذاكره گذاشته و هر يك از نامرذهاى منتخب شده يكيك سوزنى بدست
 خودشان گرفته، و هر دوى شان باهم برابرى آنكه بديكطرف نظر خود
 شان را كرد انديكسر بسوى لوحه هاپيش ميشوند، و بابر كار چشم سو

زندهای خود شاترادر وسط خطهای مذکور میخانند پس هر کس که سوزن خود را نزدیکتر بمرکز نقطه متوسطه خطوط مستقیمه خانینده توانستند آنشخص رئیس انتخاب میشود.

پرو دانت، و فیل ایوانس سوزندهای خود شاترادر یک آن و یکزمان خانیندند. اما عجیب اینست که هر دو حریف آنقدر بقضیه متوسطه تقرب کرده بودند که بعد از پیمایش فرق یافتن در میان آنها ممکن نشد.

حالا چه باید کرد؟ یکی از اعضای کلب پیمایش خطها را بایک مقیاس نو اصولی تکلیف کرد که این مقیاس نو اصول طولها را با ذره بین میکریسکوپ که یک ملیتمتره را بر یکصد و پنجاه قسم تقسیم مینماید پیمایش کرده شود.

این رای نیز قبول شد، مقیاس نو اصول را حاضر کردند. بعد مسافه سوزندهای هر دو نامزد را از نقطه متوسطه پیمودند. دیدند که سوزن پرو دانت در یک حصه یکصد و پنجاهمین نیم ملیتمتره به نقطه متوسطه نزدیک است، و از فیل ایوانس در یک حصه یکصد و چهل و نه ونه ربع و نیم ملیتمتره میبای شد.

اینست که این فرق بسیار جزوی که عبارت از یک تار پشمی در یک عدد بزرگی میباشد (او تکل پرو دانت) را رئیس، و (فیل ایوانس) را کاتب کلب بساخت، و سبب غرض و حسد شد. فیل ایوانس به پرو دانت گردید.

مگفته بودیم که کلب (ولدن) مخصوص مذاکرات مسئله بالون رانی
وزیر حکم آور دن هوا وسوق کردن و اداره بالونهاست که بقرار دلتخواه بر
روی هوا به حرکت و رفتار آید. در وقتی که این حکایه ماجریان می یافت در
باب انهمسئله توجه دلتخواه قابل سیر و حرکت شدن بالونها بجز به های بسیاری
اجرا شده بود. میشد. ولی و السفا که از نتیجه همه این بجز به ها چنین دانسته
میشد بود که اگر چه ز اندن بالون و بر روی هوا بر آور دن آن ممکن است
ولی بالون را بجای که دل بخواد، و بر روی بادهای شدید بر انداختن ممکن است.
لهمذا بیستاری از او باب فن ذری بیچاره جستن اینهمسئله بچنان کوشش
مبور تر میدند.

این يك معلوم است که حکیم (آر شیمید) در زمانهای بسیار بیشتر ازین
این قاعده حکیمه را بیان کرده بود که هر جسمی که ثقلت اضافیه آن از
ثقلت اضافیه آب بیشتر باشد در آب فرو میرود، و هر جسمی که بالکس
آن نودد: آب فرو میرود. یعنی هر جسمی که حجم آن از همان مقدار حجم
آب افزونتر آید و سنگین تر شود آن جسم در آب غرق و اگر نباشد
غرق نمیشود. اینست که رفته رفته این قاعده حکیمه را در هوا نیز تطبیق
و برابر کردند، و در صد آن شدت که يك جسمی بیابند که از هوا خفیفتر
باشد تا بر روی هوا بر آید. تا آنکه غازی در وزن یا فاقند که بار بار از هوا
سبکتر است و با آن بالون را بر آورده بر هوا بالا بر آمدند. اما بر آمدن آسان

شد و لی مسئله سوق و راندن آزار بوجه دیگر و همچنین مطلق و مشتمل مانده بود . این است که درین اوقات برای راندن بالونها را بمحل مطلوب و قوت دادن آنها مسئله (الی محرکه) خیلی میدان گرفته بود . بجای ماشین بخاری که (هاتری چیکار) اختراع کرده و آزار د ر بالون ایجاد کرده . کسی خود وضع نموده بود ، و ماشین دستکاری که (دو بوی دو ملو) اختراع کرده بود ماشینهای الکتریکی قائم گردید .

(یسانده) نام یک مخترعی یک دنیا موی الکتریکی ساخت ، و آزار در بالون وضع نموده در ثانیه چار متر سرعت به بالون خود داده توانست بعد از یسانده کپتان (کریپ ورتلر) بقوت دوازده اسب یک دنیا موی دیگر که ترتیب داد که بواسطه این دنیا موی بالون خود را در ثانیه شش و نیم متر و سرعت مخفیید .

این مسئله حرکت دادن بالونها را با قوه دنیا موی الکتریکی همه مهندسان و ماشینها را دنیا را بخوش و خروش آورد ، و بجهت جوی چاره ها و اختراعاتهای نو نا کون افتادند ، و خواستند که بعضی از آنها را در یک محفظه ساعت قوه یک اسب را بکنجانند . اگر چه کار را به ایندر چه هایش برده نتوانستند ولی رفته رفته از دنیا موی های تیسان ، و رواتر قوتنا کتر و خفیفتر ماشینها ساخته توانستند و این موفقیت و کامیابیها هوس کاران بالون را رفته رفته بر سیاحت روی هوا قانع کرده مرفت .

محال آنکه بسیاری از دوز اندیشسان هنوز این فکر را هیچ احتمال نمیدادند و میدانستند که هیچین ماشین و دینا و شبکه قوت و مقابله با دینا پیدا نشده و از داشته باشد در بالون تطبیق کردن آن خیلی دشوار بلکه بعید الاحتمال است، چونکه آیا ماشین و دینا مویی که بر باد های تند غلبه کند چقدر سنگین خواهد شد، و در بالون چقدر نقل پیدا خواهد کرد؟

این است مسئله که دایما مغلق و مبهم مانده است. با وجود اهمیت و وسوسه در آن بالون چندان شوق و هوس نبودند که از شبکه و مقادیر حرمت و هوس خودشان را فرو خورده بخواهند. و از آنرو در صدد آن افتادند که جنس است و بزرگی بالونها را آنکه میتواند بپذیرد و حجم و نقلات ماشینها را آنکه بتواند بپذیرد و قوت دینا و وی الکتریک را آنکه میتواند قوی گردانند.

در باب جنس، جوی ماشینها شبکه قوت شان زیاد، و حجم و نقلات شان کم باشد امر یکسان از دیگر ماشینها زیاد تر سعی و کوشش میورزد. بنا برین یکی از کیمیاگران مشهور امریکایک ماشین نوی اختراع کرده بود که بایک پیل الکتریک متحرک بود که هرگاه این ماشین در یک بالون وسط جوی و موضوع شود معلوم میگردد که در ثانیه هشتاد تا به بیست متره مسافتی را می پیماید.

ازین بهتر چه؟ اینست که بزرگ اختراع این ماشین را از پیش کیمیاگر

مذکور خبر یداری کردند!

اندیشه خواهید کرد که خبر یدار آن که بوده باشد؟ خبر بد هیم که رئیس کلب (ولدن) جناب (اونکل پرودانت) بود. اعضای کلب بعد از بدست آوردن این نعمت عظما صبر و درنگ را مناسب ندیده هماندم بکار آغاز نهادند. و در زیر نظارت و نگرانی (هرری تندری) نام بالون ساز مشهور جماهیر متفقه بسا ختن يك بالون بسیار متین و مکملی شروع نموده شد.

امریکائیان برای اینکه نه کارهایشانکه منافع عمده را بخدا مت کنند کیسه های خود شانرا خیلی زود باز میکنند. لهذا پیش از آنکه شرکت تشکیل بیابد از هر طرف پسه های ختن گرفت، و چون آغاز بکار شد سه صد هزار فرانک گرد آمده بود.

(هرری تندری) بالون ساز درین فن خیلی مهارت کامله را مالک بود این آدم هزارها بار تجربه بالون را اجرا کرده بود. اما بسبب سه تجربه خود شهرت یافته بود. و در تجربه اول خود بقدر دو از دم هزار متره از روی زمین بر هوا بالا برآمد، و بکمال موفقیت باز بالون خود را فرو آورد. و در تجربه دوم از نیورک تا به سانفرانسیسکو که مذهبای غیریحی امریکاست از روی هوا سیاحت نمود. و در تجربه سوم از هزار و پنجاه متره بلند ی بالونش بر زمین افتاد، ولی بمهارتیکه داشت خود را از تهلکه

روهایی داده تنهایك يانش لنگ کردید .

حالا معلوم کردید که کلب (ولدن) بسبب ماشینی که خریداری کرده بود مسئله بالونی را که باماشین متحرک شود خیلی پیش برده بود . در کار خانه مشهور (تورنر) که در فیلادلفیا واقعست يك بالون بسیار بزرگی که تا بحال مانند آن ساخته نشده است بر روی کار انداختند . در نتیجه مقاومت و توانایی این بالون را به این صورت تجرب به میکردند که در درون آن هوای بسیاری به تضییق و فشار داخل کرده میدهند که تا بجه توانایی و قوت را مالکست .

اگر چه بالونی که (نادار) نام بالون پران در سنه ۱۸۷۰ ساخته بود شش هزار متر مکعب ، و بالون (شر دینز) یست هزار متر مکعب ، و بالون (چیقار) که در نایسکا سنه ۱۸۷۸ کشیده بود سی هزار متر مکعب حجمها را مالک بودند اما این بالون کلب (ولدن) تمام چه پلهزار متر مکعب حجم دارد که اگر رئیس پرودانت و رفقای او بقدر آماس بالون خود بر خود بیاندند ، و بدر جبر و از بالون دماغهای شان بر و از غرور بگیرد جادار د! این بالون مخصوص این نیست که محض طبقات بلند هوا به راسیاحت کند . فی بلکه نام آنرا (غوهده) نهاده اند یعنی دا بابه پیش برود . پس هرگاه طالع برودانت و کاتبش یاری کنند ، و بالون شان بقوت ماشین جدید آن بباد مقاومت و توانایی ستواند البته که اسم آن بامسهای آن ، مطابق خواهد آمد!

اعضای کلب (ولدن) هر روز در زیر ریاست پرودانت و فیل ایوانس در دالان بزرگ کلب جمع آمده در باب بالون (غوهده) خودشان و تکمیل کردن نو اقصیات ان مذاکره ها و مباحثه میکردند. زیرا اگر چه همه کس برین فکر بودند که بعد از یک هفته (غوهده) بواسطه ماشین تازه خود گرد روی هوا بقطع مسافه آغاز خواهد نهاد. اما هنوز کار غوهده به ایندرجه نهای رسیده بود. چونکه هنوز بسیار مشکلاتی در پیش مانده بود که حل آن لازم بود!

از جمله مذاکره و مباحثه وضع کردن پروانه بود که بعضی میگفتند به پیش باشد و بعضی میگفتند در دنبال، چنانچه يك شمه ازین مباحثه را در اول این باب شنیده بودیم.

در باب جای وضع کردن پروانه مذاکره بدرجه شدت و درشتی پیدا کرد که کار از مباحثه گذشته مجادله منجر گردید. در میان اعضایی که طرف دار بر بط دادن پروانه را به دنبال، و اعضایی که طرفدار بر بط پروانه را به پیش رو بودند و عدد شان هم مساوی بود چنان الفیاض غلیظه سب و شتم در گرفت که کار بمشیت وسیلی کشید، از انهم گذشته بضرب چوبهای دست رسید، و هیچ باقی نمانده بود که دوللوی دو فرقه اعضای کلب را نتیجه بخشد که درین اثنا در مجلس يك تبدیلی بوقوع آمد.

این تبدل این بود که خد متکار کلب بی آنکه بشانه و قیل وقال اعضای

مجلس حواله سمع اعتبار کند یکسر بسوی چوکنی رئیس پیش آمده
 یک (کارت ویزیت) یعنی ورقه طلب ملاقات یک شخصی را بر رئیس بداد.
 رئیس بکمال شدت اشیا لاق قوتناکی را که داشت بنواخت حاضران
 مجلس ساکت شدند . چونکه نواختن این اشیا لاق امر رئیس مجلسست
 که رای سکوت حاضرین نواخته میشود .
 رئیس گفت :

— چیزی گفتنی دارم .

همه اعضا یکزبان — چه گفتنی دارید ؟ بفرمائید !

— یک آدم اجنبی میخواهد که به دالان مذاکره درآید . باز همه یکزبان

— فی ! نمیشود ! جائز نیست !

— این شخص اجنبی در کارت ویزیت خود نوشته که در خصوص واهی
 بودن افکار یک بالون بوجه دلخواه بر روی باد رانده شود دلایلها و اثباتها
 بدست دارد .

از ناسخن باز در میان اعضای کلب قیل و قال پیدا شده همه کی باز

یکبارگی گفتند :

— کیست این مرد کستانخ ؟ بیاید که به بینیم !



— باب سوم —

يك مرد بيگانه در كلپ (ولدن) خود را چسان تقديم ميكند ؟

همه اعضاي كلپ چشمههاي خود را بدر وازه دالان دوخته، منتظر داخل شدن مرد بيگانه كه واهي بودن فكر، موفقيت و كاميابي تشبثات بالون و اتني شان را بر اثبات كردن گستاخي و جرات ميور زرد باندند، و يك سكوت و آرامي در دالان پيدا شد. اما تعجب خواهد شد كه اعضاي كلپ برين يك چگونه راضي شدند كه اينچنين يك بيگانه گستاخي در كلپ داخل شود؟ اين راضي شدن اعضاي كلپ از اينست كه از خدا يك آدمي ميخواستند كه جوش و خروش قهر و غضب خود شان را بران خالي كنند؛ در وازه دالان باز شد. يك مرد ميانه بالاي تواناي سفيد پوست زرد موي ريش تنكي در دالان درآمد، و بي پروا در پيش ميز خطابت آمده، و دستهاي خود را بر ميز گذاشته به او ازي تيزي گفت:

— اي امريكائيان! نام من (روبرو) است. عزم سي ساله، و وجود بسيار توانا، معده ام آنقدر خوب و درستست كه هر چيز را با كمال خوبي حل و هضم ميكند. قوتم بسيار زياده، چشمهام بسيار تيز بينست. اينست كه اين احوال غير معنوي شخص منست!

حاضرين ميشوند، و هيچ نيمگونند! چونكه اينگونه آغاز نطق با احوال

هیچ نشنیده اند . آیا این آدم دیوانه است ؟ یا يك حقه باز است ؟ یا چیست ؟ هر چه كه باشد خواهد بود ! ایقدر هست كه در كلام و تقریرش يك تاثير عجيبست كه اين گروه بر شور و شر ، و اعضاي شهادت آور را بسكوت مجبور توانسته است ! يعنى بعد از آن طوفان عظيمى كه ذكر آن را كرديم در دالان مذاكره يك سكوت غريبى قائم شد .

براستى كه شخص (دروبور) چنانچه خودش تعريف و بيان کرده بود همچنان بود . قامتش ميانه ، اعضاى بدنش مهربانهاى ، منتظم تشكيل داده بود . خطى كه از شانه هايش بكسر بسوى پاهایش فرو آمده باهمديگر خيلى موازى و برابر است . برين جسد يك خطهاى طرفين آن بايكديگر تمامها موازى ميشد يك كلافه مدورى كه بايك گردن كلفت و قوئى باشانه هاى پهن و منتظم مربوط شده است تصور كنيد تا كلافه (دروبور) رادیده بتوانيد ! اين كله را در اول نظر بگلافه يك كاوى تشبيه خواهد داد اما چون خوب نظر كنيد درسيماى آن چنان يك لمذه كاو هوشيارى مى بينيد كه حيران ميشويد . چشمهاى در خشنده به ابرو نزديك كم متر كان آن بالرو و متر كان در زير تاثير اعصاب او بحركت دايمى مجبور است . و هاليش زرد مجبوزى مايل ويك كهنى بهم پيچيده و خيلى در خفناست . سينه اش فراخ ، و مانند دم بزرگ كوره آهنگرى بالا و پايان ميشود . بازوها ، دستها ، ساقها قدامها مانند شاخهاى يك درخت قوئى و كلفت

نه بنظر میخورد .

دریشت‌های لب‌های نوک‌تاب خورده حریف از بروت هیچ اثری نیست .
اما از زیر چنه اش يك ریش تنك بردار کوتاه دوشاخ بی بزکری دده می
شود . چنه ، اما چه چنه ! چنه که در قوت از چنه تمساح یعنی واگو هیچ
یاکم نمی‌آرد !

این آدم آیا محصول کدام مملکت است ؟ اینست که معلوم کردن این‌مسئله
یکقدری مشکل است . باوجود اینهم خبر میدهم که زبان انگریزی را
خیلی خوب میگوید ، و شیوهٔ لسانی که امریکائی‌ها از آن تکلیف آن فریق میدهد
در کلامش پیدا نیست .

حالا چون يك فکری در باب اوصاف سرابای این سر دبیگانه پیدا کردیم
بشنویم که چه میگوید ؟ روبرو ، برسخن خود دوام نموده گفت :

— حالت مغنوتی شخص خود را با بشما بدانانم : من مهندس
صلابت و متانت اخلاق از صلابت و متانت وجودم هیچ پس نمی‌اند .
از هیچ چیزی ، و هیچکسی کمتر سم . در فکرم چنان يك قوت قراری
وجود است که در پیش هیچ کارعا جزا نموده‌ام . بر يك کار یک نیت
و عزم کردم هر گاه تمام امر یکا برپا خیزد ، همهٔ دنیا مخالفت کند بر منع
آن موفق نمی‌آید . يك فکری که حاصل کردم اعتراض را بران طاقت نمی
آرم . مقصدم ازین تفصیلات اینست که میخواهم خود را با بشما خوب

بشناسانم. بلکه خواهید گفت که از خود بسیار تهاينان کردم، هر چه که دل تان میخوهد بگوئید هیچ پروا ندارم. اثمار جاسمیکم که از حالا ملاحظه کنید، و سخنی را که میخوام آغاز کنم آنرا قطع نکنید. زیرا در اینجا برای گفتن بعضی سخنانی آمده ام که شما را خوش نیاید، و بر شما گران افتد.

از نسنخن (روپور) در میان صف اول اعضای کلب (ولدن) يك غرض خفه شده پیدا شد. این غرض دليل این بود که در دریای دماغهای اعضای کلب يك جوش طوفانی پیدا شود.

رئیس پرودانت خود را بزور ضبط کرده توانسته گفت:
— بگوئید! بگوئید! بشنویم که چه میگوئید؟

روپور — میدانم، که اینچنین دماغهایی موجود است که هنوز برین يك قانع و قابل هستند که بالونهای بهر طرفیکه دل بخواهد سوق و برانده شود و تجربه هائیکه از یک عصر به اینطرف در یناب اجرا شده و هیچ نتیجه نه بخشیده هیچ نمی اندیشند، و میخوهند که بالونهای پوسیده خام خود شانرا بقوت ماشین بخار یاد نمایند. الکتريك بطرفیکه آرزو دارند بر نند. اینهم از فکرهای خامی که بیکچند تجربه ناقصی که در بعضی دالانهای بالون سازی یا بر هواهای جزوی اجرا شده است پیش آمده است. اینست که شما یان صد هافترهایی هستند که بر همین گمان و اعتقاد میباشید،

و برای اینکه این مایخو لیای شما منبدل حقیقت شود بصد هاهزار زرخ خود تا ترازو ایاکان بهوامی اندازید!

تعجب اینست که حاضرین مزاج آتشین به این سخنان پهلو دار طعنه گزین و روبرو با تمکین هیچ چیزی نگفتند! آیا کردند؟ یا آنکه بهوس آن افتاده اند که به بینند که آیا این اجنبی جسور توانا گستاخی خود را تا بکجا هایش میبرد؟

به صورت، روبرو بر تقریر خود دوام ورزیده میگفت:

— یکقدری بیندیشید! يك بالونی که از زمین بقدر يك كيلو گرام ثقلت برداشته بهوا شود بيك متر مکعب (غاز) محتاج ميشود. این غاز نسبت بمند دکیلو گرام افزونی میگردد. محفظه که این غاز در آن بگنجد نسبت به مترهای مکعب غاز بزرگی و آما سیده گی پیدا میکنند. پس انصاف کنید که بيك بادبان کشتی کو چکی چون باد نیم تندى بر خورد لااقل قوت چار صد اسب را حاصل میکند. حالا چگونه تصور ميشود که بمقابل اینچنین يك بادی آنچنان يك بالونی که استنادگاه آن خود باد باشد بواسطه يك ماشينيك كوچكى که در درون بالون وضع شده است چگونه مقاومت خواهد توانست؟ آیامی اندیشید که در هواهای طوفانی باد بر يك محلی که يك متر مربع وسعت داشته باشد چار صد كيلو گرام ثقلت میدهد؟ پس فرض کنیم که سطح بالون شما صد متر مربع باشد، آیا بر آن چهل هزار

کیلو ثقلت نبرسد؟ آیا خلاق کائنات هیچ يك مخلوقی که به بالون شمشاد بهشت داشته باشد خلاق کرده است؟ آیا شما دعا کرده میتوانید که سر غان برنده بسببیکه از هوا سبکتر اند بر روی هوا بالا برآمده پرواز میتوانند؟ اگر انجین ادا بکنید اینست ترازو، اینست صریح، اینست هوا!

اما با وجود اینهم من نیکویم که مسئله چون چنینست انسان از مالک شدن بر کره هوا فارغ شوند، و از فکر در زیر حکم آور دن کره هوا دست بشویند! فی فی! انسانها چنانچه زمینها و بحرهارا بواسطه اختراعات خود در زیر چنگ تصرف خود آورده اند کره نسیمی را نیز لابد حاکم باید شوند، امانه به انصورتی که شما تصور کرده اید که از هوا خفیفتر شویم تابر هوا برائیم! فی فی! با ماشینهای سنگین ترازو هوا بر هوا حاکم شدن میسر میشود!

اینسخن (دروبور) همه اعضای کلب را بهجوش و خروش آورد در هنر همه کس بر روی هوا باز شد، نعره ها و فریادها از دهنها جهیدن گرفت چونکه اینکلام (دروبور) علناً با اعضای کلب (ولدن) اعلان حربست زیر معلوم گردید که (دروبور) از طرفداران مسئله (از هوا سنگینتر) میباید شد حال آنکه کلب (ولدن) بر فکر مسئله (از هوا سبکتر) بنایافته است.

ارباب فن بالون، و هو سکاران ترقی این صنعت حکم فرمایی هوا همین دو فرقه میباشند که محاذله و مناقشه شان دائمی الجریانست.

دروبور به این جوش و خروش مردمان اهمیت نداده منتظر ساکت

شدن شان بماند . رئیس (پرودانت) مرد ما را بسکوت اشارت کرد .
بمجردیکه اوانسکوت خاصه گذرد و درو بر و بسخن آغاز کرد گفت :

— بلی بلی ! حال شدن بر کره هوا بمانش های طیار از هوا سنگینتر
• موقوفست . هوای نسیمی نقطه استناد بسیار متعینست . زیرا اگر هوا
در يك ثانیه چهل و پنج متره سرعت داده شود ، يك آدمی که در زیر پاهای
خود مالك عشر يك متر مربع يك سطح باشد بر روی آن هوایستاده
شده میتواند . و اگر سرعت را در ثانیه نود متره برساند انسان پای لحت
بر روی هوا رفتار کرده میتواند . بنابراین میگویم که اگر بواسطه حرکت
دوریه يك پروانه که هوا را به این سرعت واپس براند بر روی هوا حرکت
بکنیم نتیجه کامیابی را اینجا آورده میتوانیم . و اگر این چنین ماشینهای
طیاری که هوا را به این سرعت بلکه ازینهم بیشتر بقوت پروانه های خود
رد و دفع بتواند بدست نیارید ، و بر همین فکر سقیم از هوا سبکتر بمانید
هیچگاه مظفریت و کامیابی را نخواهید یافت . و اگر بگوئید که مرغ غان بر ند
هوا را در شکم خود شان گرم کرده و به انصورت از هوا خفیفتر شده
طیران میکنند این غلط محض است . چرا که اگر چنین باشد حساب کنید
که يك مرغ غلیو از بزرگ برای بریدن چهل متر کمب هوای گرم
محتاجست . آیا این چنین غلیو از شکم بزرگ در کجاست ؟ محقق بدانید که
شهابان بالوهای آما سیده بیکاره خود هیچ صورت موقوف نخواهید شد .

رئیس پرودانت که تا بحال خود را بزور ضبط میکرد گفت :

— افندی ، شهاسخن (فراتقلن) مشهور را فراموش کرده اید که او

چون نخستین بار بالون را بدید گفت : « هنوز طفلست ، اما بزرگ میشود »

اینست که حالا بالون بزرگ شده است .

— عفو بفرومائید رئیس افندی ! بالون بزرگ نشده اما آما سیده .

مگر ننشیده اید که گفته اند (فریبی چیزی دگر آماس چیزی دیگر است)

افندیان ! بخوبی بدانید که بالونهای شهابزرگ نشده آماس کرده است

بزرگی ، مظفریت ، غلبه برای ماشینهای طیار است نه برای بالونهای آما

سیده شما !

اینست که این سخن (دو بوبر) در حق کاپ (ولدن) يك تحقیر بزرگی

شمرده میشود بر تصور و فکر شان که از سالها پیر و پراگندند سر راست يك

هجوم تعرضی بود . لهذا از هر طرف که نه گونه مقابله ها و مدافعه ها بر سر

رو بوبر ریختن گرفت ، و از هر طرف صدا های :

— بیرون برارید این گستاخ نامناسب را !

— نشنوید سخنان این حریف کشیف را !

— بلی بلی ! بید از بدش ، تا اثبات شود که از هوا سنگینتر نیست !

بلند کردید . و مانند انگونه سخنان بسی ایشیاقهای تحقیرانه نیز از

هر سو بدید . حالا نکه هنوز کار بقول منحصر بود ، و بفعل منجر نشده

بود. روبرو غیور صبور هیچیکی از این سخنان التفات نکرد. باز اینصورت
فوریاد بر او زد:

— افندیان بالون بران بدانید که ترقی در شماها نیست، ترقی و کامیابی
در طرفداران ماشینهای طیار است. مرغان میبندند اما دقت بکنید که
آنها بالون نیستند، بلکه ماشینهای طیار هستند.

یکی از اعضا — فی فی، مرغان برخلاف قواعد میخانیکه میبندند!
روبوور — غلط کرده اید، از وقتی که صورت پرواز مرغان در زیر نظر
دقت و تحقیق گرفته شده تحقیق پیوسته که دست قدرت آنها را بقواعد
فنی میخانیک مطابقت بر هوا بلند کرده است، و از آنرو زکار شناسان حقیقت
مجبوبی دانسته اند که برای برآمدن بر کره هوا بجز تقلید آنها را چه چاره
نیست. مرغ (آلباتروس) یکنوعی از عقابهای بزرگ که در یک دقیقه ده
بار بال میزند، و مرغ (قاشیچی) یکنوعی از مرغان بحری که در یک دقیقه
هفتاد بار بال میزند، و
اعضا — فی، هفتاد و یکبار!

روبوور — زنبور که در یک ثانیه نود و دو بار بال
اعضا — فی فی، نود و سه بار میزند!

روبوور — و مگس که در ثانیه سه صد و سی بار بال میچکاند، و
اعضا — فی فی فی، سه صد و سه و نیم!

روبور — پشه که در ثانیه مایو نه بار
 اعضا -- فی فی فی فی ، مایار ها بار !

روبور — شما هر چه که میگوئید گوئید ! محقق بدانید که همین برندگان را دست خلقت يك ما شین طیارى خانی کرده و آلات ماکینه های شان را نسبت بسرعت پرواز شان مناسب و مطابق ساخته ، و از طرف انسانها برای تقلید آنها تا بحال بقدر شصت آله های مختلف برای تجر به ساخته شده است که

یکی از اعضا — بلی ! اما چنان آله ها شکستی به پرواز موفق و کامیاب نیامده است !

روبور — هزار افسوس که شما تا بوقتیکه بالون خود تا ترابه آماستیدین مشغول شوید یکی ازین آله ها بر دور ادور کره زمین از روی هوا سیر و رور نماید !

فیال یوانس — ماکینست افندی ! در مدح و ثنای ماشینهای طیار بسیار بلند پروازی کردید . آیا خود شما اینچنین ماشین ساخته ، و دور عالم کرده توانسته اید ؟

روبور بجواب این سخن بالاتر دد ، و بی پروا گفت :

— بلی ، هیچ شبهه نکنید !!!

— واه ، واه ! معلوم میشود که شما در جو هوا گردش کرده اید ، بر

هوا حکم رانده اید، مظفر شده اید؟

اعضا — قح، قح، قح، قح!!! چون چینه‌ست زنده باد مظفر رو بوور!

رو بوور — بسیار خوب! منبهم این نام مظفر رو بوور را قبول کردم

چرا که به این نام حق دارم.

جیم سیپ — اگر اذن باشد، ازین ذی حق بودن شما یکقدری شبهه بکنیم، و بر باور نکردن آن خود را ذی حق بدانیم!

رو بوور ازین سخن جیم سیپ که علناً و رابدراً و غوغائی متهم نمود بغضب آمده گفت:

— افندی! در وقتی که از یک مسئله جدی و تحقیقی بحث و بیان رانده شود سخن را بر استهزا و تکذیبها دور دادن خوشنمایند. لهنده پیرسم که این شخص کستاخ که مرا بدزد و غوغائی تحقیر کرده چه نام دارد؟

جیم سیپ — نام من جیم سیپ است. از گروه سبزه خواران میباشم.

رو بوور — جیم سیپ افندی! روده های سبزه خواران از روده های دیگر مردمان درازتر است. بخنایم آید که زبان شما این درین باب شاگردی روده های شمارا کرده باشد!

ازین سخن رو بوور که تحقیر عظیمی در حق یکی از اعضای مهم کلب (ولدن) بود طوفان برشور و شرکلب که تا بحال مستعد و آماده جوش و خروش بود دفعه نمود و غلیان نموده از هر کله صداهای غلیظ و شدید بسیار و شتمها

بالا برآمد. یکی میگفت:

— بیرون بندها نرو این را ذیل بی ادب را!

دیگر — مانند ماشین طیارش هوا کنید!

دیگر — بزنیدش تا آماس کند!

دیگر — بر روده هایش را زرد را زیش افروفتن سازید!

و مانند اینگونه سخنان هزاران! و الحاصل قهر و شدت بالونیان کلب ولدن بدرجه بالا رسیده بود که از جاهای خود برخاسته اطراف مینیکه و روبرو در پیش آن ایستاده بود از هر طرف فرا گرفتند، و دستها، و چوبها، و بوطها بر سر و روبرو ریختن گرفت.

روبرو، دست نجیب کرده و دو طبقه نجه شش میله بر آورده بر هجوم کنندگان خود پنج بار آتش داد. و یک دود کشینی دالان کلب را احاطه کرده و روبرو در میان آن دودهای غلیظ از میان صد هادستی که مانند امواج بحیر و هجوم کرده بود غایب گردید. طبایحه چون هوایی انداخته شده بود هیچ یک واقعه بوقوع نیاورد.

— باب چارم —

— خدمتکار فریقوان در کجا از ترس بسیار بدنش بلرز میآید؟ —

اعضای کلب ولدن را همیشه عادت اینست که چون هر روز بعد از مذاکره.

به کوچه میروند این يك را عادت کرده اند که آنقدر شهادت ، و قیل و قالها میبرازند که مردم اطراف و جوانب خود را خیلی آزار میبرسانند و از همسایه گئی خود بیزار میکنند . و از نیست که مرد ملای محله چند بار از دست این مردمانی که در کوچه نیز بمذاکرات فتنی خود عالم آیراحت میکنند بچکومت شکایت کرده اند . اما تابه ایندم مانند امروز قیل و قال بر اشکال اعضای غریب الاشکال عجیب الآمال مختلف اقوال کلب بالون اعمال دیده و شنیده نشده بود . آنقدر جوش و خروش و هاوای شان در کوچه بلند شد که نویس مداخله کردن مجبور گردید .

اما اعضای کلب به این قیل و قال بر شورش و خودشان تابیدند چه حق هم دارند . زیرا بیچارگان در حالتیکه هزاران شوق و هوس در فکر کار و بار بالون برائی خود بمذاکره ربط دادن پروانه آن مشغول بودند . يك مراد جنبی گستاخی آمده بی آنکه برگستاخی مسئله (از هواسنگینتر) قیام نمود ، بالون (غوهده) . و یکی از اعضای معتبر شان نیز تحقیر کردن جرأت ورزید ! و در حالتیکه میخواستند از وحق انتقام خود را بگیرند ، حریف از میان فائب گردید .

پس اگر اعضایان کلب هر قدر جوش و خروش و شوق که بکنند بجااست و از نیست که به این تحقیر تحمل نکرده فرقه فرقه شده اند ، و چون بکوچه برآمده اند هر راهی که پیش روی شان برآید آمده رفته اند . و به نعره

های بلند با هم دیگر گفتگو کرد. هر طرف روانه شده اند. و بخانه های مردمان، و میخانه ها، و قهوه خانه ها درآمده و روپور را پالیدن گرفته اند ولی هیسات! در تمام شهر فیلاذ فیلاذ هیچ اثری و خبری در هیچ گوشه و کناری از روپور نیافتند! ازینسب قهر و غضب اعضا دودالا کردند، و قسم کردند که همه امیریکارا جستجو کنند و روپور را بدست آرند، و برین قصد و عهد از هم دیگر جدا شده هرکس بسوی جاهای خود رفتند.

تنهاد و نفر از میان شان بود که به نیت عودت کردن بسوی خانه های خود نشان نبودند که این دو شخص رئیس (برودانت)، و کاتبش (فیای ایوانس) بودند که بسبب رقابتی که بشدت در میان شان دوام داشت این شهادت و قیل و قال و وسیله خوبی پیدا شده تا که میتوانستند با هم مباحثه و مناقشه خود شانرا ابصارهای بلند قوت میدادند، و برهم دیگر اعتراضها و ایرادها میگریختند، و همراه میرفتند.

فریقران زنگی که خد. تکار رئیس پرو دانت بود از پی افندی خود روان بود. گفتگوهاییکه در مابین رئیس و کاتب جریان می یافت از مباحثه در گذشته بجاده نزدیک شده بود. فیل ایوانس میگفت:

— نی افندی، نی! اگر شرف ریاست کاپ بمن عاید میبود اینچنین زذالت هیچگاه بوقوع نمی آمد.

— خوب، اگر شما رئیس میبودید چه میکردید؟

— پیش از آنکه دهن خود را باز میکردم سخن آن حریف محقر را

میبردم.

— ایچه سخنست که شما میگوئید؟ برای سخن بردن او دهن باز کردن و سخن گفتن او لازم بود. حال آنکه شما میگوئید که پیش از دهن

باز کردن سخن او را میبردید! من هیچ معنی این سخن شما را ندانستم!

اینست يك نمونه سوال و جواب این دو رقیب، دیگر کلمات آنها را

از همین نمونه قیاس نمایم. این دو رفیق بهینصورت بمباحثه برآمدند که

هجوم و رزیده در کوچه هائیکه پیشروی شان می آمد میبرد آمدند. رفته

رفته چنان محله های دوری افتادند که از جای خود بسیار دور شدند.

فرقولین ترسناک بی جگر نیز از دنبال شان روان بود و چون میدید که

افندنی او در جا های دور دست تك و تنها میرود ویراحت میشد و به اندیشه

می افتاد.

معلومست که فرقولین از جا های تك و تنها چندان خوش نمیشود

علی الخصوص در چنین نیمه های شب! حال آنکه تاریکی نیز زیاده است.

ضیای قمر بسببی که حال بدرت آن گذشته است کم روشنی میدهد،

از این سبب فرقولین بچاره هم برآمده و رود، و هم خیلی اندیشه ها

و وسوسه های ترسناکی فکرش را زبر و زبر میکند، و هر دم به اطراف و

جوانب خود نظری اندازد، و بعضی خیالهای جنهای و پریها در نظرش تجسم میکند.

رفته رفته رئیس پرودانت، و کاتب فیل ایوانس آتقدر در بنیاد حته و مناقشه فرو رفته بودند که نمیدانستند که بکجا میروند. مگر سراسر از شهر بیرون آمده راه جنگل (فرومون بارق) را گرفته اند، و متصل بمجاده دوام و رزیده از سر پای نهر (شویاقل) گذشتند. و در یک بیشه که از یکطرف باچنزار و از یکطرف با درختار محاط بود داخل شدند.

در اینجا خوف و بیم فریقون خیلی زیاده شد. علی الخصوص از وقتی که از یک گشته اند بخیاالش چنان رسیده که در پی شان یک پنج شش نفر عقب گیری میکند که این مسئله خوف و بیم بچاره را افزو و تر میسازد و بدانش بلرزه میدرد.

فریقون بچاره به این ترس و بیم تا یکدرجه حق هم دارد. زیرا فریقون زنگیست، سر پست و پیچق او که بر بدن ضعیف او دیده میشود چنان نشان میدهد که از مر دمان (قارولین جنوبی) باشد هنوز بیست و یکساله است. اخلاقش نیز خیلی بنیاسبت است. پر خور کاهل، و ترسندک یک حر نیست. سه سالست که بخدمت پرودانت میباشد.

درین اثنا مجاده دور فیق بدرجه نهایت شدت نموده بود کار از گفتگوی مناقشه آبر بر آمده بجاده بدور گفتن رسیده بود! اما اگر

ازین مجادله یکقدری فارغ شده به اطراف خود نظر میکردند. البته برای شان بهتر بود. زیرا در یکطرف بیشه يك جسم مهیبي دیده میشد که غیر متحرک و آرام ایستاده بود، و چنان گمان میشد که این جسم از اجتماع صدها آسیابهای بادی تشکیل یافته است.

اگر چه فریقولن بچاره غیر از دیدن این جسم مهیب یکچند آدمی را هم دیده بود که در پی تنه‌های درختان بسخو و کهن گرفته بودند، و از بیم مانند برك میلرزید ولی از بیم افندی خود چیزی گفته نمیتوانست. ولی رفتند و صبر و توانش زایل شده مجبور گردید که افندی را خبر بدهد. لهذا ابصدای لرزان لرزان و خفه شده بر هیجان گفت:

— مستراونکل، مستراونکل!

ولی مستراونکل یعنی پرو دانت که فریقولن همیشه اورا همچنین خطاب میکند بمجادله و مناقشه فیل اوانس آنقدر مشغول نبود که بجواب فریقولن بچاره پردا خته بتواند!

فریقولن دوم بار باز میخواست که فریاد برآورد، ولی والسفا که فرصت فریاد برایش نماند. چونکه در آن اثنا از میان درختان بیشه يك ایشپلاق خفیفی نواخته شده در آن واحد شش نفر مرد قوی و تنومندی بر ایشان هجوم نمود، و بر هر شخص دو نفر حمله آورده بچنان سرعت و قوت بچاره‌ها را گرفتند که فرصت هیچ مدافعه و مقابله برای شان باقی نماند.

در ظرف یکچند ثانیه چشمه‌های شان را بستند، دهنهای شانرا نیز، دستپا و پا‌های شانرا با هم ربط کردند، و مانند جواللهای مال بر پشتهای خود برداشتند!

پرو دانت، و فیل ایوانس در اول امر چنان گمان کردند که درین شب بهجوم دزدان شگر دی که این گونه هجوم مهار ادا مرقق خود مقرر نموده‌اند مگر فشار شده‌اند. اما دیدند که هجوم کنندگان جیبهای شکار شدگان خود شانرا انبیا اند. و با وجودیکه در جیبهای هر دو رفیق تقدیر یکچند هزار دولا زرز و دینار نقد و بانگ نوت نیز موجود است ولی کسی به آن غرض نمیگردد.

بعد از مرور یکدقیقه بعد از آنکه از یک دو سه بته زنه بالا شدند و فرو آوردن خود شانرا حس کردند گذاشته شدن خود را بر یک زمین تختی دانستند.

دری این کارهایکه بیک چاکلستنی بسیار عجیبی اجرا کردند بعضی صدا‌های گوناگون غریبی، و یک لرزش و غرشی بگوش شان برخورد که صدا‌های مذکور متصل از یکنوع (فروزر، فروزر، فروزر!) مریک بود! در میان استقد ر فروزرهای بسیار بی هم؛ دیگر چیزی فهمیده نمیشد.

روزی دیگر شورش و هیجانی که در فیلا دلفیا برپا شد خارج دایره توصیف

و تعریفست! هنوز وقت صبح بود که در تمام شهر حوا دث دیشبه کلب ولدن که عبارت از دا خلشدن يك مرد اجنبی که (رور بور، یا آنکه، مغفل و روبور) نام و عنوان داشت در دالان، مذاکره، و بعد از آنکه کلب را تحقیق کرد دفعه از میان غائب شدن آن نشر و شایع گردید.

اما چون خبر کم شدن رئیس کلب، و کاتب او نیز در هانشب بمیدان آمد کار دگرگون شد!

در هر طرف شهر، در داخل و خارج تحریرات و جستجو ها بعمل آمد هیچ گوشه و کناری نماند که جستجو نشد. اما هژ از افسوس که هیچ ثمره حاصل نشد. هر طرف تا گرافها کشیده شد، در اخبار ها اعلانها و اشتها ها نونشته شد باز هم هیچ فائده نکرده. هرگاه زهین شق میشد و رئیس و کاتب در آن میدر آمد باز هم استقدر زود کم نمیشدند!

بعد از وقوع اینحال اخبار ها از عدم امنیت امریکای چهارم زنده زیاده شدن پولیس را طلب کردند. حتی بعضی فرقه هایی که بر ضد حکومت بودند قیل و قالها را بیشتر کرده گفتند:

— چون در میان چنین شهر های پر انبوه، مشهور این گونه سر قتهای انسان بوقوع بیاید پس برای پولیس چه لزوم میماند باید که پولیسها را رخصت بدهند.

ولی هیچیک از بنسختان هیچ فائده نرسانید. نه پولیسها رخصت

شدند، و نه غایب هابیدا!

رئیس و باشکاتبش از جانشین گرفته بودند هیچ خبری و اثری نشان ندادند. اگر ایه ها و وعده های بخششی زیادی از طرف کلب به خبر آورندگان رئیس و باشکاتب وعده شد، و این وعده ها برای این بود که ادانایک خبری یا اثری از آنها بدهند. افسوس که هیچ عمره نداد.

باب پنجم

آثار کین و غرض در مابین رئیس و کاتب در یکجا بر طرف میشود؟

بیماره کان اسیر افتادگان چون چشمه ها و دستها و هنرهای شان محکم بسته شده بود مجال حرکت. و فریاد، و دیدن برای شان نبود. اینچنین حال البته که انسان را خیلی دلتنگ و جگر خون میسازد؛ علی الخصوص مانند پرو دانت و فیل ایوانس اشخاص آتشین مزاج را؛ از همه بدتر این بلا که فاعل این خیانت خود را نیز نمیدانند که کیست، و اینرا هم نمیدانند که آیا این جانشین ایشان را مانند جو الهای سر بسته مال و اشیا آورده گذاشته اند چه جایست، و در کجاست؟ حالا نکه اینرا هم نمیدانند که آیا هنوز بر سر شان چه چیز ها خواهد آمد؟ و آیا این آواز (فرورزد، فرورزد) چه چیز است؟ پس چون اینهمه احوال ناگوار غیر معلوم را آبا آتشین مناجی این دو تند خو، در زیر نظر دراریم در جملحدت و غضب رئیس

پرودانت و سربکش فیل ایوانس را تا یکدیگر چه تصور کرده خواهیم توانست!

پرودانت و فیل ایوانس اگر چه نمیدانند که چه خواهند شد ولی به این یک محقق میدانند که فردا در کاپ ولدن ریاست و اجرای وظیفه نمیتوانند؛ هرگاه از فریقو لن پرسید که آیا آنچه فکر و تصور است؟ میگوئیم که آن بچاره را اکتفا قوه تفکر و تصور باقی نمانده، از وقتی که بهجوم ناگهانی گرفتار آمده تابه ایندم هیچ بهوش نیامده، گویا از زمره زندگان برآمده در ذیل مردگان درآمده است!

بقدر یک ساعت بهمین صورت بمانند، هیچ کس در پیش شان نیامد. حدت من ارجان بچاره ما میثا لیدند، و از پس دسمالی که دهن شان با آن بسته است بعضی صدا های مدهش خفه شده بر میکشیدند، و خیلی بر خود میپیدچیدند که اینهم در جه غضب و شدت خاموشانه انودار میکرد. بعد از آنکه یکمدتی همچینین بچتاب خور دند، و برای باز کردن دستهای خود هیچ فایده ندیدند آرام و خاموش ماندند تا باشد که از قوه سامعه خود يك فائده بردارند، یعنی چیزی که چشم دیده نمیتوانند. بلکه بگوش آنرا بشنوند. ولی والسفا که بجز صدای (فرر زرر. فرر زرر. فرر زرر) که بیک آهنگ و يك وتیر بگوش شان بر میخورد دیگر چیزی شنیدن ممکن نبود!

دین انفاقیل ایوانس شدت وزور را درباره باز کردن خود فائده مند
 ندیده آهسته گی و آرامی را در باب باز کردن خود پیشه گرفت بعد از آنکه
 به احتیاط وسیعی و غیرت کوشش و وزید به سست کردن دستهای خود
 موفق گردید . باز بر همان قرار یک قدری کوشش و وزید . گره ها باز شده
 دستهایش آزاد ماند . هاندم چشم ها و دهن خود را نیز باز کرد ، و چاقوی
 امریکائی که در جیب داشت کشیده پاهای خود را نیز رها پی داد ، فیل
 ایوانس به این موفقیت و کامیابی خود اگر چه بر حرکت و تکلم قادر شد ،
 ولی چشم هایش باز بر دیدن چیزی موفق نشد . زیرا در جائیکه بودند
 آنچنان يك ظلمت شدیدی حکمفرما بود که دیدن هیچ چیزی ممکن نمیشد .
 تنها در یکطرف دیوار پنج شش قدم بالاتر از يك سوراخ کوچکی يك
 ضیای بسیار جزوی می آمد . اینرا هم بگوئیم که فیل ایوانس در باز کردن
 رقیب خود نیز کوتاهی نکرد . دستها و پاهای پرو دانت چون آزاد شد
 هاندم دسپالیک بر چشمها و دهانش بسته شده بود در کشید ! بر زانوهای
 خود دنهسته بصدای خنده شده گفت :

— تشکر میکنم !

— فی ، تشکر نمیخواهد !

— فیل ایوانس ؟

— پرو دانت ؟

— بلی درینوقت در نجخانه رئیس کلب موجود است، نه سرکاتب!
مخاصمه که در مابین مامو وجود بود بر طرف گردید.

— بلی بلی، سراسر حقدارید. در نجخانه صمها نیست، بلکه دو نفر
آدمیست که از یک شخص سومی که بر آنها جبر و زور استعمال کرده بگرفتند
انتقام مجبور و محتاج میباشند.

— آیا این شخص سوم که خواهد بود؟

— دو بوبور!

— آیار و بوبور؟

بر همین نقطه هر دو در فیهق متفق ماندند که دشمن شان روبرو است و در بنیاب
مباحثه و جدال رالایم ندیدند. فیل ایوانس فریقولن را نشان داد و گفت:

— این را نیز باز کنیم، بچاره رابر هائیم!

— یکقدری صبر کنید، چونکه اگر دهش باز شد شهادت و قیل و قالش
عالم را بولوله می اندازد، حالا نکه درینوقت مابسکونت محتاجیم زیرا کار
های بسیار مهمی در پیش رو داریم!

— چه کار؟

— اگر ممکن باشد گریختن!

— بلی، بلی! اگر ممکن نباشد هم گریختن!

برو دانت، وفیل ایوانس محقق دانستند که این کار را روبرو در حق

شان اجرا کرده، زیرا اگر دیگر دزد عادت میبود البته که نقد و جودشان را از جیبهای شان میبر آورد. و لباسهای شان را گرفته بعد از آنکه یک یک کار دی بر کوی شان میرواند جسد های شان را در شهر (شلیقل) می انداخت و در چنین يك جایی حبس نمیکرد. اما این جاجه جایست، و در چگونه موضع محبوس میشانند؟ این است که از همه پیشتر اینستاه را حل باید کرد، و باید دانست که این حبس خانه شان چگونه جایست؟ پرودانت گفت:

— فیل ایوانس! اگر ما از الان مذاکره کرده امده بودیم بمباحثه و جدال نمی افتادیم و تابه اینجا نمی آمدیم این باز سرمان می آمد! درین يك هیچ شبهه نیست که رو به رو بعد از فرار کردن از دالان کاپ با چند نفر، ما و آن خود ما را عقب گیری کرده، و چون ما را بطرف جنگلهای و بی راهه ها بویان یافته فرصت را غنیمت دانسته بر ما هجوم کرده اند و در اینجا اورده حبس نموده اند.

— بلی حق دارید!

— حالا از بنسختان در گذشته این را ببیندیم که از وقت گرفتار شدن، در جنگل، و انداخته شدن ما درین محل زمانیکه مسرور نموده و دود ققه شده ازین يك معلوم میشود که حریفان هنوز ما را از جنگل (فر و وون) بیرون نکشیده اند.

— راست میگویند! اگر از اینجا بر قتم البته حس میگردیم!

— پس من چنان گمان میکنم که مارا در درین يك عرصه حبس کرده اند، و این عرصه را به این چنان بیندارم که از عرصه های دراز حقه باز آن باشد!

— بلی، بلی! همینچنینست. زیرا اگر مارا در يك فلوکه که در نهر است میدر اورا دند از حرکت موج آب میدانستیم. هیچ شبهه نیست که در عرصه محبوس میباشیم!

— این را هم بگویم که هنوز در همان جنگل هستیم، زیرا عرصه را به که مارا در آن حبس نموده اند هنوز حرکت نکرده است، چونکه اگر حرکت میکرد البته حرکت آنرا حس میکردیم. بنابراین از همه پیشتر چاره فرار را جستجو بکنیم، و پیش از آنکه عرصه را به حرکت افتد و مارا بدور جاها برود خود را وارهائیم. بعد از رهایی یافتن به جزا دادن و انتقام گرفتن روبرو مشغول میشویم!

— بلی، هم جزای بسیار بزرگ به او باید داد تا بداند که در حق دو نفر امر یکنایی کسی که قوه جبریه استعمال بکند چیست!!

— آه! روبرو پیدا باید کرد! و او را بیکفر کردنش باید رسانید!

— اما این روبرو چیست؟ از کجا پیدا شد؟ آیا تکلیز است. فرانسویست،

المانست چیست؟

— يك مرد پست فطرت دینی هست و السلام. حالا از ذکر آن ملعون

درگذشته بکار خود آغاز کنیم.

اینرا گفته هر دو شان بر پا خواستند ، و دستهای خودشانرا بسوی پیش دراز کرده در تاریکی بیک سمت خانه که در آن محبوس اند قدم زدند و گرفتند ، تا آنکه به پیش دیوار رسیدند . دیوار را مانند دیوار عرابه یا خانه نیاقتند ، و سرا از جا که او درز هائی که از تخته بندی بعمل آمده باشد اثری نیاقتند ، و هم قماش دیوار بچوب هم مشابعت نداشت رفته رفته دروازه خانه را از علامت حلقه آن یافتند ، ولی در دروازه نیز چاک و درزی ندیدند ! هم دروازه خیلی مضبوط بند شده بود که احتمال باز کردن آن مفقود مینمود ! حالاکار ماند بر کارهای شان که آیا آن در دیوار یک سوراخی کشاده میتواند یانی ؟

در اینجا فیل ابوانس از صداهای متصل (فر رر ، فر رر) که می آمد متحیر شده بر سید که :

آیا این صدای لایتنقطع از چه خواهد بود ؟

— باد خواهد بود .

اما هو او قتی که مایم مدیم خیلی ساکن و آرام بود !

— پس اگر باد نباشد بر دگر چه چیز حکم شود ؟

هر دور فیل سکت ماندند . فیل کارد بسیار کوچک محکم و سرتیز خود را کشیده بر دیوار نزدیک دروازه بشدت بزد ، و خواست که یک سوراخی در اینجا کشاده و دست خود را از اینجا برآورده پیچ دروازه را

از پشت دروازه تاب بدهد!

یکچند دقیقه، متصل کوشش ورزید، ولی این کوشش بجز اینکه کارد اورا مانند بگرداند و گریه و غمزه بخشد.

پرودا نت پرسید که:

— این چیست؟ آیا کار دگر می کند؟

— نی.

— مگر دیک اوتاقی که دیوارهای آن از مس است محبوب شده ایم؟

— نی. چونکه دیوارها را چون میزنم صدای مس را بر نمی آرد!

— چون چنینست بلکه از آهن، یا از چوب بسیار سخت ساخته شده

باشد؟

— نی. نه از مس، و نه از آهن، و نه از چوبست!

— خوب! پس از چیست؟

— این را من نمیدانم! چیزیکه من میدانم همین قدر است که دیوار از

یک چیزی ساخته شده که کارد بر آن کار نمیکند!

پرودا نت را حدت و غضب فوق العاده گرفت، صداهای بسیار قهقرو آلودی برآورد. دیوارها را بمشقه کوبیدن گرفت، و چنان اوضاع و حرکاتی اجرا نمود که گویار و نور پش زویش آمده و او بر و حمله می آورد؛ فیلیاوانس گفت:

— آرام شو پرو دانت . یکقدری شما هم کوشش و رزید بلکه کار

از پیش برده بتوانید !

پرو دانت نیز کوشش و رزید . اما هزار افسوس که کوشش او نیز بیهوده رفت دیوارها کو یا از بلور بود که چاقو بران خط هم نمیکرد ! بغیر از صبر کردن و گریه چاره برای شان نماند . حالا آنکه صبر و سکون از عادت امر بکائیان نیست ! پرو دانت . وفیل ابوالنس مجوش و خروش عظیمی آمدند ، هر چه بدهن شان آمد گفتند ، در حق و ربور کفرها و ناسزاهای علفی صرف نمودند ! اما ربور اگر همان ربور صبور با اعتدال است که او را در دالان گذاکره دیده بودیم چنان میندازیم که اگر ده همینقدر کفر و ناسزای بشنود باز هم هیچ حدت و قهر او را نخواهیم دید .

درین اثنا . حال فریقون بچاره که همچنان بسته و خسته در يك گوشه افتاده بود خراب شده . بر رفت . از یکسو ترس . و از دیگر سو گرسنگی و شیخ مانده کی خرخره و پختاب خوردن بچاره را بسیار زیاد گردانیده بود پرو دانت مجبور شد که او را باز کند . اگر چه ، میدانست که ولوله و شهادت بسیاری خواهد کرد باز هم او را باز کرد ! بمجرّدیکه دهانش باز شد فریاد برآورده گفت :

— ستر اونگل ! ستر اونگل ! کجایی ؟ اینجا حالت ؟

پرو دانت بآنگ بر وزده گفت :

— ساکت شو ! بخوبی بدان که مادر ادب نخب برای این انداخته اند که از کرسنگی بکشند ، امابر ای امتداد دادن زندگی خود تا بوقتیکه جان داشته باشیم یابد که سعی کنیم ، یعنی اگر آدم خواری هم لازم آید از انهم روگردان یستیم !

فریقو لن — از برای خدا ، چه خیال دارد ؟ مگر قصد خوردن مراد دارد ؟

— البته که ترا بیشتر از مردن خود از کرسنگی خواهیم خورد !

— امان ! امان ! یارب !!

— امان ، زمان . فاندندارد ، محقق بدان که ترا خواهیم خورد اما یک

چاره برای تو هست که اگر خاموش شوی ، و هیچ فریاد و فغان نکنی بلکه تر افترا موش کنیم . و از خوردن فارغ شویم .

فریقو لن ، برای آنکه خود را از خاطر شان فراموش سازد و از بابی خوردن رهایی یابد در یک گوشه خیزیده ساکت و خاموش بماند ، و آهسته آهسته بگریستن مشغول گردد .

حالا نکه رفته رفته وقت میگذرد ، شکستن در وازه ، یا شکافتن دیوار

بی ثمر بماند . آیا این دیوار از چه ساخته شده ؟ دانستن اینهم غیر ممکن ! نه چوب . نه معدن . نه سنگ ! آیا چیست ؟ زمین او تاق نیز مجبوس ! و قتی که یابران زده میشود یک صدای بسیار عجیبی میرسد که اینصدا را برودانت هر چه که کرد با صدای هیچ یک جسمی موافق و برابر نتوانست کرد .

از دزدن یابران چنان معلوم میشد که زیر آن کاواکست. و چنان حس میشد که باز مین رابطه ندارد. صداهاى (فرزور، فرزور، فرزور) هم از زیر سطح اوتاق بر مى آید. پس اینقدر احوال غرابت اشتغال اگر انسان را دوچار گرداب حیرت نماید جاد دارد!

فیل اوانس از پرو دانت پرسید که:

— آیا اوتاق ماز جایشکه بود دیگر طرف تبدیل. مکان کرده خواهد بود، یا بر همان جایشکه هست هست؟

-- تبدیل. مکان کردن آن هیچ احتمال ندارد!

— اما چون اول درین اوتاق محبوس شدیم از اطراف بوی چمن و سزه مى آمد، حالا نکه در بنوقت از آن بواثری نیست! انرا چه باید گفت؟

— تنها همین را بگو که اوتاق ما تبدیل محل نموده، دیگر هر چه که میگوئی

بگو! زیرا اگر در يك عرابه. یا در يك کشتی میبودیم که آنهم حرکت میکرد البته از اهتزاز و لرزه دائمی آن میدانستیم.

درین اثنا فیل اوانس خبر داد که آفتاب در طلوع کردنت، چون نکه از بخیره بسیار کوچکی که در نزدیک سقف بر سر دروازه موجود بود يك روشنی خفیفی که مخصوص وقت صبحست نفوذ نموده. مطلقاً از نصف شب چارساعت گذشته است. زیرا در فیلا دلفیا در ماهای خیران شما عات اول صبح در ساعت چار ظهور میکند.

پرو دانت ساعت زنگدار جیبش خود را افشار داده دید که ساعت ربع کم سه را نشان داد . فیل ایوانس گفت :

— عجب اساعت ربع کم سه میباشد . مطلق که هنوز شب است ساعت شما بلکه پس مانده باشد !

— چه ؟ ساعت من هیچگاه پس نمانده است !

— هر چه که هست ! آفتاب طلوع میکند . زیرا اشعاعات آن از نجره

دیده میشود :

اینست که اینجستاه نیز فقرابه مشکلات انداخت ؛ زیرا طلوع شمس بر خلاف عرض فیاد انقباض وقوع آمد ؛ فیل ایوانس گفت :

— گمان میبرم که اگر تابه این نجره بالا برآمد ، شود دیدن بیرون ممکن خواهد شد ؟

— راستی که خوب گفتید !

ریس فریقولن را خطاب نموده گفت :

— برخیز ، پشت رابه این دیوار تکیه بده . فیل ایوانس شمام بر پشت فریقولن بالا شوید ، چرا که از من سبکتر و بیاشید . منم با فریقولن معاونت میکنم .

فیل ایوانس بر شانه های فریقولن برآمد ، و تابه پیش نجره رسید در نجره يك شیشه عادی دیده میشد که اگر چه بسیار کلفت نبود ولی

باز هم بسببی که بسیار شفاف نبود دیدن مانع میشد علی الخصوص که در چشمهای فیل اوانس خیلی ضعف بصر نیز وجود بود .

برودانت گفت :

— شیشه را بشکن تا خوب به بینی !

فیل اوانس بدسته چاقوی خود بشدت تمام بر شیشه نزد . حالا نکه شیشه نشکست و یکصدایی مانند لوحه نقره بینی بر او زد . باز روزی نزد . باز نشکست ، و همانصدارا بر او زد . بقر فریاد بر او زده گفت :

— وای ! مگر شیشه ایست که شکستن ندارد !

براستی که این شیشه بیک اصول نوی ساخته شده بود که روشنی از آن

نقوذ میکند ولی شکستن ندارد .

شیشه چون نشکست فیل اوانس از پشت شیشه بدقت نظر کرد

گرفت ، برودانت پرسید که :

— چه می بینید ؟

— هیچ !

— آیدر ختیا یا سیاهنی در ختیا هم دیده نمیشود ؟

— مبنی !

— نوکهای شاخهای در ختیا هم دیده نمیشود ؟

— فی !

— جان من ، چه میگوئید ؟ آیدر جنگل دیشبینه نیستیم ؟

— فی فی ، نه جنگلست نه درخت !

— عجب ! آیامنا رهای دودکش فابریکها ، یابامهای خانه هائیز دیده

نمیشود ؟

— فی نه خانه است ونه دودکش !

— (بقهر) آیدر کجائیم ؟

— چه میدانم ! بغیر از هوا دگر هیچ چیزی در میدان نیست !

درین اثنادر واژه اوتاق باز شده يك آدم پدیدار گردید .

این آدم (روبرور) بود که گفت :

— معتبر بالون گران ! بعد ازین در گردیدن ، و سیر کردن سراسر

حر و آزاد هستید !

— آیا آزادیم ؟

— بلی ، در میان (الباتروس) !

پرو دانت ، وفیل ایوانس بجایکی بیرون جهیدند . سطح خانه که در آن بودند با سطح بیرون خانه برابر بود . در پیش کتاره که در آخر سطح

کشیده شده بود دویدند !

چه دیدند ؟

دیدند که از جایشکه بر آن ایستاده اند بقدر سه چار هزار متر پایاتر سطح زمین

مشاهده میشود که شناختن موقع و موضوع آن سرزمین شناخته نمیشد !!!

—————

— باب ششم —

یکتقدری از تاریخ و فن بالون گری در یک بحث میشود ؟ —

—————

(قایل فلاماریون) که از مشاهیر مؤلفین است این سوال را پیش از یکعصر در یکی از تالیفات خود نموده بود که :

— آیا انسانها چه وقت از نشستن این خاکدکان روی زمین فارغ شده در میان راحت و لطافت جوهر از ایست کرده خواهند توانست ؟
اینست که جواب اینسخن را در بنوق (روبرو) میدهد؛ چونکه جواب این سوال همین است که :

— هر وقتیکه فن ماکینه، مسئله طیران هوار احل نمود آنوقت زیست و پرودو باش در جو هوا میسر میشود !

حال آنکه این مسئله را ماکینست قایل مهندس (روبرو) فاضل حل نموده است .

موجد اول بالون (مونفولیه) نام برادر اینست که بالون را به تصادف پیدا کردند، چونکه ایشان در يك بالخانه نشسته کاغذهای خود را مطلقاً نمیکردند . يك بکس بزرگ پر کاغذ در پیش شان افتاده بود . بنا گه آن

يك كبريتي در بكس افتاده كاغذ هارا آتش گرفت . ديدند كه بكس بهو بالا
برآمده از پنجره ديرون برآمد، و تا بوقت كه كاغذ هاميسوخت بهو بود و بعد
از خاموش شدن آتش بر زمين افتاد . از اين تصادف در اول امر بالو نهاي
كوچكي كه در شهاي آتش باز يهاي جشنهار بهو اميكنند ايجاد گرديد . رفته
رفته اين مسئله فني (از هوا خفيفتر) منجر گرديد . و هوارا بسبب
حرارت خفيفتر از هواي محيطة ساخته در بالو نهاي گردين گرفتند ، و
نسبت بمواز نه آن بعضي كسان بر بالا بر آمدن جو هوا جسارت ورزديدند .
تا آنكه رفته رفته دارة علم حكمت وسعت يافت ، و در صدد جستجوي اجسامي كه
از هوا خفيفتر باشد افتاد . و غاز اذرو وزن كه بدفعات از هوا خفيفتر است
بوجود آمد ، و مسئله از هوا خفيفتر بالاي گرفت يعني بالو نهاي آن بر شده
سياحت روي هوا ساني پيدا كرد .

حالا نكته پيش از پيداشدن بالون تصاد فني (مونوفلنيه) ، وساخته
شدن بالون نخستين (شارل) نام شخص حكمت شناس ، و وجود يافتن
غاز هاي خفيفتر از هوا بعضي ارباب افكار عاليه بهوس اين افتاده بودند
كه بواسطه بعضي آلات بر روي هوا سير و گردش نمايند كه اين فكر طير ان
هوا پيش از دود عصر در دماغهاي بعضي كسان جا بگر شده بود . حتي در
آثار (دانت ده پروز) ، و (لئونارد ديس) و (كيدوتي) نام مشاهير
افكار جستجوي ماشينهاي پريدن روي هوا داده ميشود كه اينها بواسطه

اجسام از هوا خفیفترنی بلکه بواسطه اختراع کردن بعضی ماشینهای طیارى که به تقلید ماشین بالهای مرغان بسازند و هوا بالا شدند تصور کرده بودند . دو نیمصرو بعد از آن مخترعها زیاد کردیدند . در سنه ۱۷۴۳ (مازکی ده باقویل) نام يك آدمی برای خود يك آله ساخته بواسطه آن از روی نهر (سن) پرواز نمود ، ولی افتاده دستش شکست . در سنه ۱۷۶۸ (پوفنون) نام يك شخص دیگری يك آله دیگری ساخت که از طرف دنبال باد و پروانه متحرک بود . در سنه ۱۷۸۱ (میرون) نام يك معماری به تقلید حشرات (مستقیمه الجناح) یعنی پشه ها و جمبرى کهای چار باله يك آله ساخته بر دیگران اعتراض نمود . در سنه ۱۸۰۸ (ژوق دودزن) نام يك مهندس اوستریایی يك ماشین طیارى ساخته بخبر به آنرا اجرا نمود .

باز از سنه ۱۸۵۴ تا به سنه ۱۸۶۳ بعضی مخترعهای دیگر نیز می بینیم که اینستادرباب ماشینهای طیارى که اختراع کرده بودند از حکم و متهای متبوعه خودشان بر آنهاى اختراع نیز گرفته اند . حتى در سنه مذکور که برای ترویج دادن ، و بوجود آوردن ماكنه های طیارى که از هوا سنگینتر باشد يك شركتى نیز تشکیل یافت که ستهای اعتراض این شركت طرفدار مسئله از هوا سنگینتر . و شركتهای طرفدار مسئله از هوا خفیفتر را عابسر هم دیگر همبريخت . بلى ، همه این تخیلات و تصورات ماشینهای طیار از روی نمونه های آن معقول دیده میشد . ولی برای حرکت دادن آن ماشینهای طیار

به پیداشدن يك قوه محرکه انتظار كشيده ميشد!

قارئین گرام ازین تفصیلات دور و درازی که بیان کردیم، بیرو دانت و فیل ابوانس را برکنارکناره آلباتروس گذاشته سخن را تا به این وادیهها دور دادیم مارا معذور به بینند. زیرا ماشین طیاری که، ظفر روبرو آنرا بوجود آورده، و بواسطه آن اعلان سلطنت کرده هوا را نمود چنان تصور باطل ناهمقونی نیست که هیچ وجود نداشت. و در عالم تفننین کرومانسانی در موقع بحث و مذاکره نیامده است. لهذا پیش از آنکه در کشتنی هوایی آلباتروس، ظفر روبرو بار و دانت و فیل ابوانس سیاحت کنیم. و در حق این ماشین طیار یک فکری حاصل کنیم در خصوص اینکه، بشیند یا نشکد پیش از آن ساخته و بوجود آورده نشده بود همبنددر بیانات و تفصیلات را ضروری دیدیم چونکه، ظفر روبرو همه این ماشینها پیش از بوجود آمده بود یگان یگان از نظار تحقیق و تدقیق گذرانیده، کمالات و کامیاب تر آنرا ساخته است و بقوت علم و فن بر کرده هوا حاکم شده است. و اگر نه نه سحر کرده، و نه افسون خوانده!

روبوهره هندس که این ماشین طیار را بوجود آورده است در ینباب داچاره مسئله سنگینتر از هوا حرکت و رفتار کرده است. طرفداران اینجمله سنگینتر از هوا در انشای مباحثه خود شان میگویند:

— مانند کبوتر پرواز میکنیم!

دیگری — بر زمین چنانچه قدم فشرده و فنار میکشیم، برزوی هوا نیز همچنین فشرده و فنار مینمایم!

دیگری — لوقو و ویف ساخته برزوی هوا برانیم!

اینسختانرا بر مبالغه حمل کردن موافق نیست. زیرا اینجمله در نظر فن ظاهر و آشکار شده است که هوا نقطه استناد شمرده میشود. هرگاه بقدریک متر مبالغه جسم هوا، بوضعیت افقی بر زمین فرو آید، غیر از آنکه سقوطش کسب خفت نماید نقطه استناد بسیاری نیز تشکیل میدهد.

اینهم از روی فن به تحقیق پیوسته که در تبدیل مکانی که در هوا بشود، سرعت کسب افزونی میگيرد. از روی قانون ثقل، سرعت نظر به متر مربع معکوساً متناسب میشود که از ناسب سرعت خیلی جزوی تخلف میکند.

اینهم از روی فن معلومست که بالهای هر مرغی که بزرگ باشد در خصوص حرکت دادن آن بالها اگر چه حرکت سنگین شود، اما نظر بحجم است سطح آن بالها، ثقل آن مرغ نیز متناسباً کمتر میشود.

بنابرین مسائل فیه، میداید که ماشینهای طیار از این قوانین طبیعه استفاده نماید. یعنی در خصوص بر واز روی هوا مرا غائر تقلید کند که ماشینهای طیار از روی این تقلید بر سه قسم تقسیم میشود:

اولا — ماشینهای که بر وانه های شان که بمقام بال قایم است افقانی هلز

ونی باشد!

ثانیاً — ماشینهاییک پروانه‌های شان چار باله باشد .

ثالثاً — ماشینهاییک پروانه‌های افقی حرکت بکنند ، و از لوله‌های

مایال متشکل باشد!

طرق‌داران این سه قسم جدا جدا تصور هادارند که یکی بدیگرتن نمیدهند، و هر يك اصول آن دیگر را اصلاً قبول نمیکند .

اینست که روبرو اساس خط حرکت خود را بر همین قسم سوم بناموده و بسی علاوه‌های نافع و مفید دیگر نیز ضم کرده است . پروانه‌هایی که روبرو در ماشین طیار خود اختراع کرده هر نوع حرکات را بکمال سهولت اجرا میکنند بعضی ازین پروانه‌ها ماشین را ملحق میگیرد . و بعضی بسرعت فوق‌العاده ماشین را به پیش بیاور حرکت میدهد .

حکمت شناس مشهور (ویقور تورن) گفته است که پروانه‌های بزرگی که دور آن در دایره کوچک و سطح آن بزرگ باشد هر گاه بصورت افقی دور داده شود جسمهای بسیار ثقیل را برداشته میتواند . اینست که روبرو از ابتعا عدد حکمیه استفاده کرده بالا برآور دن کشتنی هوایی خود را بدست آورده است . یعنی چنانچه مرغ هوای نسیمی را بابالهای خود زده پرواز می‌کند ، این نیز بابالهای پروانه‌های خود هوار از زده زده بالا میشود .

صورت تشکل ماشین طیار و روبرو از سه قسم مرکب است: اول: (مرکبه جویه)، دوم: (التهای صعود و تحریک)، سوم: (ماشینها) .

مرکبه جویه، یک کشتی نوک دارد باله دار است که سی متره طول و شش متره عرض دارد، و سطح روی آن نیز مانند سطح واپور هاتخته پوشست اما نه از چوب بلکه از جسم اختراع کرده گئی خود او، زیرا این سطح با الهه های ماشینها، و مخزنهای ماکولات، و حوض انبار آب، و دیگر آلات و ادوات لازمی مشغول شده است .

اطراف این سفینه هوایی را یک کتاره بسیار مقبول و محکمی احاطه کرده است کتاره از چوب نیست بلکه از یک نوع سیم مخصوص بافته شده است .

بر سطح مذکور سه عدد خانه های برآمده، موجود است که خانه وسطی آن مخصوص ماشین بالابر آوردن، و فرو آوردن الباتروس است خانه پیش رو و مخصوص ماشین است که الباتروس راه پیش و پس، براند . خانه دنبال مخصوص سکان دوردادن کشتیست . هر ماشین جدا جدا است که با هم مربوطیت ندارد . در زیر سطح پیش روی کشتی دایره دایره، و ماوای طایفه های کاریگران کشتیست . در زیر سطح دنبال کشتی یکچند کمره، و دالان طعم خوری، و جود است که یکی از این کمره ها مخصوص خود مهندس است . بر بام بالای سر خانه مهندس خانه آیینی سکاندار، و جود

است که با چرخ بسیار قوتنا کی اجرای وظیفهٔ سکانداری را می‌کند. غیر از این سه خانه که بر سطح مذکور گردید یک خانه کوچک دیگر نیز بر سطح موجود است که مخصوص دم راست کردن طایفه‌هاست که پرو دانت و فیل انوانس و فریقو، این دران محبوس شده بودند همهٔ کرها، و خانه‌ها، و مخزن‌ها، و مطبخ، و هر طرف کشتی بالمبهای بسیار روشن الکتریک روشن شده است. در زیر بدنهٔ آخرین کشتی کماهای بسیار قوتناک فنی مر بوط شده است که تاد زمان، صاده به ماشینهای زین نرسد. اگر چه آلبا تروس وقتی که فرو آمده بزمین تماس می‌کند بکمال آهستگی و احتیاط انحرکت را اجرا می‌کند ولی باز هم برای احتیاط این کمانهارا در زیر آن وضع نموده است.

ماشین بالا را آوردن کشتنی طیار مهندس زو بور و خلفرباین صورت است: در بالای سفینه ۳۷ عدد پروانهٔ عمودی و وجود است که بازده عدد عمود پروانه دار بطرف راست و بازده عدد آن بطرف چپ کشتی وضع شده است. هفت عدد باقی آن در میان کشتی به ترتیب مخصوص، منظمی و وضو است که هیئت مجموعه کشتی را در یک نظر انسان چنان بیندارد که یک کشتنی سی و یک در که دریایست!

اما انتقاد فرق هست که بموض باد بانهار هر یک از این دیر که داد و در ویر وانه بوضعیت افقی وضع شده است که هر یک از این پروانه‌ها عطا کردن

دورهای خیلی شدت تا کی ممکنست . محور هر يك از این پروانه هائی آنكه محور آن در گری مربوط باشد دور میخورد . و هم هر يك از این دور پروانه بعكس آن دیگر دور میخورد كه باینصورت در صعود و سقوط سفینه هیچ بی انتظامی بوجود نمیاید . این پروانه هائی كه بر عمودها بوضع افقی و وضعت برای بالا برآور دن سفینه خدمت میکند ، و پروانه ها شك بطرف سرو دنبال كشتیست برای پدش راندن كشتی طیار قاتل و مت میتیابد . اینست كه به اینصورت در كشتی هوایی روبرو تمام هفتاد و چار پروانه صعود و جرد است . بغير از این هفتاد و چار پروانه كه برسی و هفت درك میباشد دور پروانه چار به بسیار بزرگ و در از بر قوت یکی در دنباله و یکی به پیش روی آلباتروس كه بر محور افقی حرکت دور به عمودی اجرا میکند نیز موجود است كه این دور پروانه برای سرعت خارق العاده سفینه خدمت میکند .

اصل معرفت و موثقت روبرو در نیست كه برای دور دادن این هفتاد و شش پروانه بر قوت خود ابر سرعت عظیمه قوت لكتر يك را قوه محرکه ساخته است حالآ نكه در سفینه آلباتروس چنان ماشینهای بزرگی كه اسقدر قوه عظیمه الكتریكه را حاصل كند نیاز دیده نمیشود . تنها پیلها و تور پیلها دیده میشود كه حقیقت قوتی كه به این پیلها داده میشود مجهولست ، و آنرا تنها خود روبرو میداند و بس ! يك جهت معلومی كه هست همینست

که روبرو به این سلسله بواسطه بعضی حاضاتی که خود او اثر اکتشاف کرده و استعمال مینماید قوت الکتریک میدهد. و تودر پنهانیکه در ماشین طیار و بور دیده میشود نیز از انواعیست که تازه اینوقت امثال آن دیده نشده است. اینست که به این سببها ماشین هوایی روبرو قوت نامحدود عظیمی حاصل میکند.

اما باز تکرار کنیم، که این کشف جدید صرف به روبرو عائد است. روبرو در مخصوص اسرار خود را بدرجه نهایت پنهان گرفته است. اگر پرو دانت، و فیل ایوانس برین اختراع روبرو واقف نمیشدند هیچ شبهه نیست که این کشف تا بسیار سالها پنهان میماند.

حالا سخن برین مانده که آیا مهندس برای ساختن جسم (مرکبه جوئی) خود چگونه جسمی استعمال کرده است؟ آیا آن جسمیکه کار د فیل ایوانس را از راه ساخت، و هیچ تأثیری بر و نکرده، و نه نازکی و نه سختی و نه صدای آن بهیچ جسمی از اجسام مشابهاست نداشت از چه بود؟ چوب نبود، آهن نبود، مس نبود پس چه بود؟

اما اگر از چه بودن آن بشما خبر بدیم حیرت و تعجب مکنید! زیرا این جسمیکه روبرو کشتنی هوایی خود را از آن ساخته کاغذ است کاغذ!! این يك معلومست که صنعت کاغذسازی از چند سال باینطرف خیلی ترقی کرده است، ورقهای کاغذ را به نشاسته و (دکسترین) نام اجزای

کرده باماشینهای پر قوت آبی تضییق و فشار داده مانند فولاد يك جسمی از آن حاصل میشود . حتی از سنگونه کاغذهای تضییق و فشار یافته عراده های واغونهای ریل و خطهای راه آهن نیز ساخته شده است . و از اینست که در وبور بسبب سبکی و محکمیتی که کاغذ دارد آلباتروس خود را از کاغذ ساخته است . ولی اجزاهای که در باب محکمگی و قوتبندی و تضییق و فشار آن بکار برده طبعاً از همه اصولهای موجوده مکملتر است .

تمام بدنه آلباتروس . سطح ، سقف ، دیوار ، زینه ، کمره ها ، مخزنها ، حوض انبار آب همه گی از کاغذ است . اما چه کاغذ ؟ کاغذی که در سبکی کاغذ . در محکمگی فولاد در شفافی آئینه ؛ حال آنکه آتش نیز بر او تأثیر نمیگذارد . امدهیم بر محور ها . و سیلندر ها . و پروانه ها !! در مخصوص مهندس دو و بور معدنی که آنرا (ژلاتین) میگویند استعمال کرده است . همه آلات و ادوات ماشینخانه آلباتروس مهندس دو و بور از همین معدن بسیار خفیف قوی و متین نرم ساخته شده است .

نفری موجوده سفینه عبارت از هست نفر است که همه آنها در زیر حکم (توم تورتر) نام يك سر طایفه میباشد . سه نفر آنها بخدمت ماشینخانه . دو نفر بخدمت سکانداری ، يك نفر خد متکار ، يك نفر طایفه که همینقدر آدم برای تمام خدمت سفینه کافی می آمدند .

در سفینه تفنگهای شکار : چراغهای الکتریک ، آلات هیئت و حکمت

و کیمیا، برای تعیین موقع آلات لازمه، ترمومتر، بارومتر، ستروم
 غلاس، يك كتنبخانه كوچك، يك طلمبه كوچك، يك طوپ شش سا
 نیمتر و نیمی دنباله بر بسیار مقبول که هر طرف دور میخورد. کاه، باروت،
 دینامیت، يك مطبخ بسیار صفا و پاک که با الکتريک گرم میشود. يك
 تخویلخانه که هر گونه خوراك و مشروبات، و پوشاك و لوازمات در آن پیدا
 میشود موجود است. بر سر این همه بعضی آلات ساز نیز موجود است که
 لازم الاجرا همان طریقی که کاه لاریت (یا قتی دوول) و کاه لاریت (رول)
 بریتانیا) را نواخته، و سبب هلاک کاو بیچاره میکند شده است نیز در
 دیوار دالان آویخته شده میباشد.

در سفینه يك کشتی كوچك را بری نیز موجود است که هشت نفر
 در آن بخوبی میگنجند. و در محروقات آب شهاوری میتواند.

هر گاه بر رسیده شود که روبرو بعضی وسایط لازمه که در وقت قضا
 زدگنی سفینه برای محافظه کردن سفینه را از افتادن بکار آید داریانی؟
 گفته میشود که فی! هیچ وسایط لازمه در نیاب ندارد. زیرا میسندس هیچ
 احتمال قضا داده کی را در سفینه خود نمی بیند. چونکه اولاً محور پروانه
 ها با هم دیگر مربوط نیست خراب شدن يك چند عدد آن به کشتی هیچ
 ضروری نمی رساند.

خلاصه کلام. هندس روبرو مظهر بسیار این هنری که در ساختن و بو

جود آوردن آلباتروس صرف نموده غیر از آنکه بر جو هوا حکمرانی میکند بر پنج قطعه کره زمین و بحر هائیز حاکمست .

○ باب هفتم ○

○ پرو دانت و فیل ایوانس در کجایه قائم شدن مسئله را ضعیف نمیشوند ؟ ○

پرو دانت ، و فیل ایوانس را بر کنار کتاره آلباتروس گذاشته بودیم . پرو دانت متحیر ، فیل ایوانس والله شده است . اما هر دوی شان جبریت واستغراب خود شانرا نشان دادن نمیخواهند .

فریقولن ، چون دانست که در سفینه هوایی میباشد ، و در جو هوا سیر و سیاحت میکند بچنان خوف و دهشتی افتاده که به تعریف و بیان نیاید . در اننائیکه اسیر های مادر میان وله و حیرت بودند پروانه های آلبا تروس بکمال سرعت دور میگرددند ، و اگر چه بکمال سرعت آلباتروس قطع مسانه و بنمود اما معلوم میشد که سرعت دوریه پروانه ها سه چند این نیز زیاده تر شدن ممکنست . درینوقت پروانه ها سفینه هوایی را در ساعتی بیست کیلومتر و سرعت میداد .

اسیران ، یا آنکه مهمانان آلباتروس بر کتاره سفینه تکیه زده اطراف را سیر میکردند ، سفینه سریع السیر در دنبال خود در جو هوا مانند وایور هائیکه در دریا حرکت و رفتن را مینمایند يك اثر قدم سفید غبار آلودی

میگذاشت. زوی زمین نیز غبار آلود يك. نظر: نشان میداد علی الخصوص يك نهر بزرگی دیده میشد که بضای شمس میدرخشید. در طرف چپ آن نهر يك جنگل بسیار غلو و تیره پدیدار بود که تا نظر کار میکردم تند شده رفته بود. پرودانت با صداي که از قهر لرزان شده بود و روبرو خطاب نموده گفت:

— آيا اينرا نمیکنيد که در گجا هستيم؟

— گفتن لزوم ندارد!

— آيا گجا ميرويم؟

— در جو هوا سياحت میکنيم!

— آيا اين سياحت تا بکی دوام خواهد ورزید؟

— تا بوقتیکه لازم باشد!

— يا! اگر اين سياحت بدر د ما نخورد؟

— بايد نخورد!

پرودانت دندانهای خود را بهم فشرد خاموش شد. اينست اول. کماله که در مابين صاحب آلاتروس و اسيران اودر ميان آمد. و بعد از اين. کماله روبرو بر قدم زد. و اسيران يا آنکه مهمانان به بدایع صنعتهای خارق العاده آلاتروس مشغول شدند. و از يكطرف مناظر لطیفه زیر پای خود را تماشا میکردند. درين اثنا فیل ابوانس گفت:

— پرودانت ! چنان گمان می‌رم که در وسط ممالك (کانادا) زفتار داریم،
و این شهری که می‌بینیم (سن لوران) خواهد بود، و این شهر یکی که در عقب
کذاشتیم شهر (کک) باید باشد .

— راستی که همچنینست قبل ایوانس ! از خانه های آن که بالسرب

بامهای آن پوشیده شده . معلومست که (کک) باشد .

— پس معلوم شد که آلتروس تا به ۴۶ درجه طول شمالی بلند شده
آمده است .

— بلی ، هیچ شبهه نیست ، به بینید ، کلیساهای انگلیز و فرانسیسی نیز
معلوم میشود ، حتی دایره کمرک نیز کم معلوم میشود .

پرو دانت هنوز سخن خود را مخوبی تمام نکرده بود که شهر سر اسر
ناز نظر شان پنهان گردید ، و ماشین طیار در میان ابرها غوطه خوردم
ز بهین نامعلوم شد . مسافران سفینه آلتروس نظر خود را از یانان برداشته
ببالاعطف نمودند ، و به تشکلات خارجیه سفینه نظر دوخته در پیش بدایع
صنایع خارق العاده ماشین طیار والله و حیران ماندند که درین اثنار و بهور به
ایشان نزدیکشده بصدای بر غروری گفت :

— ای اقدیان بالونیان ! ما ماشینهای سنگینتر از هوا در جو هواسباحث
و قابل واقع شدیدیانی ؟ آیا هنوز بر غیر ممکن بودن آن دعوا کرده میتوانید ؟
چون انکار این حقیقت محضه غیر ممکن بود بالونیان طر فدار مسئله

خفیفتر از هوای بیچاره بسکوت مجبور گردیدند .

روبور ، باز بطور متبسمانه گفت :

— دیدم که سکوت کردید! دانستم ، دانستم! شمارا کرسنگی از جواب دادن منع کرده است . اما خاطر جمع باشید دوستان من! شمارا که بسیاحت روی هوا برآورده ام چنان بخاطر تان نرسد که شکمهای تانرا بهواسیر خواهم کرد! بفرمائید دوستان من ، طعام صبحینه دالان طعام مخوری آلتا روس که این اول طعام شمارا است شمارا انتظار میکشد!

محقیقت که مهمانان شدت کرسنگی را خوب حس کرده بودند . لهذا ناز واستغفار احوال ندیدند . و اندیشیدند که بعد از آنکه بر زمین فرو آییم بمقابل این طعام او خوب شکمش را سیر کرده بعد از آن جزای مکمل او را میدهیم .

مهمانان را پیشخدمت سفینه طیار در دالان طعام مخوری که در طرف دنباله کشتی بود داخل کرد . دالان خیلی منظم ، و مزین بود . یعنی بدرجه که انسان خود را در یکی از دالانهای منظم ترین او تل بزرگ پاریس گمان میکرد . در اینجا مکمل یک سفره طعام حاضر شده بود . از انواع طعام خیلی چیزهای گوناگون دیده میشد ، اما همه طعامها بیشتر یک نوع نان خشکی شباین دقت بود که این نان از گوشت بسیار میده که با آرد آمیخته شده بود بعمل آمده بود . کبابهای اعلا ، شوربای نفیس ، بکنوع

طاس کباب مرغ، جای بسیار خوشگوار اشتهای گرسنگی. همان آن آلبه تروس را بحرکت می آورد.

فریقولن نیز فراوش نشده بود. او را نیز در کمره طرف سرکشتی فرو آورده يك کاسه شوربای گرم، و نان مذکور را در انجا حاضر یافت. بپجاره فریقولن از گرسنگی بدرجه رسیده بود که دندانهای زیرینش بشدت بدندانهای زیرینش بهم میخورد. اما این لرزه او تنها از گرسنگی نبوده بلکه از ترس بسیار هم بود. چونکه متصل میگفت:

— وای مبادا یکطرفش بشکند! وای مبادا بيفتد!

بعد از یک ساعت پرو دانت وفیل ایوانس بر سطح سفینه بیدار شدند و روبرو معلوم نبود. تنها سکاندار در اتاق آینه‌ای دنبال چشمان خود را قطب‌نما دوخته سفینه طیار را همراهی می‌کرد. دیگر کسی بیدار نبود.

درین اثنا آلتروس اگر چه از میان ابراهارهایی یافته، و روی زمین قابل رؤیت بود، ولی بسبب سرعت رفتار کشتی طیار بخوبی چیزی دیده و شناخته نمیشد. فیل ایوانس گفت:

— عجیب قوت! عجیب سرعت که اصلاً باور شدنی نیست!

— ما هم باور نمیکنیم والسلام!

— به بینید يك شهر دیگر نیز معلوم میشود!

— بلی بلی ! بعضی مناره های دودکش کارخانه ها را می بینم ، آیا کدام

شهر خواهد بود ؟

— از طرز عمارت ها و استقامت بازار هایش چنان معلوم میشود که شهر

(مونتیره عال) باشد !

— ایچه سخنست ؟ هنوز دوساعت نشده که از (کدک) گذشته ام .

— محقق و مونتیره عالست ، زیر اداریه بارلمنتوی آنرا بدستی شناختم !

— پس معلوم شد که سفینه طیار دوساعتی بیست و پنج فرسخ قطع

مسافه مینماید !

بواقعی که آلباتروس درینوقت تام بهمین قدر سرعت رفتار داشت ، و گمان و تخمین فیل ایوانس نیز بخطا نرفته بود ، زیرا شهر یکدیده بودند (مونتیره آل) بود چونکه از بل نل دار یک بر روی نهر سن لوران انداخته شده بود ، و آلباتروس درینوقت از روی آن در گذر بود بخوبی شناخته شده . و غیر از این از بازار های فراخ ، و سرک های راست و برابر ، و مناظر های بزرگ ، و بانگ ها و کلیساهای جسیم آن . و جنگل بسیار خوشنای (مونر وایال) نام آن محقق شد که مونتیره آلت .

جای شکر است که فیل ایوانس بسیاری از شهر های امریکا و کانادا را سیاحت کرده است و به انسیب اکثر آرایه شناسد ، و به پرسیدن از روقبور احتیاج نمی افند . بعد از (مونتیره آل) يك کمی از سر موقع (اوتاوا)

گذشتند که بسوی شلاله های مشهور و بزرگ آن چون از بالا نظر میشد چنان معلوم میشد که دیگهای بزرگ و ابور است که بجوش میباشد .

ساعت دو بود که روبرو پدیدار شد . سر طایفه (دوم تورنر) نیز بالا بود . روبرو با سر طایفه یکچند کله گفتگو نمود . هاندم آن کلمات به آذانی که جانشین خانه های سر و دنبال بودند تبلیغ کردید . بعد از یک لحظه جهت عزیمت سفینه تبدیل یافت یعنی بقدر دودرجه بسوی جنوبی غربی دور خورد . پرو دانت و فیل اوانس دانستند که سفینه طیار از یاده تر سرعت دادند . حالا نکه ازین بیشتر نیز قوت سرعت در وجود خارقه آلود آلتاروس موجود است .

ببیند کشتیهای طور پیدر دو ساعتی چهل کیلو متر و در آب قطع مسافه میکند قطارهای ریل فرانسیس و انگلیز در ساعتی صد کیلو متر و پرو و بعضی لوقو و سیتفهای فوق العاده ساخته شده است که در ساعتی یکصد و سی و هفت کیلو متر و سرعت نشان داده توانسته اند .

حالا نکه آلتاروس اگر آخرین سرعت خود را استعمال کند در ساعت دو صد کیلو متر و مسافه را بی گفت و شنید می پیماید که این سرعت معادل بسرعت باد های تند طوفانیست که در ختبار از ریشه میبارد . خلاصه اگر آلتاروس همه سرعت خود را استعمال کند همه کوه زمینی را در ظرف دو صد ساعت یعنی کمتر از هشت روز دور میکند .

اتحاد روی زمین چار صد و پنجاه هزار کیلومتر و راه آهن موجود است که اگر همه این راه‌های آهن بر یک خط مستقیم دراز شود بر محیط دایره خط استوار روی زمین رابازده بار دور می‌تواند . بتواند یانته‌اند ؛ به روبرو چه ؟ روبرو نقطه استناد یعنی راه آهن خود کرده‌وار اساخته ، و سرعت خارق العاده بران رفتار میکند و السلام !

پس همان می‌بریم که بعد از بقدر تفصیلات قارئین گرام بخوبی دانسته باشند که آن جسم مجهولی که از ماه‌ها ساکنان روی زمین را بتلاش و اندیشه عظیمی انداخته بود ، و سبب هلاک و بچاره درد و تلوی و وجنت‌لن . و موجب قیل و قالها و جنگ و جدالهای انجمنهای علم و فن شده بود بجز همین آلات و وسایط روبرو در کمر چیزی نبود .

صدای طریقه که عالم را به ولوله انداخته بود از طرف دود تو ز نواخته میشد ، بیرق‌ها نیکه بر بناهای مرتفع دنیا خلاصیده شده بود بیرق ظفر و روبرو و الباتروس است .

تألم مهندس روبرو خود را شناخته اندن و نشاندادن نمی‌خواست و از او همیشه در شبها سخت میکرد ، و نادر آجرا غمهای الکتریک خود در ادر میداد . در روزها در میان ابرها پنهان میشد . اما حالا آرزوی پنهان شدن خود ندارد . آیا اگر هیچ‌چنین نمی‌بود به کلپ ولدن چر امیآ مد ، و از مسئله بالون چر ابحت میکشاد ، و سفینه طیار خود را در جنگل پنهان

کرده از ساکنان زمین دو نفر شخص مشهور در آن چران میداشت ؟
 لکن چه فائده ؟ این کاشف بینظیر را دیدیم که در کلب ولدن همچون
 معامله تحقیریه دو چار کردید ، حالا به بینم که او باریس و باشکاتب آن
 انجمنی که این معامله را در حق او روا داشته بودند چگونه معامله خواهد کرد ؟
 روبرو بدو نفر سیاح تفریح نمود . حرفان برای اینکه حیرت واستعجاب
 خودشان را به روبرو نشان دهند خاموشی را اولی دانسته بودند ! چونکه
 در کله های این حرفان آنچنان يك عنصر عنادی موجود است که دفع
 وزایل شدن آن ممکن نیست !

روبرو به این عناد مهملان یا سیران خود دانسته ولی التفات نکرده
 گفت :

— افندیان ! چنان گمان میدهم که شبهه این فکر و خیال هست که آیا
 این ماشین طیار منی که برای سیاحت جو هوا بسیار کار آمد است ازین هم
 بیشتر سرعت پیدا خواهد کرد یا نه ؟ لهذا بشما میگویم که ازینهم بیشتر
 سرعت دارد چونکه اگر سرعت خارق العاده که دلم بخواهد به او داده نتوانم
 بر کره هوا حاکم میشدم وعنوان من مظفر روبرو نمیشد . من هوای نسیمی
 را خواستم که نقطه استناد متینی برای خود بسازم ، ساختن و کامیاب هم
 شدم . دانستم که برای غلبه کردن بر باد ، از قویتر شدن لازمست ،
 خود را قویتر کردم و کشتیها شکه در زیر بحر حرکت میکنند هر طرف

آنرا آب احاطه کرده است، آلباتروس سرانیز از هر سو هوا احاطه کرده پروانه‌های من مانند پروانه‌های سفینه‌های تحت البحر در جو هوا کار می‌بیند. اینست که مسئله طیران هوا را من باینصورت حل کردم که این نتیجه راهیچگاه بالونهای آماسیده شهابیبدان آورده نمیتواند!

از طرف دونفر رفیق هیچ جواب نیست! مهندس هیچ فتور نکرد، و یک نیم بسمی کرده گفت:

— بلکه بخمال شهابگذر که آسافینه طیار من عموداً بر طبقه‌های بلند ترین هوا بالا برآمده خواهد توانست، و در انجاها بالونهای آماسیده یک عجلاده خواهد کردیانی؟ لهذا در اول امر بشما نصیحت میکنم که هوش کنید بابالون (غوه) خود بمقابله من در جو هوا نبرائید!

دونفر رفیق شانه‌های خود را یک تکانی داده عدم تنزل خود را ایما کردند و روبرو بر سطح طایفه یک اشارتی کرد. هاندم پروانه‌های عمودی آلباتروس توقف نمود. سفینه بقدریک میل مسافه بجهید و باز آرام شد. روبرو باز یک اشارتی کرد، دفته پروانه‌های عمودی بچنان شدتی بدور آمد که قابل تصویر نیست. صداها (فررررر، فررررر، فررررر) زیادی گرفت سفینه نیز بشدت صمود نمود.

فریقون بچاره بلرزه درآمده بی اختیار فریاد برآورده میگفت:

— آه افندی من! آه افندی جان من! حالا خواهد شکست، حالا بر

زمین خواهیم افتاد ! یارب تو مسانگهدار !

روبویری پروا خندیده بالا بر آمدن دوام ورزید، در یکجند ثانیه آلبا تروس بقدر چار پنجهزار متر و بالا بر آمد. دایره رؤیت به نود میل رسید، این ارتفاع از نزول بار و مترو به ۴۸۰ مایلمتر دانسته شد.

بعد از آنکه درجه ارتفاع دانسته شد آلتا تروس به نزول آغاز نهاد زیرا زیاده از آن بالا شدن بسبب کم شدن مولد الحوضه نیکه در هواست و همین جو هر سبب حیاست. مهلك شمرده میشد. روبوز و جو خود خوسفینه نشینان خود را به تملک انداختن رابیهوده یافت.

آلتا تروس باز به نقطه که همیشه در آن طبقه رفتار داشت بکمال سرعت به سوی جنوب غربی بحرکت افتاد.

مهندس گفت :

— افندیان ! اگر اندیشه شما همین بود کمان میبزم که رفع شده باشد !

در بخار و دانت خود را ضبط کرده نتوانسته گفت :

— مهندس افندی ! ما هیچگاه هیچ اندیشه نینفاده ایم کمان شما بخطا

رفته است. تنها از شما يك سوال داریم، البته که جواب خواهید داد.

روبویر — بگویند !

— بچه حق در جنگل (قرمون) فیلا دلفیابر ما هجوم کردید، بچه حق

مارادرا و تاق حبس کردید، بچه حق مارادرا سفینه طیار خود بخایشکد دل

تاز میخواستد میرید؟

— بالونی افندیان! شما سراجیه حق در دالان خود تحقیر و رذیل کردید،
و بدرجه برمن صولت و هجوم نشاندادید که برزنده رهائی یافتن خود تا
بجال متحیرم.

قیل یوانس — سو الاز باز سوال مقابله کردن جواب شمرده نمیشود.
پرو دانت — راست میگوید بچه حق؟

دو بوز — آیا این را دانستن میخواستید؟

همدور فیک — بلی! بلی!

دو بوز — چون چنینست بدانید که به این حق کردم که از شما زیاده
مقتدر تر بودم.

قیل یوانس — بی ادبی کردید، بی تربیه گئی کردید!

دو بوز — هر چه که کردم، کردم.

پرو دانت بخوش آمده و به قهر پیش آمده گفت:

— مهندس افندی! شما از چند وقتست که به رهزنی و قطاع الطریق
مشغول میشاشید!

دو بوز این سخن تحقیرانه بزرگ پرو دانت را بکمال صبورى و بی پرواى
هضم نموده گفت:

— لکن افندیان! انصاف کنید، و یکبار بزرگ نظر انداخته این منظره

لطیفی را که در عالم نظیر ندارد به بیند باز هر مجادله که میکردید بکنید !
 رفتابی اختیار پایان نظر انداختند . فیل ابوانس بی اختیار فریاد برآ
 و رده گفت :

— وای شلاله (نیاغارا) !

براستی که آلباتروس بقدر دوصد مترو از روی شلاله نیاغارا بالاتر به
 آهستگی رفتار داشت !

حقیقاً که این منظر در آتماشا کردن از حجاب دله برپا نمودن هزار هزار بار
 بهتر بود ، زیرا بدیدن منظر شلاله مشهور نیاغارا که در بزرگی و عظمت و
 لطافت دیگر مثالی ندارد ازین نقطه که آلباتروس است تا بحال هیچکس
 موفق نشده است صداهاى پر هیبت و عظمت آبهای عظیم تالاب (نهریه)
 که از ارتفاع یکصد و بیست متره بیک وسعت بزرگی میریزد گوشهای سفینه
 نشینان را به اهتزاز می آورد . جوهرارایک طبقه رطوبتناکی استیلا نموده .
 بادیك سردی و غنا کثی پیدا کرد . انعکاس ضیای شمس که رویغروب
 نهاده بود بر شلاله میتابید ، و هزاران قوس قزح رنگارنگی ازان حاصل
 میشد . و چنان گمان میشد که يك نهر محمول الهامی از میمان دانه های
 زمرد ، و یاقوت ولعل و نیل در جریان آمده است . علی الخصوص تبیه های
 گهنز ، و چزارها ، و جنگلهای اطراف آن این منظره را حس و لطافت
 دیگری میدهد .

بعد از یکساعت آلتا روس از نهریکه جمایهبر متفقۃ امریکارا از کانادا جدا کرده است سرور نمود . تیره گشتی شب نیز جها ترا فرافرا گرفت .

— باب هشتم —

— روبرو در درجها سوال مهملی را که ازو میشود جواب میگوید ؟ —

پرو دانت، وفیل ایوانس را در یکی از کمره های دنبال کشتی برای خواب و راحت برده کمره را بخودشان تسلیم نمودند که در اینجا مکمل دو چهرکت بافرش گرم و نرم خواب . و یک المارنی جامه و پوشاک، و متصل آن یک اوتاق کوچک توالت یعنی شست و شوی آرایش و غیره حاضر و موجود بود، که در کمره های واپورهای مکمل دالک نیز به ایندرجه اسباب استراحت یافتن مشکلت .

سیاحان هوایی مابریسترهای خواب استراحت خود بیفتادند . ولی بسبب بعضی اندیشه هائیکه ذهن شانرا مشغول داشت تابسیار وقتها بر بسترهای خودشان از پهلویه پهلوی غلطیدند . خود از خود میرسیدند که آیایچه بلا افسادیم ؟ ایچه خارقه هائیت که می بینیم ؟ آخر کار ماچه خواهد شد ؟ مهندس روبرو با ماچه خواهد کرد ؟ هنوز چه خارقه های دیگر خواهد دیدیم ؟ اینست که این اندیشه های بیچاره هارا بسیار مضطرب و پریشان داشت .

فریقون تر سندرک رادر طرف سر آلباتروس در پهلوی آشپز خانه يك اوتاقی دادند که این همسایگی خیلی موجب ممنوبیت زنگش شکمپرست شده بود . اما از دیگر طرف از خوف و دهشت بسیار هیچ نان بجاننش نمی نشست و خواب بچشمهش نمی آمد ! نهایت به بسیار زور بخواب رفت . لکن در خواب چند بار از بالا بر افتادن خود در آید ، و صدا های مدهش بر کشید .

حالا نکه در هوای ساکن سیاحتی که در آلباتروس اجرا میشود خیلی مستر حانه مرور مینماید . مجز صدا های يك آهنگ (فروررر ، فروررر ، فروررر) پروانه هاد دیگر هیچ چیزی شنیده نمیشود . تنها گاهی گاهی صدا های صغیر لوقه و تیفهای ریل که از روی زمین میگذشت بگوش سیاحان هوایی طنین انداز میشود . و گاه گاهی که از روی کدام دهاتی میگذشتند صدا های حیوانات اهلی مانند گاو و کوسفند و خروس و غیره نیز بگوششان بر میخورد .

روز دوم پرو دانت ، وفیل ایوانس از خواب بر خواسته بر سطح برآمدند در احوال دیروزه و امروزه کشتنی طیار هیچ فرق نیافتند . همان پروانه ها و همان فروررر ها ، همان دیده بان در پیش رو ، همان سکاندار در دنبال اتمارای دیده بان کشتنی آلباتروس را چه حاجتست ؟ در واپور هادیده بان از ضرورتی نیست . زیرا ایم صادمه باد دیگر واپور در هر وقت محتملست .

حالا نکه در آلباتروس بیم، صادمه، بادیگر آلباتروس هیچ احتمال ندازد، اگر بگوئیم که بلکه با بعضی بالونهای (غوهده) ماندی تصادف کند! این احتمال نیز خیلی بجاست. آیا آلباتروس از صادمه آنچنان بالونهای آما سیده، چه پرو دارد؟ مجر د که خوردن آلباتروس با آنچنان بالونها آیا از آنها اثری خواهد ماند؟

خوب! پس چون چنینست این احتیاطکاری دیده بان برای چیست؟ بگوئیم که این احتیاطکاری از نیست که دفعه قله های بعضی کوهها در پیش روی آلباتروس بر آمدن بمیدالاحتمال نیست. لهندایداید بان برای همینست! پرو دانت، و فیل ایوانس اطراف راسبرو و تاشامیکر دند. دیدند که در ذری بای شان یک تالاب بسیار بزرگی پدیدار است. و در یکطرف تالاب مذکور یک شهر بسیار بزرگی موجود است.

فیل ایوانس گفت:

-- هیچ شبه نیست که این تالاب (میشینگان)، و این شهر (شیکاگو) ست. پرو دانت بادور بین بسیار اعلائی که در کمره خود یافته بود شهر را معانه کرده هفده عدد خط راه آهنی را که از شهر مرور کرده است بدید. و وکیلسای بزرگ، و دوایر حکومت، و اوتلهای بزرگ آنرا نیز تفریق نمود فیل ایوانس (سرمان) نام یک اوتل بزرگی را نشان داد که هیئت عمومی آن عینا یک طاس تخمه زرده مشابه بود.

برودانت گفت :

-- اگر این شهر شیکاگو باشد معلوم است که بسیار بجهت غرب رفته ایم، و از این هم معلوم میشود که اگر بر همین راه دوام ورزیم از نقطه برگشتن فیدلادلفیا خیلی دوری اقیم .

براستی که همچنین هم بود . آلباتروس رفته رفته یکسر از ایالت پانسیلوا نیادور شده میرفت ، و راه غرب رایش میگردفت که اگر درینوقت روبرو و پیداکرده به برگشتن مجبور کنند باز هم کار از کار گذشته است .

امروز مهندس بمیدان نذر آمد، یابکار خود مشغولست ، یا آنکه خواب میکشد ! لهندا هر دو رفیق بی آنکه مهندس راه بینند طعام خوردند . بعد از طعام هر دو رفیق برای انتظار روبرو در زیر عمودهای پروانه ها بگردش و قدم زدن آغاز نهادند . پروانه های عمودی به آندرجه سرعت دور میکردند که انسان آنرا یکباره جسم کلوله گمان میکرد .

از سر حکومت (ایللوا) بظرف دو ساعت گذر نمودند . از روی شهر (میسیسیپی) که واپورهای دودیر که در میان آن مانند قایقهای کوچک معلوم میشد نیز سرعت گذشتند .

بوقت ظهر یکساعت باقی مانده بود که شهر (ابواسیتیس) را دیدند و بعد از کمی به اراضی حکومت (ایووا) داخل شدند . در اینجاها سلسله جبال مارپچی که از جنوب یکسر بسوی شمال امتداد یافته است دیده شد .

زروه های بلند این کوهها آلباتروس را بسیار آیدن مجبور گردانید .
 بعد از این کوهها چمنزار بسیار واسعی که تا کوههای (روشوز) ممتد شده
 است بدیدار شد . از سردی هوا چنان معلوم میشد که آلباتروس رفته رفته
 به جنگل (فاروست) نزدیک میشد .

امروز شایان دقت هیچ يك حالی ظهور ننمود . پرو دانت وفیل ایوانس
 تمام روز تنها ماندند . درین اثنا فریقون رادیدند که در طرف سر کستی
 بر واقفاده تا هیچ چیزی نه بیند . بچاره بحال د هشتن کی بود . چون لنگر رفته
 رفته خوف و هراسش بیشتر شده میرفت .

بعد از ظهر بدو ساعت بخود حکومت (نه بر اسقا) رسیدند . که شهر
 (اوما هاسیتی) نام در اینجا بر سر خط راه آهن یکصد و پنجاه فرسخی
 درازی واقع شده است که در مابین (نیورک) ، و (سانفرانسیسکو) کشیده
 شده است . درین اثنا آبهای زردنهر (میسوری) نیز دیده شد . بعد از کمی خانه
 های چوبین و عمارت های رنگین شهر (اوماها) مشاهده و دیدار شد .

هیچ شبه نیست که چنانچه از سفینه طیار شهر به بسیار خوبی دیده میشود
 از شهر نیز سفینه طیار بصورت مکمل مشاهده میگردد . زیرا مهندس روبرو
 سفینه خود را مانند پیشه باه پنهان کردن آتقد راز و مخی بیند ، و در میان
 طبقات بسیار بلند هوا را بر ابرها پنهان شدن نمیکخواهد . پرو دانت وفیل
 ایوانس حیرت و تلاش مردم شهر را که از دیدن این سفینه غرایب دلفینه

بر بالای سر خود حاصل کرده بودند میدیدند . چونکه همه مردمان
چشمهای خودشان را دور بینهای شانرا بسوی بالا متوجه داشته بودند و والله
و حیران مانده بودند ، پس معلوم شد که دیده شدن این ماشین طیار مهندس
دروپور از طرف مردمان (اوماها) مسئله طرم هوایی را چنانچه بر رئیس
کلب ولدن و سرکاتب او حل و روشن ساخته بود بواسطه تلگرافهای
مردمان اوماها بر همه مردمان روی زمین ظاهر و برهن ساخته باشد .
بعد از یکساعت الباتروس از اوماها در گذشت . برسیا خان اسیر گذشته
الباتروس به تحقیق پیوست که سفینه خط راه آهن کبیر را تعقیب نموده
یکسر بسوی غرب متوجه میشد . حالا نکه این مسئله پرو دانت و فیل
ایوانس را بد هشت می انداخت ، و امید برگشتن و وطن شانرا از دل شان
دور میساخت !

پرو دانت گفت :

— معلوم است که این حریف بجایی که دلش میخواهد ما را میرسد !

فیل — بلی ! هم از ما نمیبرد ! اما جان خود را ننگاه کند ! من از آن آدمائی
نیستم که انگونه کارها را هضم بتوانم !

پرو دانت — منم نیستم ، اما اگر سخن مرا بشنوی باید که صبوری
و اعتدال دم را پیشه گیری !

فیل — چه ، به انگونه معامله صبر کنیم ؟

برودانت — بلی، حدت و غضب را برای يك وقتی نگهداریم که فائده و منفعت آنرا به بینیم!

ساعت پنج بود که کوههای سیاه اراضی براسق سراسر از نظر نهان گوید. وقتی که شام شد تمام حوضه مهر (پلات) را گذشته بودند. امشب مانند شب گذشته صداهای لوقو و تیفهای راه آهن، و آوازهای حیوانات اهلیه ده ها و قریه های معمور سکونت شب را خال پذیر نمیشد. زیرا این زمین ها همه گی چیزار، جنگلزار، شور و زار بود. گاه گاه صداهای گاو های دشتی و جنگائی ماها، و غنونا مریکا که بگله ها گله ها مانند سیلاب خروشان در جریان میبودند، و گاه گاه آوازهای شغال و روباه و گرگ نیز بگوش مسافران آلباتروس نشین میرسید و نیز گاهی که آلباتروس بزین بسیار نزدیک میشد بویهای خوش نباتات خوشبویی که در نیسروز مینمایان افروزی و وجود است بدماغهای شان بر میخورد.

والحاصل امروز نیز با خرد رسیده بعد از طعام شب مسافران بخواب رفتند. فردا که (۱۵) ماه حزر بران بود صبح وقت فیال ایوانس پشتر از پرو دانت از کمره خود برآمد. فکر آن بود که بلکه در بوروبه رادیده بتواند؟ ولی چون مهندس را نیافت مجبور گردید که سبب پنهان بودن روروبه را از سرطایفه (توم تورنر) پیرسد. توم تورنر در پیش اوتاق سکا انداز بنظارت و نگارانی مشغول بود. فیال ایوانس به او نزدیک شد. پرسید که:

— آیا امروز مهندس رو بورا دیدید میتوانیم؟

— نمیدانم!

— آيا ازا و تاق خود بیرون برآمده است؟

— بلکه برآمده باشد!

— چه وقت خواهد در آمد؟

— البته هر وقتیکه کارش تمام شود خواهد در آمد!

توم تورنر اینرا گفته و بکار خود مشغول شد، و چنان وضعیتی نمودار کرد که دیگر جواب نخواهد داد.

پرو دانت نیز درین اثنا برآمده بود. هر دوی شان بطرف زیر نظاره کردند. در زیر پای خود دودها و دودهای کوههای (روشوز) را مشاهده کردند. اما این راه گمان و تخمین درک کردند. زیرا قبیل ایوانس چون اینطر فهار اندیده بود حکم کرده نمیتوانست که این کوهها و دره ها کجاست. اما خریطه، منتظمی که در پیش روی او تاق سکاندار در مابین آله بار و متریو، و تر و متریو آویخته شده بود تعیین موقع را نشان میداد.

بعد از کمی بعضی زروه های کوههای بلند، که با طلوع شمس خاوری یک رنگ آتشی گرفته بود در پیش روی خود مشاهده کردند که این زروه های کوه (روشوز) بود.

رفته رفته سردی بسیار شدیدی بر وجود خود شان حس کردند، فیل

ایوانس گفت :

— این سردی هوا از تبدیل حرارت منطقه نیست بلکه از بلند پروازی آلتروست که میخواهد از سر زروه های کوهها بگذرد !

و بواقعی که همچنین هم بود زیرا چون در زیر نظر کردند دیدند که زروه های کوههای پیربرف در زیر پای شانست ! بعد از یکساعت هوا کسب اعتدال نمود . مگر آلتروست زروه های کوه را پیوده در میان دتره ها و کوهسارها نمود . در آمده است که این رهسپاری میان دتره ها و کوهسارها تنها سیاحان مارا نیز و بلکه کشتیبانان بسیار ماهر را نیز برآه غلط کردن ، و دو چار و له و حیرت ساختن کافست .

بعد از یکچند دقیقه آلتروست کوه (سته و نسون) را بطرف راست گذاشته نهر (بلوستون) را مرور نمود . و به تالاب بسیار بزرگی که بنام همین نهر و سوست واصل شد .

این تالاب که از بلندترین تالابهای دنیا از سطح دریا شمرده میشود چنان يك منظره لطیفی را ما لکست که تعریف قبول نمیکند . اجسام مثلثه که اطراف سواحل این تالاب را فرا گرفته است به انعکاس شمس دلآرا چنان يك لطافتی میگیرد که چشمها را امیدر خشد . جزیره های سبز و خرمی که در میان تالاب عرض دیدار میکنند چه خوش منظره . چه خوش لطافت !!

منظره لطافت آور جزیره های سبز و خرمی که در میان تالاب مذکور پدیدار است ذکر کوچه لطافت و علوی تشکیل میدهد. آبهائیکه در میان جزیره های مذکور میبندند هر يك مانند آئینه مجازی و بدر خشد.

مرغان رنگارنگ متنوع عجایب و غرایبی که در اطراف و میان این تالاب موجود است شمار انواع آنها ممکن نیست!

سواحل سنگستان، و در ختستان این تالاب خیلی نظریه بانی داشت. لازیر در ختستان و سنگهای کنار تالاب در هر طرف بصدها شالاهای کوچک کوچک حاصل شده بود. از میان بعضی از این شالاهای ناخارهای ماء بسیاری نیز ظهور میکرد که این بخارهای ماء همه گی از حرارت داخلیه زمین، و میباید معدنی که دایما در حال غلیان بود بموصول میآمد. بعد از یکساعت آلتا روس تالاب بزرگ و بلند بلوستون را گذر نمود. و بعد از کمی از قواره های آبهای معدنی جوشان طبیعی که در لطافت و غرات معادل قواره های مشهور طبیعی (ایرلاند) میباشد نیز گذشتند. این قواره های طبیعی که بقوت حرارت مرکزی زمین بشدت بر میجهند شکلهای مختلف دارد. بعضی مانند بادزن، بعضی بشکل قوسی، بعضی چون خط مستقیم، بعضی بشکل دایره از زمین فوران مینمود.

برودانت، و فیل ایوانس به این منظر لطیفه طبیعی حیران حیران میگریستند. هندس و روبرو چنان گمان میشد که این منظره هار بار بار

دیده که هیچ پدیدار نبود .

ساعت هفت بود که آلباتروس در دره مشهور (بریدزر) که خط راه آهن بزرگ امریکازان مرور نموده داخل شد . درینجا آلباتروس گویا مهارت فوق العاده زیر حکم بودن خود را نشان دادن میخواست که سرعت سیر خود را کم کرده از میان این دره عمیق ماریچ طولانی بکمال مهارت رفتار مینمود .

اعتراف باید کرد که این سیاحت دره عمیق ماریچ (بریدزر) آلباتروس شایان حیرت بود . سیاحان ماکه دشمن طرفداران از (هواستگین) هستند باز هم در پیش این دره پیمائی ماشین طیار از هواستگینتر از حیرت واستغراب خود دارای نتوانستند .

آلباتروس در ظرف دو نیم ساعت دره ماریچ را طی نمود ، و از جبال متسلله روشو که بمقام مهره کمر قطعه امریکای شمالیست سراسر بیرون برآمد . و بقطع کردن اراضی (اوتاه) بسوئی که در ساعتی صد کیلومتر و پیمود آغاز نهاد ، و هم بر روی زمین یکچند صد متر و نزدیک به رفت که درین اثنا یکی یکبار صدای لوقو . و تیف ریل از پایان بگوش آلبا تروس نشینان بر خورده پرودانت و فیل اوانس بپایان نظر کردند . دیدند که یک ریل دالک بسیار سریع السیر است که بسوی شهر (غراق لان ساله) روان میداشد .

آلاتروس مانند عقابی که برای شکار خود فرو آید بیکبارگی بقدر صد مترو فرو آمد و باران بصورت موازی بر قطار آغاز نهاد، از واغونهای ریل سربهای بسیار مردمان بیرون برآمده تماشائی ماشین طیار مشغول شدند، بسیاری از ریل نشینان در برنده های قطار نیز برآمدند حتی بعضی بر بامهای واغونها نیز بالا شدند.

صداهاى جیرت، و آوازه های شاباش ریل نشینان بمیوق برآمد. اما روبرو هنوز هم بر سطح سفینه طیار پدیدار نبود. آلاتروس حرکت دو ریه بر وانه های عمودی خود را کم کرده زیاده ترفر و آمد، و برای پس نما شدن قطار، سرعت خود را نیز کمتر نمود. چنان گمان میشد که آلاتروس يك مسرغ در نده نزرگيست، و قطار نیز يك مارگزنده نزرگيست که مسرغ در نده اورا میخواد بر باید. آلاتروس گاه بچپ و گاه بر راست قطار بالهای خود را کشاده پرواز دارد. گاه میگذارد که قطار پیش شود، و چون یکقدری پیش شد باز یکسر سرعت خارق العاده از و پیش میشود، باز آرام شده با قطار برابر میرود. درین اثنا برق سیاه رنگ آلاتروس که رسم آفتاب زردی برانست بکمال عظمت باز کردید. کیتان قطار ریل نیز برق جواهر ممتعه را باز کرده جواب داد.

سیاحان پیچاده مایه برای اینکه خود را بقطار نشینان بشناسانند بیهوده کوشش هاور زیدند. پرودانت پیچاده دستهای خود را در اطراف دهن

خود گرفته به بلندی هر چه تمامتر فریاد برآورد.

— من در فیلا دلفیا رئیس کلب ولدن پرو داتم!

— مهم سر کاتب او فیل ایوانسم!

این نداهادر میان آوازهای هور راهاشکه از ریال نشینان میبرآمد آمیخته

شده غایب گردید.

سه چار طایفه های آلبا روس از شنیدن اینصداها از کمره های خود بیرون برآمدند. یکی از آنها بسوی قطاریك ریسمانی آویخت و به انصورت بر لوقو مو تیف ریال ریشخند واستهزا نمود که یعنی تو بما رسیده نمیتوانی ریسماز انخود به بند که ترا کشیده ببریم! در وقت کشتی دوانهای دریایی نیز کشتیهائیکه پیش پیشو بند برای کشتیهای پس مانده همچناین ریسمان می اندازند و به انصورت بران استهزا میکنند.

آلبا روس سرعت معتاده خود را گرفته در ضرف نیمساعت آنقدر از قطار پیش افتاد که در افق دود آن نیز دیده نمیشد.

یکنیم ساعت بعد از ظهر يك نقطه بسیار واسی که باضیای شمس میدرخشید دیده شد. پرو دانت گفت:

— مرکز اداره (مور مون) هاخواهد بود!

فیل — بلی، بلی! (سل لاق) نام شهر است که بمغشی (تالاب شور) است. براسنی که همچناین بود، این شهر (سل لاق) نام شهر است که مرکز



حکومت قوم (وزمون) است. و آن نقطه که میدرخشید. معدهای جسم آنهاست که سطح قبه مجرای آن ضیای شمس را بهر جهت منعکس میساخت این شهر در دامنه کوه بزرگ (وازاچ) که بادر ختای سیب وار چه مستور است واقع شده میباشد. در یکطرف نیز شهر بزرگ (زورون) که آبهای تالاب (اوتاه) راه تالاب شور میریزاند دیده میشود.

منظره این شهر بزرگ مانند یک خوابی گذشت. آلتاتروس بسرعت خیلی زیادی یکسر بسوی جنوب غربی رهسپار بادیپایی گردید. این سرعت از سرعت باد خیلی افزونتر بود که به این سبب بر سطح آلتاتروس ایستادن بر مسافران خیلی دشوار میگذاشت.

بعد از گذری آلتاتروس بر اراضی (ناوادا) بهرواز آغاز نهاد. که این اراضی رک های معدن نقره کوه (سیه را) را از رک های معدن طلای (قالفورنیا) تفریق میدهد.

فیل انوانس گفت:

— گمان میدرم که پیش از آنکه شب شود (سافرانسیسکو) را خواهیم دید؛ پرو دانت — خوب، بعد از آن؟

دین اثنا مهندس رو بوور نیز بر سطح پیداشد. هر دو سیاح بی مکث و در رک در پیشش رفته گفتند:

— مهندس رو بوور افندی! اینست که تا بمانتهای حدود او بر بکار رسیدیم،

کمان . بپریم که حالا لطیفه را خاتمه بدهید

-- افندیان ! من اصلا لطیفه را دوست ندارم !

مهندس اینرا گفته و به قوم تورتر یک اشارتی کرد . هاندم آلباتروس بر زمین نزدیکشد ، ولی چنان تیز رفتاری را آغاز نهاد که بر سطح سفینه ایستادن محال بود . مسافران خود را بعد از تابان مکره های خود سازانیدم توانستند ، و در اینجا آرام یافته پرو دانت گفت :

— اگر يك كمی ديگر مرا به تنك آرد كلويس را به پنجه آنقدر خواهم فشرده كه نفسش را از آلباتروسش زودتر بجهنم بفرستم !

فیل — این فایده ندارد ! چاره برای فرار باید یافت !

پرو — بلی ، مطلق باید یافت !

دروقتیکه مسافران میخواستند بخواب بروند يك صدای شریب شریب بزرگ و بلندی بگوش شان برخورد که این صدای موجهای بحر بود که با ساحل بر میخورد و این صدای امواج کو یا صدای منادی بود که از حدود امریکارا مدتها اعلان نمود .

— باب نهم —

آلباتروس در یکاذهار یک مایه را می بیند ، و در یکایک جهیدن بوقوع می آید ؟

—————

پرو دانت و فیل ایوانس بر فراز قطعیا قرار داده اند . چونکه در سفینه

طیار بقدر هشت نفر مسلمان تنومندی بر قوی موجود اند که بدو نفر بر آنها غلبه جست، و سفینه را مالک شدن، و بجایشگاه دلشان بخواند و فرو آمدن غیر ممکنست. اگر بگویند که آنها در و نفری بلکه سه نفر اند، زیر افرای قولن نیز بالایشانست؛ حالا نکه اگر فریقولن را شناخته باشید آن کاهل بر خور ترسند که را بجمع آدم حساب نباید کنید.

پس خوب؛ چون بقوت غلبه ممکن نیست البته بحیله مراجعت باید کرد. فیصل ابوالحسن اینجمله هارا از هر طرف به پرو دانت فهمانید، و او را بسکونت و اعتدال دم دعوت کرد، و منتظر فرصت شدند.

فردا چون از کمره های خود برآمدند از ساحل هیچ اثر ندیدند، و وجهای بحر محیط کبیر را بکمال شکوه و عظمت در زیر پای خود یافتند. آلباتروس بکمال سرعت بقدر صد متر و بلندتر از روی بحر هوا پیمایی مینمود. مهندس روبرو از کمره خود خیلی کم خروج میکند. امروز نیز تفرار عادت خود خیلی ناوقت از کمره خود برآمده در جهت دنبال کشتی قدم زدن مشغول شد، و بمسافران خود از دور یک سلامی داد!

امروز فریقولن نیز یک جرأت و جسارت فوق العاده ابراز کرده در حالیکه چشمهایش از بخوابی سرخ شده بود، و نظارش حال طبیعی خود را غائب کرده بود، و بایهایش میلرزید از کمره خود بیرون برآمد. مانند شخصی که زیر پای خود را محکم و استوار نه بیند، و یا بر بل بسیار کم

بر تلقی راه برود همچنان بر راه رفتن آغاز نهاد . در اول امر چون دید که پروانه ها بحال طبیعی خود دور دارند یک قدری خاطر جمع شده آرزوی دیدن شهر ها و زمین ها یی که آلتا روس از روی آن میگذرد بدش افتاد . و آهسته آهسته بسوی کتاره کتاره سفینه روان شد . و مانند نایانایان دستیالک کرده کنار سر کتاره را بدست آورد .

الحق که این جسارت فریقولن یک همت بسیار بزرگی شمرده میشود آفرین فریقولن آغا ! آفرین !!

اول وجود خود را پس کشیده کتاره را بخوبی بجنبانید تا بداند که محکم است یانی ، و چون دید که محکم است خود را ر است کرد ، و به پیش میل کرده سر خود را بیابان بیاویخت . اما انرا هم بگوئیم که فریقولن اینهمه کار ها را بچشم پوشیده اجرا کرده است . نهایت دقتی چشمه های خود را جسوی پایان باز کرد !

سبحان الله ! چه نعره ها ، چه خود را پس کشید نها !
سر خود را در میان دوشانه خود چنان فرو کشید که انسا ترا بجزرت می نداشت ! اگر موهایش رنگه نمیدود راست بر میخواست . فریاد بر اور ده گفت :

— امان یار بی ، بحر است ! بحر !

حال فلاکت اشتغال فریقولن را آتش بازائی سفینه دیده بزودی خود را

به او برسانید، و اگر از زیر بغلهایش نیکو گرفت بچاره بشدت تمام بر پشت می افتاد.

این آشپز (فرانسواتاپاز) نام يك فرانسويست كه داخل شدن آن در شمار طایفه های آلبرت و س يك مسئله مهمانست. اما زبان انگلیزی را خوب تکلم میکند. از زیر شانه های فریقولان گرفته و بشدت تکان داده گفت:

— راست بایست! راست ایستاده شو!

فریقولان انظر و نو میدانه خود را بسوی پروانه های آلباتروس دوخته گفت:

— امان مستر تاپاز!

— آیا چه میفرمائید؟

— آیا اینها خواهد شکست؟

— نی! اما یکروزی از روزها البته خواهد شکست!

— چرا؟ چرا؟

— چونکه در مملکت ما میگویند که هر چیزی میگذرد، میشکند،

خراب میشود!

— اما از برای خدا! نمی بینید که در زیر ما بحر است!

— خوبست نی! اگر بسفتد افکار نمیشود!

— اما غرق میشوم، غرق!

— بلی، غرق میشوی اما خورد و خاش نمیشوی!

بعد از یکچند دقیقه فریقولن خود را جمعکر ده توانسته به کره خود در آمد اسر و ز که ۱۶ حزیرانست ماشین طیار بصورت معتد لانه قطع مسافه مینمود. دایما بقدر صد. ترو بلند تر از سطح آب رفتار میداشت که به اینصورت سطح مجاری در خشنده بحر بخوبی تماشایشد.

پرودانت گفت:

— اگر زو بور در بخاها یک شکار ماهی آرزو کنند هیچ بعید الاحتمال نخواهد بود زیرا طایفه هارامشغول تدارکات جمع آوری اسباب صید ماهی و بینیم! فیل — امادر دریاهیج ماهی دیده نمیشود. مگر بعضی ماهیان (بالنه) که از صید آنها بجز خونریزی بیرونده در ک هیچ فائده نیست.

هر دو فریق در همین سخن بودند که زو بور بر سطح سفینه پیدار شد تو م تو ر نیز بالاو بود. بنا بر اشارت زو بور الباتر و س فرو تر آمد، و بقدر بخواه. ترو از سطح بحر بالاتر ماند.

نه هیچ یک ساحلی پدیدار است. و نه هیچ یک کشتی. تنها بعضی فواره های بخار ماء که از دماغهای (بالنه) هابرها میشد در بعضی نقطه های روی بحر مشا هده میشد.

تو م تو ر نو باد و نفرو ما کینست دیگر بطرف سر سفینه طیار بر قند بدستهای شان یک تفنگ روخ دار قالیفور نیایی که مخصوص برای شکار بالنه ساخته

شده و از گاه آن (ژبیقین) نام بیکان برده میگرداند و وجود بود . گاه های ژبیقین دارم که در بار یسها نهای . مضبوطی یجر خهای . مقرر دار سطح سفینه مربوطست .

درین اثنا منهدنس روبرو بطرف پیشی سفینه بجای دیده بان برآمد . و بدست راست خود بر ما کینست و بدست چپ خود بر سکاندار اشارت و کو مانده دادن گرفت . آلتا روس چهره در جه سرعت و سهولت تابع اشارتست که تعریف آن نمیشود . گویا سفینه یک جسم ذی روح است که روح آن (روبرو) است . درین اثنا تو متور تر فریاد راورد که :

— ایست ، بالینه ، بالینه !

براستی که بقدر هفتاد متر و بیشتر یک بالینه بسیار جسمی پدیدار گردیده بود . آلب تروس را کسر بر سر بالینه بر اندند . و قتی که بر سر بالینه رسید توقف نمود . تو متور تر تفنگ ژبیقین دار را بسوی بالینه داده نشان گرفت . و ماشه را بکشید . ژبیقین از تفنگ برآمده بر پشت بالینه اصابت نمود ، و ریسمانی را که با آن مربوط بود با خود برد . گله بمجر دیده بردن بالینه بکشید ژبیقین در وجود بالینه درآمد .

حیوان بیچاره از صدمه ژبیقین . تا زنده چنان دم خود را بشدت در آب نزد که آبهای بسیاری تابد و ن سفینه بر یخت ، و ب سرعت و شدت تمام در آب غوطه بخورد . مقرر که ریسمان ژبیقین با آن مربوط بود بچنان

سرعت بدور افتاد که برای آتش نگر فتن آن بران ریختند. حالاً تصور کنید که قوت بالینه باریسانی که به سفینه مربوطست سفینه را چه سرعت و شدت در پی خود هم بکشد؟ بر وانه ها ایستاده شد، آلباتروس به کیف و آرزوی بالینه به تبعیت مجبور گردید. توهم تورنر تبر بدست منتظر ایستاده بود که اگر ماهی بصورتیکه سفینه را از یان برساند غوطه بخورد به بریدن ریسمان حاضر میبود.

بقدر نچساعت آلباتروس شش میل مسافه را در پی بالینه همین صورت رفتار نمود. بعد از کمی دوچار ضعف شدن حیوان حس گردید و روبرو اشارت کرد. بر وانه های افقی بدور افتاد. آلباتروس قدر بیست و پنج متر بلند شد. بالینه دم عظیم الخلق خود را به دشت تمام در آب هم میزد. و گاهی بر پشت غلطیده روی دریا را کیف آلود می ساخت.

یکی یکبار ماهی بر جهید، و چنان یک غوطه خورد که توهم تورنر در کار خود که چه کند حیران ماند.

در آن واحد سفینه تابه سطح دریا فرو آمد. در نقطه که بالینه غوطه خورده بود یک گرداب عظیمی حاصل شده بود بر سطح آلباتروس و وجهای بسیاری ریختن گرفت. ته لکه نزرکی بر سفینه و سفینه نشینان عرض دیدار نمود!

اما هزاران شکر که توهم تورنر درین اثنا به بریدن ریسمان کامیاب آمده.

تلمک بر طرف گردید. آلباتروس بمجر دیکه از ریسمان ماهی رهایی یافت.
دفعه بقدر دوصد متری بسوی هوای برجهید. زوهور بکمال اعتدال دم مانور و
سفینه طیار خود را اجرا کرد بود.

بعد از چند دقیقه لاشه ماهی بالینه که بشدت ژستین آلباتروس مرده
بود بر روی بحر بالا برآمد. از هر طرف مرغان لاشه خوار در یابی بران
هجوم بردند. آلباتروس یکقدری این منظره را چون تماشا کرد بر راهیکه
داشت به باد بیجاخی خود آغاز نهاد.

فردا که ۱۷ خنریران بود بساعت ده خشک پدیدار گردید که این خشک
شبه جزیره (الاسقا) بود. آلباتروس نشیمان اینجو قمر آکه بسیار ماهی
(فوق در انجا شکار میشود تماشا کرد و در گذشتند. دو هزار کیلومتر و مسافه
که در مابین خنرائر (آله ثوبیه ن) و دماغه (قاهچاقتا) وجود است تا به
شام قطع گردید.

برودانت و فیلیوانس تا به اندم فرصت فرار انیا قند. و گمان میشود
که در نسیروز مینها نیز فرار را مناسب نه بینند. آلباتروس شبه جزیره قاهچا
تقار ایبک خنر گذر کرد. عمارتهای (پروپاوه لوفسق) و کوه آشفشان
(قلوشو) را بقدر یک ثانیه دیده توانستند. در ۱۹ خنریران دماغه شمال
(ژایونیا) و جزایر (ساخالین) دیده شده در آبهای (پهروز) که در مابین
آنها واقعست وواصلت نمود که درین آبهای نهر (آور) که بزرگترین نهر

های سیدریاست همیززد .

و قتیکه به آنای موصلت کردند یک دمه بسیار کشیف و شلیظی پیداشد
از آنرو آلباتروس بالا برآمده خود را از دمه ها رهایی داده دمه را در زیر
گذاشت . درین اثنا روبرو از پیش مهانان خود گذشته توقف نمود و بیک
طوری اهمیتی گفت :

— افندیان ! وایورها و کشتیها وقتی که در میان دمه ها باشند خود را در
تله که عظیمی دیده و صغیرها نواخته بآهستگی راه پیمایند تا آنکه مبادا
بدیگر وایور و کشتی یاسنک صاده نکند . حالا نکه آلباتروس از دمه هیچ
پرواندا در زیر ادر آن واحد از میان دمه ها خود را بالا کشیده بی پروا بر اهی
که دارد دوام میورزد !

زبور اینسخن خود را تمام کرده از پیش روی شان در گذشت و به
کشیدن پای پی که بدهن داشت دوام ورزید .

فیما ایوانس به پرو دانت گفت :

— معلومست که آلباتروس خارق العاده از هیچ چیزی ترس و باک ندارد !

— معلوم خواهد شد که دارد یا ندارد ؟

از اینسخن پرو دانت معلوم شد که یک فکر خفی و مدحشی در دل میورواند .
دمه ها تمام آنروز بر دوام بود . آلباتروس بسببیکه با کوههای بلند (فوزی
زانا) که در ژاپونیاست مصادمه نکند خیلی بلند گردید . روز دیگر چون

دمه زایل گردید لك شهر بسیار خوشنمایی پدیدار گردید كه عمارت‌های
پست پست چو بین روغنئی آن خیلی دلربایی داشت ، جادها ، و بازوهای
صاف و مستقیم ، و صیفیه ها و باغچه ها و بیشه زارها و كشتزارهای برنج آن
بخوبی دیده میشد! فیل ایوانس چون به اینظر فها سیاست نكرده از اثر و شهر
مذكور را نشناخت .

روبور در اثنا كه ارتفاع میگرفت به سیاحان نزدیکشده گفت :

— افندیان ! میدانم كه شما اینشهر را نمی‌شناسید . لهذا بشما خبر بدهم

كه این شهر (يدو) ست !

برودانت جواب نداد . زیرا هر وقت كه به پیش روی مهندس میآمد
محمالی میشد كه گویایی هوا مانده و حالا خفه میشود !

روبور باز گفت :

— منظره شهر يدو حقیقتاً خیلی خوش است . اما بعد از كمی كه منظره

شهر (بكین) یا تخت چین را به بیند اینرا هم فراموش خواهید كرد ؟

در ظرف يك ساعت آبائی (قوره) را آلاتا روس گذر نمود . بعد از آن

شبه جزیره قوره را دور نموده به بحر اصفردا خلدشده . در ۲۴ جزیران بر

سرباخت چین یعنی شهر (بكین) واصلشده .

هر دو سیاح مابركنار كناره تكه زده به خارج تماشا میگردند . و بحقیقت

كه شهر را هر چنانكه روبرو گرفته بودیاقندند . دیوارها كه این شهر بزرگ

را بدو قسم تقسیم کرده که یکی را قسم چین، و دیگری را قسم مانجو میگویند، و دوازده محله که در اطراف آنست، و بازارهای واسعی که در وسط شهر دراز شده برفته است، و معبد های زرد و سبز بزرگ، خانه های توانگران، و باغچه های شانرا، و معبد های شهر بزرگ زرد، و باغچه های بزرگ، و تالاهای صناعی، و کوچه های سبز و خرم آنرا یکایک بکان تماشا کردند. نهایت در وسط شهر اصفهر [شهر احمر] نام سرای امپراطوری را نیز دیدند.

درین اثنا آلباتروس در میان هزارها کاغذ باد های مختلف اشکال متنوع الوانی که از چوب های بانس باصولهای رنگارنگی ساخته شده بود، و از طرف چینیان که به این بازی خیلی هوسکار و بیبند بر هوا شده بود داخل گردید چو هوا از صدا های مختلف آهنگ این کاغذ بادها چنان گمان میشد که دسته های سازهای کونا کونی دهمسار گردیده است.

روبور گویا از آهنگهای این صداها خوش شده بود که در پیش هر کاغذ باد جدا جدا نزد یکصد آهسته آهسته صداهای آنها را میشنید. اما چینیانی که تارهای کاغذ باد را بدست گرفته، و دهلها و سوراها و طبها را مینواختند بمجربیکه نزدیک شدن آلباتروس را بدیدند بگمان آنکه یک جانور مدهشه هواییست به ترس و بیم اقتصاده دفعه یک سکوت و سکوتی برای شان حاصل شد و ریسما نهارا و اگذاشته به تفنگ و طبیاچه زدن آغاز نهادند.

بعضی از کاغذ بادها دفعه و بعضی آهسته آهسته بر زمین افتادند . صداهاى مختلف آهنگ نیز منقطع شد .

درین اثنا صدای طرم توم توم ب شدت از جو هوا نواخته شد . سفینه نیز از دایره حد و دیکین بیرون برآمد .

آیا آلباتروس از نیجا باز بکدام سمت متوجه گردید . بگوئیم که دایما بطریق جنوب شرقی را در پیش گرفته است که از نینهم معلوم میشود که بهندوستان نزدیک شدن را از رز دارد .

بعد از آنکه از یکین سفینه حرکت کرد ، ده ساعت بعد فیل اوانس و پرو دانت در جوار (شن سی) یک قسم سد کبیر را دیدند . بعد از آن در جهت های (تب) از حدود چین در گذشت .

در صحرای بسیار بلند (تب) که از نباتات یک قطعی عاری میباشد در هر طرف کوها و تپه های پر برف منجمد گشته دید . میشد . بعضی کوه هاى یخ بسته ، و شلاله هاى که از ستونهای یخ تشکیل شده بود با بعضی تالاهای پر یخ که در اطراف آن بعضی درختها و بیشه های مخصوص آنسوی زمین که همیشه سبز است معلوم بود . بر همه این زمینها یک سرما و خنکائی بسیار تیز و شدیدى حکمفرما بود .

بارومتر درینوقت ۴۰۰ میله تیره فرو آمده بود که ازین یک ارتفاع چار هزار متر و رو نشان میداد . با وجودیکه وسع تابستان بود حرارت از درجه

صفر نیکدشت . برودت هوا با سرعت سفینه افزونی گرفته بدرجه رسید که خارج تحمل بود . باوجودیکه سیاحان لباسهای گرم سفینه را که در کمره شان از طرف روبرو حاضر شده بود پوشیده بودند باز هم در کمره در آمدن را مرجح دانستند .

روز ۲۷ خزریران پرو دانت و فیل اوانس در منتهای افق در پیش روی مرور آلباتروس بسیار بلند یک حایلی دیدند ، از پشت آئینه کمره خود بسوی این دیوار حایل نزدیک کردیم که در پیش روی آلباتروس در آمدن بود . منظر دقت همیدیدند . فیل اوانس گفت :
— کمان میبرم که کوه (هالایا) باشد .

روز دیگر که ۲۸ خزریران بود سفینه در بالای ریالت (زانغ) در پیش روی کوه بزرگ رسیده بود . در اینجا تشکلات ارضیه خیلی عجیب است ! زیاد از دو صد قله کوه مشاهده میشود . هفده عدد ازین زروه ها که ارتفاع آنها پیمایش شده بیست و پنج هزار قدم است ، و درینوقت زروه که در پیش روی آلباتروس واقعست زروه کوه (اووه رست) است که هشت هزار و هشتصد مترو ارتفاع دارد بیشتر از ان زروه کوه (ده والای) موجود بود که هشت هزار و دو صد مترو بلندی دارد ، و بیشتر از ان زروه کوه (کنشائز و نا) پدیدار بود که هشت هزار و پنجاه مترو بلندی داشت . این سلسله کوه های متسلسل عظیمه بمنابه استخوان مهره پشت قطعه

آسیاست که قطعه مذکور را بدو سطح مایل بسیار وسیع تقسیم نموده است . جهت شرقی آن چین و آسیای وسطاست . طرف غرب آن هندستان است .

الباتروس بفکر گذر کردن از بالای این زروه ها نیست . البته که در میان این سلسله جبال بعضی ممرها موجود است که روبرو آن ممرها را دیده و میشناسد ، و حالانکه از میان آن دره ها و ممرهای عمیقۀ مدعیه گذر کردن میخواهد .

بواقعی که روبرو همچنین کرد . ماشین طیار بدیعه کار سریع رفتار خود داده میان دره (ایچی غاش) سوق نمود .

مردمان سفینه شب را به هیجان و تلاش بزرگی گذرانیدند . خفت هوا تنفس را صعوبت میداد . سردی شدید آن بشدت تمام بر بدنها اجزای حکم مینمود . روبرو در حالتیکه لباسهای بسیار گرم و کلفتی پوشیده بود در طرف سر سفینه در جای کپتانی خود ایستاده ، و بکمال مهارت اوامر کشتی رانی را اجرا مینمود . نوم تو بر سکان سفینه را بدرستی و هوشیاری تمام اداره میکرد . ماکینست دقیقه واحد غفلت نداشت . پروانه ها بسرعت فوق العاده دور کرده صدا های عجیبی بر میاورد . بازو مترو به ۲۹۰ . لمیتره فرو آمده بود که اینهم هفته زار متره ارتفاع را نشان میداد . اما منظره کوهستان عجب منظره دهشت نظیره بود ، در هر طرف زر

و هـای سفید سفیدی پدیدار بود . پنجهای اسطوانه شکلی که ده هزار قدم طول داشت در هر طرف دیده میشد . در طرفهای پایان سلسله

جبال بیشه ها و جنگلهای بسیار غلو و تیره دیده میشد .

شب گذشت آلباتروس به سقوط آغاز نهاد . و در ظرف دوسه ساعت از نقطه منتهای دره مسافتی که طی میکرد بیرون میرآمد . و وقتی که از دهنه دره برآمد در پیشگاه نظر سیاحین يك وادی بسیار واسعی نمودار گردید . روبرو بطرف مهمانان خود پیش آمده بیکصدای نازکانه گفت :

— افسدیان ! اینست هندستان !

— باب دهم —

✠ خد متکار فریقون در کجا یکچند غوطه در بحر میخورد ؟ ✠

مهندس روبرو ، به این فکر و این قصد نبود که سفینه خود را بر مواقع لطیفه هندستان بگرداند ، نی بلکه مقصد یکانه او این بود که در جهت ماکملیت ماشین طیار خود را بر انکار کننده کان ثابت نماید که از دره های مدهنه کوهسار بزرگترین دنیا که (هالالا) باشد بجه مهارت ، و چه صنعت میگذرد . آیا آلباتروس هیچ قصور و نقصانی نداشته خواهد بود ؟ این در آخر معلوم خواهد شد !

برو دانت، وفیل ایوانس اگر چه در پیش صنمت و مهارت خارق العاده ماشین طیار که در میان آن سیاحت میکنند بدل خیلی حیران و تحسین خوانند، ولی از کبر و عنادی که دارند در ظاهر هیچ تنزل به آفرین خوانی نشان نمیدهند. بلکه همه اوقات خود شان را به جستج و چاره های فرار صرف مینمایند.

در دانه های کوه (هالا لایا). (نزایی) نام يك چمن ار پركل ولای نزرگی و جو د است که همیشه تیلرز و بر مردمان همچو ازان طارض میکند اما خاطر جمع باشید که بر آلباتروس نشینان ازین رهگذر هیچ ضرر و زبانی نرسید. آلباتروس از بسیار بلند از روی آن در گذشته بسوی وادی که نقطه التقاط ترکستان، و چین است بالا برآمده.

در ۲۹ حزران بوقت صبح در پیش روی آلباتروس وادی لطیف کشمیر | ظهور نمود. در مابین سلسله های کوچک و بزرگ هالا لایا وادی کشمیر الحقی که خیلی لطیف است. درین وادی پیمال بعضی شاخه های جبال متسلله مذکوره تا به حوضه (هید ساب) دراز شده زفته است. هر طرف این وادی لطیف با آبشار ها و جوی های بسیار خوشنمایی محاط است؛ سفینه بوقت صبح بر سر شهر کشمیر که آنرا (سری نگر) نیز میگویند موجود شد. برو دانت. وفیل ایوانس پتماشای این شهر خو شمنظر که بر دوسا حل (دل) نام يك تالابی واقع شده است، مشغول شدند. ده های

خوش منظر چو بین و قصر های پر نقش و نگار یک با سایه های درخت های
سید خنبل لطافت پیدا کرده بود ، و کنارهای لب تالاب که باد خنجر آو سبزه
زارها مزین بود خنبل نظر ز بایی داشت . فیل ایوانس گفت :

— اگر در اورد و بیا ، ببودیم ، میگفتیم که در شهر (ونديك) هستیم .

— آه اگر در اورد و بیا میبودیم به آسانی راه اسبکار می یافتیم !

آلباتروس ، بر شهر مذکور بسیار توقف نمود . نهر مذکور را که در
دل میر سخت تعقیب کرده به پیش رفت . تا آنکه بر سر نهر مذکور در جاییکه
از مردم خالی بود رسیده بقدرده مترو بلندتر از روی آب توقف نمود ،
و نلهای زبری خود را به نهر انداخته بقوت بمبه ها حوض انبارهای سفینه
را به پر کردن آغاز نهاد .

در وقتی که سفینه به آب گرفتن مشغول بود فیل ایوانس و پرو دانت
بیکنظر و عنیداری بهمدیگر خود دیدند . ده مترو از روی نهر بالا میباشند ،
ساحل نهر نیز نزدیکست . علی الخصوص که شناور بر اینز خوب میدانند ،
يك بر جهیدن همان . و از اسارت روبرو رهایی یافتن همان ! پس توقف کردن
چه لازم ؟

در آن واحد هر دو رفیق از کنار کنار یکقدری خود را برای میدان
کشیدن واپس کشیده بشدت جهیدند . اما هزار افسوس که هنوز پایهای
شان بر هوا نشده بود که یکچند دست قوتنباکی فرار یا زانرا شکستجه آسا

حکم گرفت!

معلوم شد که سیاحان دایماد رزیر نظرو ترصد گرفته شده اند. پرو دانت، وفیل ایوانس تا که میتوانستند بمشت و لکد، و دست و باز دادن مقابله و مجادله کردند. اما بیهوده! زیر اطایفه های آلباتروس خیلی مردمان تومنند و بر قوتی بودند که رهایی از دست شان محال بود!

مهندس روبوریکصدای ریشخند آمیزی گفت:

— افندیان! مانند شما مردمان عاقل را، از سفینه مانند آلباتروس، و از چنک مانند این عاجر که شما اوراعنوان (مظفر) داده اید بفرار قیام کردن هیچ نمیزید!

پرو دانت سخنهایی مستهجن بر زبان راندن گرفت و آثار شدت وحدت نمودار کرد، ولی فیل ایوانس او را بیکطرفی کشیده به تسکین کردن کوشش ورزید.

آلباتروس بدرجه کیفیات آب خود را برداشته، و نلهای رابری خود را جمع کرده باز یکسر بسوی غرب رهسپار عزیمت گردید.

امروز بیک سرعت وسطی ازاضی (کابلستان) را مرور نمود، بعد از کمی شهر کابل را نیز بدیدند، وادی (چاردهی) و کوhestan سبز و خرم آن خیلی نظریابی داشت!

در وقت عصر آلباتروس از شهر مشهور (هرات) گذر کرد بعد از آن

اراضی (خیوه) و (ترکان) را که در کوه‌های طوفان بزرگ مانند
خیالی، معلوم میشد بیک سرعت فوق‌العاده سرور نمود برین خط طولی که آلبا
تروس گرفته از کوه‌های بسیار بلند که از آن ترس مصداق باشد اثری
نیست. تنها جبال متسلسله (دماوند) که ده هزار متر ارتفاع دارد، و کوه
(البرز) که شهر (طهران) در دامنه آن واقعست، وجود است که در وقت
شام از ارتفاع یازده هزار متر و از یخ‌واقع مانند برق خالقی سرور نموده
روز دیگر، آلبا تروس بر سطح (بحر حزر) که از سطح بحر محیط سه
صد قدم مرتفعست نزدیکشد، در وقت ظهر سفینه از سطح بحر حزر
صد و ترو بلند ترو پیاپی داشت.

آلبا تروس در وسط بحر رفتار داشت، و از هیچ طرف ساحل پدیدار
نبود، سرعت خود این خیلی کم کرده بود. امروز بوقت صبح توم تونر
با آشنی فرانسوا تا پاژ مکالمه میکردند.

توم میگفت:

- بلی، بقدر چهل و هشت ساعت بر روی بحر حزر رفتار مینمایم!
 - چون چنینست البته شکار ماهی کرده خواهیم توانست؟
 - بلی بلی، و از نیست که کتان سرعت سفینه را خیلی کم کرده است.
- این جواب توم تونر را قیل ایوانس که نزدیک به آنها ایستاده بود
شنید. فریقون نیز در پیش قیل ایوانس بود، و از ویزاری و نیا زرجا

میگردد که به افندی او صاحب سفینه بگوید که اورا بخشک بکشند !

فیل ایوانس بی آنکه فرقولین را جواب بدهد در پیش پرو دانت آمده به بسیار احتیاط که کسی دیگر نشنود سخنانی را که از توم تور نشنیده بود بفهمانید . پرو دانت گفت :

-- چه فائده ! این حریف پست فطرت را اهمیت ده در زیر نظر دار و تا دلش نخواهد مارا اواکندار نمیشود !

-- بلی همچنینست !

-- پس چون چنینست ، بهر که نه چاره که لازم باشد دست و پا بزنیم ، و خود را از آلتا تروس برهانیم .

-- اما آلتا تروس هم خیلی مکمل یک چیز است ، ها !

-- هر چه که باشد ! من همینقدر میدانم که مال یک پست فطرتیست که ما را از حقوق آزادی ماجدا کرده است . علی الخصوص که این سفینه ملعونه برای فکر و مسلک ما و همدر فغان ما خیلی تهدید که ناکه یک بلائیست . لهذا ما باید که سعی کنیم که این سفینه بلا دهنده را خراب کنیم . و وجودش را از دنیا برداریم .

-- اول چاره قرار بیاورید یشیم ، خراب کردن آنرا ایسان می اندیشیم !

-- بسیار خوب ! دایما بیدار باشیم . از هر فرصتی که ظهور نماید استفاده ده کنیم .

— اما چسان خواهیم گریخت ؟

— بشنوبید ! گاه آلتا روس از روی زمین یکپنجه صد قدم بالاتر

میپاشد . در سفینه ریسمان هم بسیار است ، اگر يك جسارت بکنیم

رهائی مییابیم !

— هرگاه دیگر چاره نیابیم در بنهم هیچ تردد نخواهیم کرد .

— دیگر اینکه در شبهناغیر از سکا انداز دیگر با سبانی در سفینه نیست .

ریسمانها هم در طرف سر کشتیت . بی آنکه کسی مارا به بند فکر خود

مارا اجرا کرده میتواندیم .

— اعلا ، اعلا ! هم بنظر بسیار شکر گذاری . ببینم که در حال شما

سکونت بسیار خوبی پیدا شده . اینست که برای کار دیدن سکون و آرامی

بسیار مفید است . اما حالا بر سر بحر حذر هستیم . کشتیها هم دیده میشود .

آلتا روس نیز برای صید ماهی فرو میآید . آیا ازین فرصت استفاده نخوا

هیم توانست ؟

— فی نمیتوانیم ! زیر احمدهمه ماراد رز در نظر گرفته اند .

— چون چنینست ، آیایچه دلیل میگوئید که در شبهنا نیز مارا در زیر

نظر نداشته باشند ؟

— جانم ، هر چه بادا باد . میخواهم که این عالم آلتا روس را خاتمه بکنم

و السلام !

پس دیده میشود که این دور فقیق، اعلیٰ الخصوص او نکل پرو دانت
آنقدر به تنگ آمده اند که تا بجو کردن خود را با آلب تروس در نظر
گرفته است .

امروز يك واقعه دیگری بظهور آمد که در مابین روبرو و دوسیا سبب
بوقوع آمدن معاهده بسیار ناگوارى کردید ، و سبب آن فریقون شده بود .
فریقون چون دید که بر سر يك دریای ژرفی در هوا پرواز نیست بخوف
و دهشت عظیمی افتاده بگریستن ، و فریاد کردن ، و چیغ زدن آغاز نهاد
و میگفت :

— من نمى ایستم ! . . . نمى ایستم ! . . . مرا بیرون برارید ! از خدا
بترسید ، مرا بیرون برارید ! . . . مرا خدا مانند مرغان برای پریدن
روى هوا نیافریده ! امان ، مرا بخشکه برارید ! بخشکه برارید ، میگویم
مرا برارید ! برارید !

پرو دانت ، فریقون را تسکین کردن نخواست . بلکه خد متکار خود
را زیاده تر و او را بکردن برانگیخت . کار بدرجه رسید که صبر و طاقت
روبرو را ضایع ساخت .

آلب تروس از سطح دریا در بنوقت بخصد ششصد متر و بلند تر بود .
چون طایفه های کشتی بصید ماهی مشغول بودند ، و فغانها و اوایلایهای
فریقون افکار را مشغول میساخت از آنروا مر که در که فریقون را در يك

مخزن بندی کنند حالا نکه فریقولن در مخزن مذکور نیز آرام نگرفته به لکدها و شتهاد رود و بار را که رسیدن، و فغانها و چیغ زدن گرفت.

سطح دریاز کشتیه او روز قها خالی بود، زیرا بعضی کشتیهای بادی ما همگرا آن چون آلباتروس زاده بود به خوف افتاده فرار کرده بودند.

درین اناتوم تور نریک ماهی بسیار بزرگی که از نوع ماهی (مرسین) بود با بقیه بزرگ این ماهی بقدر چار قدم طول داشت که از تخم آن سلطه —

یعنی چنانی بسیار اعلا ساخته میشود. لهند امر دمان کشتی هوایی خیلی ممنون شدند. اما اصل ممنونیت و مسرت و قشیکه دامهسارا از دریای اوردند

حاصل میشد. زیرا در میان دامها از هر جنس ماهیان بصد هاصدا ناظران را میکرد، و آلباتروسیان از بسیاری فرحت و مسرت کف بهم میزدند.

سفینه، بعد از آنکه دام خود را بدریای انداخت راه میرفت و چون یکچند میل رفته بود دام را میکشیدند. در هر دام کشیدن هزاران ماهی

صید میشد. در ظرف یکساعت زیاده از نوزوم ماهی صید گردید. سفینه نیز راه شمال را در پیش گرفت.

در انشای صید ماهی فریقولن هیچ سکوت و آرامی نگرفت. دامها و دیار میکرد، و عمت و لکده در دیوار کمره را بشدت میکوبید. و روبرو

بقهر آمده گفت:

— این ملعون آرام نمیشود! ها!!

فیال — کمان میبزم که بچاره بشکایت حق دارد!

روبور — آیامنهم حق ندارم که اورا ساکت بسازم؟ زیر امر ادا در سو داد، گوشه‌ایم شهادت بسیار را نمیخواهد!

اینرا گفته و به‌توم توم ز اشارت کرد. توم توم ز مقصد و روبور را دانست. فریقولن را از کمره اش بکشیدند. دو نفر طایفه دیگر يك سبد بسیار بزرگ و چاقوری حاضر کرده بودند. فریقولن را در میان سبد مذکور انداختند. سبد اینز بیک ریسمان بسیار محکم و متنی بستند. بچاره درین اثنا آنقدر فریادها و اوایاها می‌کرد که مرغان هوا را برقت میآورد سبد را از سقینه به بیرون آویختند. فریقولن در میان سقینه بقدر چند صد قدم بمایان آویخته ماند.

روبور گفت:

— حالا هر قدر که دلت می‌خواهد فریاد کن!

درین اثنا و دانت بسوی روبور بشدت و حایت پیش آمد. روبور نیز بسوی او پیش شد. بچشمای همدیگر بغضب نظر دوختند. برو دانت گفت:

— ایچه خایینست! ایچه دناست است!

— آیار است میگویند؟

— آنقدر قوت و قدرت خود را به بدی استعمال میکنید که مرا بعد

ازین مجبور میکنید که در گوشت معامله کنم !

— بکنید !

— یعنی بدانید که انتقام خواهم گرفت ! مهندس افندی !

— بگیرید رئیس افندی !

— هم از شما ، هم از شر یکان شما !

— برای چه ایستاده اید ؟ بگیرید ، نی !

— خاطر جمع باش ! چنان انتقامی بگیرم که خودت حیران بمانی !

— بس ، بسست ! بسیار پر مغز و گز نه طناب هم بسیار است و سبب

هم ! حالا تیر از در پیش خد متکارت خواهم فرستاد !

پرو دانت ، سکوت کرد اما نه از خوف ، بلکه از غضب بسیار فیل

ایوانس نیز بسی و کوشش بسیار پرو دانت را بکمره اش فرو آورد

توانست !

از مدت یکسا عتست که احوال هوایه خیلی تغییر پیدا کرده است اکثر

یک در هوا انقدر افزونی پیدا کرده است که حدود اندازه ندارد از اش

رهای آلات آلباتروس چنان پدیدار بود که یک طوفان بسیار شدیدی

ظهور کند .

بعد از کمی طوفان باد بسیار شدیدی ظهور نمود . بر قها و رعد هایی

هم دیگر می رسید : باران و باد نیز بشدت تمام اجرای احکام مینمود و درین

اتنا آلتروس از سطح بحر به ارتفاع هزار متر بلند بود که نگاهان يك صاعقه بسيار دهشتناكى در نزديكئى سبد فر يقولن بر سطح بحر بشدت بر خورد ، و آبهاى بحر را بر هم زده و چهار تابه نزديكئى سبد فر يقولن بلند كرد . پس در جبه خوف و دهشت فر يقولن را قارئين گرام حساب كند كه بچه در چه رسیده باشد !

طايفه هافر يقولن راهيچ نمى انديشيدند . همه شان به ما نوره آلتا تروس مشغول بودند . براى رهبايى يافتن از خط طوفان گاه بسا لاگاه بيان گاه بچپ گاه بر راست حرکت ميكرد .

فيل ابوانس در يوقت بسا لا برآمده خواست كه براى بالا را واردن فر يقولن از روبرو رجا كند . ولى ديد كه طايفه ها بسا لا كشيدن او مشغولند . بعد از يكچند ثانيه فر يقولن بالا برآمد . سر تا پا تر شده بود ، و از خوف و دهشت بسيار مانند سكه زده شده گر ديده بود . بچا بكئى تمام در كمره پهلوئى آشنيز خانه درآمده . آنقدر ساكت ماند كه تنفس هم نميكرد . درين اثنا ضياعهاى الكتريك آنقدر در خشنده گى پيدا كرده بود كه روى درياد درميان تيره گى ابرها مانند آئينه مجلايى هميد و خشنيد . دفعته در دور پروانه هاى عمودى يك آهسته گى پيدا شد .

روبوور ما كينست را خطاب كرده گفت :

— قوت ! قوت ! پشت از ينكه طوفان از ينهم شدت كند بسا لا برايشم .

— اما ممکن نیست !

— چرا ؟

— زیرا در جریان الکتریسیته يك بی انتظامهائی حاصل شده است .

بواقعی که همین بود ! چنانچه در زمانهای هوای طوفانی در الکتریک تلگرافخانه ها بی انتظامی حاصل میشود ، در سوقت در ماشین آلباتروس نیز همینان يك بی انتظامی و بی آهنگی پیداشده است حال آنکه این حادثه در تلگرافخانه ها آنقدر اهمیتی ندارد . ولی در آلباتروس این حادثه تهلكه عظیمی را موجب میشود . زیرا بر زمین می افتد !

روبوور فریاد برآورده گفت :

— بگذارید که سفینه فرو آید ، تاباشد که از داره طوفان رهایی یابد . خود مهندس بر جای کوماندا برآمد . طایفه ها بکمال غیرت بکار آغاز کردند .

آلباتروس در حالتیکه یکچند صد قدم فرو آمد باز هم در میان ابرهای الکتریکی مانده بود . پروانه هاز یاده تر سنگینی پیدا کرد سقوط بسیار دهشتناکی در هر لحظه نمودار گردید ! در ظرف یکچند دقیقه بسطیح دریا تماس کرد نش محقق گردید . اگر سفینه یکبار بدر یا غوطه بخورد با هیچ يك قوتی رهایی دادن آن ممکن نمیشود !

درین اثنا ضیاهای الکتریک در طرف سمت جنوبی آلباتروس در

گذشت . آلباترس نیز بقدر پنجماه شصت قدم از سطح بحر بالا تر بود .
اگر یکچند ثانیه دیگر فرو آید کار از کار میگذرد .

لهذا رو بور از گذشته طوفان بسمت جنوبی استفاده کرده هاندم
جریان الکتریکیی ماشین خود را رها کرد . در هاندم پروانه ها قوت و
شدت اول خود را گرفت . سفینه از تهلکه سقوط رهایی یافت . و آهسته
آهسته بصعود آغاز نهاده در جو هوا بلند شده برفت .

روزی دیگر که چارم ماه تموز بود آلباتروس حدود شمالی بحر خزر را
مرور نمود .

❦ باب یازدهم ❦

❦ قهر و حدت پرودانت رفته رفته در گماز یاده میشود ؟ ❦

رو بور بعد از سیاست بحر خزر راه اور و بارایش گرفته یکسوی بسوی شمال
هوا پیمایی را آغاز نهاد . اما بجهت سرعت ! سرعت خارق العاده ! سرعتی
که پرودانت ، وفیل ایوانس را یکتک از فکر فرار فارغ ساخته بود ! مگر
رو بور نیز فکر فرار آناه را در او رو یاده انداخت که بسفینه خود این سرعت
خارق العاده را بخشیده بود .

از چند روز یک سیاست خان مادر آلباتروس هوا پیمایی دارند ، باد را بما
بصورت . و افقی بوزیدن بود ، یعنی بطرفیکه سفینه رفتار داشت باد هم به

همانطرف وزش داشت . اما یکی یکبار باد تند را استقامت ورزیده چنان کسب شده و رزید که بر سطح سفینه طیار توقف نمودن محال مینمود . علی الخصوص که شدت سرعت آلتا و سوز با آن منظم گردیده توقف رانی بلکه تنفس را نیز بمشکلات می انداخت . برودت و قیل ایوانس که بر سطح سفینه بخبرازین شدت بودند . دفعهٔ بچنان شدت باد مصادف شدند که اگر خود شاراب دیوار کتارهٔ کنار محکم نمی چسپانیدند بشدت تمام از سفینه بهو میشدند . اما صدشکر که سکاندار از اوتاق آینه دار خود حال فلاکت اشتعال تهلکه ناک آناه را دیده بواسطهٔ زلزل الکتریکی طایفه هاراطلب نمود تا سیاحان را و ارهاوند .

چار طایفه بالا برآمده بکمال مشقت خود اتابه دنبال کشتی اگر چه رسا نیده توانستند ولی سرعت آنقدر شدت داشت که نفس گرفتن هم مشکل مینمود ، چه جائیکه رهانیدن ، لهدار و بور مجبور گردید که سرعت سفینه را یکقدری تخفیف دهد تا رهایی دادن سیاحان ممکن شود . بعد از تخفیف یافتن سرعت سیاحان بغر و آمدن کمرهٔ خود کامیاب شدند . از اینجا صلابت و متانت آلتا و روس را قیاس باید کرد که آنچه صلابت و متانت است ! پروانه های سر و دنبال سفینه از کثرت سرعت دیده نمیشد . سیاحان آخرترین شهریرا که از سطح سفینه دیده بودند شهر (استرا فان) بود که در متهای کنار بحر حذر واقع شده است کلیسا های بزرگ ،

وقلمه های جسم ، وعلی الخصوص کلیسای بسیار بزرگ پنج قبه فی آبی رنگ این شهر بزرگ قدیم را که شاعران روس آنرا (بنجم صحرا) مینامند ، دیدند ، وما نند برق فی بلبکه سرعت برق در گذشتند . . . بعد از آنکه از استراخان که در ، نصب نهر (وولغا) که دو صد کیلومتر و وسعت دارد آلب تروس گذر نمود سرعت خارق العاده را گرفت .

بعد از استراخان کوچه های (اورال) را یکمال سرعت مرور نمود . وقت شام بود که از (موسقوا) در گذشت ، یعنی در ظرف ده ساعت دو هزار کیلومتر و مسافت را که استراخان را از موسکوا تفریق داده است مرور نمود . در نیشب (پتر سبورگ) واصل شد . چون در شبهای ماه حنریان هوای شهر پتر سبورگ خیل و ظلم و تار یک میشود از آنرا و تماشای منظر عمومی شهر پتر سبورگ ممکن نشد .

بعد از آن خلیج فنلاند . جزیره های آیو ، بحر بالتیک ، ممالک اسوج ، شهر استوقولم ، ملک نوروج ، شهر کریمستانیا ، دیده شد که اینهمه مسافه های بعدی که دو هزار کیلومتر و طول دارد نیز به ده ساعت پیچوده شد . اما سفینه نیز بر سر شاله مشهور (رواقافوس) که در نوروج است یک قدری در نلک و رزیده و چه عزمیت خود را بجانب جنوب توجیه نمود . و باز همان سرعت اولین خود را برگرفت . که بلند (غوستا) که در نقطه مرتفع حوالثی (تاه مارق) است مانند لمح بصرا از نظر غائب گردید .

آبادین هواسیمائی دهشتناك فریقولن چه می‌کند؟ فریقولن در کمره خود بکمال سکونت و آرامی دم فرو بسته نشسته است غیر از وقت طعام همه اوقات خورا بخواب می‌گذرانند.

همسایه اش فرانسو اتایاز گاه به احوال برسی فریقولن آمد و می‌گفت:

— چه طورستی اولاد! میبینم که آرام شده، فریاد و فغان نمیکنی جانم، تو خفه مشو، فریاد کن، فغان کن! چه خواه شد؟ باز يك دو ساعت آویزان خواهی ماند؛ اما کراست پیرسی؟ به این تیز رفتاری آویزان ماندن آدم را به زله شدیدی گرفتار می‌آورد!

— موسیو تایاز! من ازین میترسم که سفینه پاره پاره خواهد شد!

— بلکه بشود! اما خاطر جمع باش آفتدر بسرت میرویم که اگر پاره پاره هم بشود بزمین نخواهیم افتاد! آیا اینهم غنیمت نیست اولاد؟ — راست بگو موسیو تایاز! ترا بخدا این هوا بر وازی مانتا کی دوام خواهد ورزید؟

— خاطر جمع باش! بسیار نیست! تا به آخر عمر!

فریقولن از شنیدن این سخن باز به واوایلا و فغانها آغاز نهاد. آتش پزباشی گفت:

— خود را انگهدار فریقولن! اگر مهندس صدایت را شنیدها ندانم

کهواره ات حاضر است! ها!!

بجای فریقولن از ترس بسیار هاندم يك دولقمه نزرگی بدهن خود
انداخته ساکت میشد .

درین اثنا پرو دانت و فیل ایوانس نیز بیک کاری قرار داده بودند .
و آن قرار داد شان این بود که چون بر زمین رسیده نمیتوانند هیچ نباشند
از حال خود بساکنان زمین يك خبری بدهند . لهذا پرو دانت و فیل
ایوانس این قرار خود را خواستند که از قوه بفعال آرند .

پرو دانت به نسوار دماغ عادت داشت . قطی نسوارش بالا بود . و از
و قتی که بسفینه داخل شده بودند قطیش خالی شده بود اینست که این قطی
را آله مخا بره قرار دادند .

بريك و رقیاره کوچکی یکچند سطر مختصر که مافلا نیان میباشیم و
رئیس و سر کا تب کاپ ولدن هستیم و بچنگ روبرور در سفینه هوایی آلبا
تروس مجبوس هستیم و اسم محل اقامت خود را نوشتند . و از یابندگان
قطی رجاکرده بودند که از احوال ایشان بدوستانشان خبر بدهند .

پرو دانت بعد از آنکه کاغذ نوشته خود را در درون قطی نهاد برای باز
نشدن و نسکستن آن در يك پارچه نمکافنی آنرا بدوخت و منتظر فرصت
شدند . زیرا تا يك فرصت خوبی بدست نیاید انداختن قطی بیهوده میر
ود . بلکه در کدام نهر یا تالاب یا بحری افتاده غرق و ناپدید گردد .

بعد از یکمدت کمی فرصت ظهور نمود . چونکه آلبا تروس بعد از ازار

ضی نور و چ یکسر بسوی جنوب برگزیده است . و بر خط دایره نصف النهار (پاریس) سر راست بسوی نقطه صفر این دایره که عبارت از شهر پاریس است عنان عزیمت را اگر دانیده بود .

چنانچه معلومست که این خط نصف النهار از روی بحر شمال مرور میکند . آلباتروس به بسیاری از واپور ها و کشتیها شیکه در میان این بحر سیر و سفر داشتند خود را نشان داده . و جب حیرت و استغراب شان شده بود .

بساعت ده شام آلباتروس از برای لیمان (دو تکراک) بساحل خالک فرانسه واصل شد . اگر چه شب بسیار تاریک بود باز هم چراغ دوار الکتریک آبنای (پادیکاله) و چراغ دوار الکتریک (دوور) ساحل انگلستان یکمدتی نمودار گردید . سرعت سفینه هنوز هم اعتدال پیدا نکرده است از سر شهر ها و قصبه ها مانند گله همیگذرد . بر همان خط دایره نصف النهار رهسپار عزیمت میباشد . تا آنکه دولتی . آمیه . ن . فریهل ، سن ده فی را مرور کرده در نیمشب بر سر شهر پاریس واصلت کرد .

مهندس روپور بر سر این شهر شهر دلپذیر به آرزوی توقف کردن افتاد . غریبتر آنکه آلباتروس بر سر شهر آندرفرو آمد که یکچند صد . ترو در ما بین فاصله بجاند درین اثنای روپور بر سطح سفینه بر آمد . دیگر همه سفینه نشینان نیز بر سطح سفینه برای هوا خوری بر آمدند .

برودانت وفیل ایوانس نیز این فرصت مهم را فراموش نکردند. بعد از آنکه از کمره خود شان برآمدند در يك كناره كتار آمدند، و از نظر انجارینه‌پهان در انجا ایستادند، چونکه بهترین کارشان همانست که کردنی شاراکسی نه‌بند.

الباتروس مانند يك مرغ درنده بزرگی آهسته آهسته بر شهر یاریس به پرواز آغاز نهاد، و بر بازار ها و جاده ها شیکه به انوار الکتریک منور بود سیر کردن گرفت. صدا های اراهه ها و ترامواها، و صغیر های ریلها تا بگوش الباتروس نشینان هم رسید. بعد از آن تا لحد عمارت های مرتفعه یاریس فرو آمده توقف نمود. و از برابری نوك سیخ سپر صاعقه (قله افیل) که سه صد متر و بلندی دارد تماشای شهر مشغول شد. ضیای شدید الکتریک که از قله افیل در بر توافشانی بود همه شهر را روشن داشته بود. الباتروس بقدر یک ساعت بر شهر یاریس بدینحوال سیر و گردش نمود. و چون بر میدان مشهور شانزه لزه و بازار بزرگ او به رای بزرگ رسید برای آنکه يك خارقه عجیبی به مردمان یاریس نشان بدهد همه چراغهای بزرگ الکتریکه‌ای خود را روشن نمود. دودر یای آتشین ضیای شدید الکتریک از دویغل سفینه الباتروس بر بازارها، و عمارتها، و باغچه های شهر یاریس انوار شاری نمود. طرم توم تور نیز بزرگ لاره بسیار آهنگدار بیت ملتی فرانسویرا نواختن گرفت.

صداهای هوررها، و کف زدنهای بر حیرت مردمان پاریس بگوش
آلاتروس نشینان برخورد. درین اثنا پرودانیت بر کتاره تکیه زد.
انگشتهای خود را باز نمود، قطی نسوار در غم پیچیده شده بیایان افتاد.
از نظر غائب گردید آلاتروس نیز هوا صعود نمود. و دفعه چراغهای
الکتریکئی خود را خاموش کرد. اطراف آلاتروس را باز ظلمت و
سکونت احاطه نمود، و در ساعتی بسرعت دو صد کیلو متر و قطع مسافه
کردن را گرفت.

اینست که دیدنی پاریسیان عبارت از همیته قدر نمایند. صبح بساعت چار
آلاتروس، همه اراضئی فرانسه را مائلا قطع، و از دماغه آنتیب (برسر
پرووانس) به قطع مسافه آغاز نهاد، و این ازان بود که برای گذشتن از
سرکوههای (آلب) و (پره نه) وقت ضایع نکند.

بساعت نه، پایاسا شک در اطراف قبه کلیسای مشهور (سن پیه) در
شهر (روما) برآمده بودند گذر کردن سفینه هوایی را مشاهده کرد.
نظر حیرت و استغراب بینندگان را بخود جلب نمود!

بعد از دو ساعت خلیج (ناپولی) را گذشته یکچند ثانیه در میان دود
های کوه آتشفشان (وه زو) پویان شد. بعده بحر سفید را مائلا قطع نمود
و از وقت ظهر یکساعت گذشته بود که سفینه را مردمان شهر (تونس)
که در ساحل افریقای شمالی واقعست مشاهده کردند.

سفینه خارق العاده در ظرف این بیست و سه روز قطعه امریکا، آسیا، اور و پاراگویی نموده، یعنی زیاده از سی هزار کیلو مترو رانچوده در وقت بر موقضای معلوم و مجهول قطعه افریقا بر هسباری آغاز نهاده است. بلکه قارئین گرام اندیشه و مراقب خواهند کرد که آیا قطعی پرو دانت چه شد؟ اگر چه ماهنوز در سفینه طیار هوا پروازی داریم، و بر زمین فرو نیامده ایم که ازا حوال قطعی با خبر شویم. ولی باز هم برای رفع اندیشه و مراقب قارئین خود میگوئیم که قطعی مذکور در کوچه (ریپولی) در پیش روی خانه نمبر (۲۱۰) در وقتیکه کوچه خالی بود افتاده بود. روز دیگر بوقت صبح بدست يك زن جاروب کش با ناموسی افتاده یکسر در دایره قوی میسری پولیس ببرد. دردایره پولیس قطعی را در اول امر از آلات ناریه کان کردند. لهذا بکمال احتیاط مندروی قطعی را باز کرد ده قطعی را بر او زدند، و بکمال دقت سر آنرا باز کردند.

بمجر دوازده کزدن يك شمهاته در مردمان حاضرین پیداشد! اما اندیشه مکند! این شمهاته از کیفیت دننامیت، یادگر گفت که گونه آلات ناریه نبود! نی، بلکه از عطسه های پی هم مردمانی که بود که بوی نسوار به بینی های شان داخل شده بود!

از قطعی يك کاغذی بر او زدند، بکمال حیرت این سطرهار را بخواندند:
«رئیس و باشکا تب کلپ (ولدن) که در (فیلادلفیا) میباشد»

« در سفینه طیار (آلاتروس) نامیکه مهندس (روبور) آنرا ساخته »
 « میباشد. از روی لطف و مهر بانی به احبا و اقربای شان خبر بدهید. »

امضا

(پردوانت) و (فیل یوانس)

اینست که بسایه این کاغذ مسئله که افکار همدردمان روی زمین راز پرو
 زبر کرده بود حل گردید. ارباب تدقیق که در صدخانه های روی زمین به
 تحقیق مسئله مشغول بودند نیز به حقیقت آگاه گردیده بسکوت مجبور شدند.

باب دوازدهم

يك يك گله انسانیتك رانه روبور در كجای اندازد

كسانيكه انخكابه مارا بخوانند البته به انچند سوال مجبور خواهند شد :
 این روبوری كه تا بحال اسم آن را میشنویم آیا كیست ، واز كجاست ؟ آیا همه
 عمر خود را همچنین در جو هوا میگذراند ؟ سفینه او آیا هیچ آرام و راحت
 نمیكند ؟ آیا در يك جای مجبوری يك آرامگاه مخصوصی ندارد ؟ مرغهای
 بسیار تیز پرواز و از عظیم الجثه دراز پرواز نیز يك آشیانه آرامگاهی داشته میباشد ،
 البته كه آلاتروس را نیز يك آرامگاهی موجود خواهد بود !
 آیامهندس روبور با این دو نفر سیاح چه میخواهد بكنند ؟ آیاتابه ابد

آنهارا بر فاققت خود کردا نیدن . میخواند ؛ اینست که جواب این سوالها درین وقت داده نمیشود . این سوالها را وقوعاتی که بعد ازین آمده میرود بمانشان خواهد داد !

تنها همبستقدر خبر بدیم که روبرو را که از مرغ هیچ فرقی ندارد اگر آشیان و آرامگاهی هم باشد ، آن آرامگاه اودرین سه قطعه یعنی امریکا ، و آسیا ، و اورویانست ، زیرا در اینجا هیچ توقف و آرامی نور زید ! که میداند ؟ بلکه در افریقا باشد ؟ به بینم !!!

قسم باقی مانده امر و زرد سر را رضائی (تونس) و جزایر امرار نمود . از دماغه (تابان) تابد دماغه (قارتاجه) رفتار نمود گاه بسوخت ، و گاه بسستی رفتار مینمود . بعد از کمی بسوی داخل گردش کرده مجرای نهر لطیف (مژردا) را تعقیب کردن گرفت ، بر روی نهر مه زردا که اطراف آن با بیشه های زقوم محاط شده بود ره پیمانی آغاز نهاد ، بر سر جویها و سیمهای تلگراف بهز ازها طوطیهار انشته دیدند که کو یا خبر هائیکه از سیمها میگذاشتن آراشیدن میخواستند !

بعدها از شام آلبا تروس بسوی حدود (کرومری) متوجه گردید . بعد از کمتری کرومری نیز واپس ماند . مردمان اینجا نیز سفینه طیاره را دیده بواله کی و حیرت افتاده بودند . در شب از جزایر (فیلیپیل) در گذشت .

در هشتم ماه نموز آلبا تروس بر اراضی صحرای کبیر جولان نمود .
 وقتیکه برین اراضی میگذشت يك باد بسیار تندی ریکهای صحرا را بهوا
 میکرد که از آنرو آلبا تروس بر طبقات هوای بلند شد و از مناسبت یافت .
 بعد از آن تپه های سیاه سیاه [شیقا] مشاهده شد . در طرفهای شام بر
 اراضی مستوی کاتبه های ریک مستور بود هوا پیمایی نمود . بعد از کمی
 غوطه (اودار غلا) که در يك جنگل نخلستانی واقع شده بود پدیدار گردید .
 چاهای [آرمه زه ن] که درین حوالی کنده شده آبهای دایم الجری
 یابی داشت . آلبا تروس بانلهای را بری و بنبه های بر قوت خود ازین چاه
 ها آب برداشت .

مردمان (دار غلا) سفینه را يك مرغ بسیار بزرگ و دهشتناکی کهمان
 کرده باتیر ها و تفنگها استقبال کردند گرفتند . اما که ها و تیر ها تابه آلبا
 تروس نرسیده و ایس بروی زمین افتادند . بعد از یکمدتی مدار سر
 طان را مرور نموده منطقه حاره داخل گردید یعنی حدود خط استوا را
 گرفت . از حدود افریقای شمالی تابه اینجا هزار کیلو متر و قطع مسافه
 نموده است . اما اینرا هم بگوئیم که مهندس روبرو بر قطعه افریقا به بسیار
 آرامی گردش میکند و هر مرمی طرف آنرا از نظر دقت میگذراند ، و چنان
 کهمان میشود که خریطه بسیار مکمل آنرا گرفتار میخواهد .
 امشب يك سیلاب ملخ بر سطح آلبا تروس بر یخت ماندند جمله آنها را

رو بیندند . ولی یکچند صد دانه آنرا آئین باز جمع کرده نك طعام بسیار اعلامی از آن حاضر کرد که فرقی نداشت بود بخی های خور با آن مجور !
 روز دیگر بعد از ظهر در يك گوشه يك نهری يك شهری بنظر در آمد
 این نهر، نهر (نیزر)، و شهر (طوبوقتو) بود . این شهر که تنها
 از طرف یکچند اور و بای دیده شده از طرف برودانت، و قبل ابوانس
 امریکایی نیز دیده شد . این شهر بوسعت پنجاه شش کیلو مترو، و
 بشكل مثلث بود . قبل و قال بسیاری از مردمان شهر بگوشت شیاخان بر
 میخورد که این صدهای حیرت ، و د عاهای دفع بلا بود که از دیدن آلبا
 تروس ، و کان بلای آسمانی از مردمان شهر بر میخواست !
 در بوبر ، نخوابست که مهاجران او این شهر را ناشناخته در گذرند . لهذا
 به نزد سیاحان پیش آمده گفت :

— افندیان ! این شهر (طوبوقتو) ست که دیدن آن برای هر کس
 میسر نمیشود . در (۱۸) درجه عرض شمالی ، و (۵۱) دقیقه و (۵۶)
 ثانیه طول جغرافی واقع شده است . ده دوازده هزار اهالی دارد . هرگاه
 مردم آن وحشی نبود اهمیت موقعیت آن خیلی بود .
 اینرا گفته باز يك طورا ستر اکارانه گفت :

— بلکه در ين شهر یکچند روز اقامت کردن آرزو داشته باشید اگر آرزو
 نکنید ، امر بفرمائید !

پرو دانت، و فیل ایوانس شانه‌های خودشان را اجنبانید. هیچ جواب ندادند.
روبور باز یک وضع مستهزیه گفت:

— امادو نفر امریکائی اگر در میان وحشیان افریقائی گردش بکنند
هیچگاه بقاعده احتیاط موافق نخواهد بود! علی الخصوص که از راه جو
هوا آمده باشند!

فیل ایوانس نیز بهمان طور استهزا پیش آمده گفت:

— افندی اگر برهائی یافتن از دست شما کامیاب بنشویم و بدست ظلم این
وحشیان بیفتم خود را بختیار می‌شماریم. زیرا از يك زندان برآمده
بدیگر زندان می‌افتیم. علی الخصوص که طوبوقتوی وحشیان در پیش
ما از آلتا روس شما بسیار بهتر است.

— طبایع مختلفست! بهر صورت شمارا بگردش اجازه نمیدهم. زیرا
زندگانی مانند شما مهملان عزیز برای من خیلی لازمست!

پرو دانت زیاده برین تحمل نتوانسته گفت:

— مهندس افندس! زندان باقی مامشارا کفایت نمیکرد که حالانای
تحقیق‌مارانیز گذاشتید، ها؟

روبور — حاشا! تحقیق نمیکنم، استهزا می‌کنم!

پرو دانت — آیدر سفینه شما سلاح موجود نیست؟

روبور — چرا موجود نیست. بسیار است!

برودانت — اگر دو طبیبچه امر کنید که بیارند، یکی برای شما، یکی برای من کفایت میکند!

روبور — وای! مگر خیال (دوثللو) را دارید؟

برودانت — البته!

روبور — فی نی رئیس افندی! شمار از نده نگهداشتن اولتر است!

برودانت — فی، بلکه زنده ماندن خود را اولتر میدانید! حرکت عاقلانه هم همینست!

روبور — اگر عاقلانه است، و کرجنوتانه! هر چه که دلم میخواست
همزایمکنم، شما هم هر جاشکه شکایت میکنید بکنید!

فیل ایوانس — مهندس افندی! آگاه باشید که ما شکایت کردیم!

روبور — آیار است میگوئید؟

فیل ایوانس — بلی، و قتیکه از اور و پامیکد شتیم انداختن يك شكایتنامه بر روی زمین چندان کار مشکلی نبود!

روبور — آيا شما این کار را کردید؟

برودانت — اگر اینکار را کرده باشیم چه میتوانید بکنید؟

روبور — اینرا میتوانم که

فیل ایوانس — چه؟

روبور — (بهر) که برای یافتن شکایتنامه تان از پنجهزار متر و به

پایان شمار ایندازم؟

پرو دانت — چون چنینست بپندازید! هیچ در نك مكنید! زیرا ما اینكار را کرده ایم!

دوبور آنقدر بغضب آمده بود که از چشمهایش شعاعهای قهر و حدت میدرخشید. دستهای خود را بر هم فشار داده برسیا خان پیش آمد. و بنابراین اشارت او تو را تورو سه چار طایفه نیز پیش شدند. ولی همانند باز پس بخود آمده خودداری نمود، و بجای یک بکمره خود فرو آمد.

فیل ایوانس گفت.

— بسیار خوب شد!

پرو دانت — کار را که او بران جسارت نورزید من خواهم کرد! بل، مطلق من خواهم کرد!

درین اثنا صر دمان طوبو بوق تو بر بامها برآمده دعاهای نجات میخواندند! بوقت شام آلباتروس بر سر درختهای جنگلهای غلوجرکت آغاز نهاد. صداهای گاوهای جنگلی که درین اراضی بکثرت پیدا میشود تا بگوشهای سیاحتین میرسید.

در یازدهم ماه تموز بوقت صبح آلباتروس کوچههای کینه شمالی را در گذشت. این کوچهها در مابین اراضی سودان، و خلیج کینه واقع شده است. در افق کوچههای (قونق) نیز بطرز غبار آلود مشاهده گردید که در

دامنه‌این کوهها حکومت قراتنی (داهومی) افتاده است .

از وقتیکه از طوبو بوقتو حرکت کرده اند پرو دانت وفیل ابوانس دیدند که خط حرکت آباتروس یکسر بسوی جنوب متوجه است . و ازین دانستند که اگر بعد از نیمه بر همین خط دوام ورزند بعد از کمی از خط استوا میگذرند . آیابد از ان که افریقار تراک کند بکجا خواهد رفت ؟ چونکه بعد از ان بحرهای محیط در پیش می آید که چاره فرار را بر سیاستان . فقود میسازد . لهدا هر دو سیاح بچاره ان نمشاه خیلی بفکر و اندیشه انداخته قهر و غضب شاترامی افزود . اما آباتروس بر قطعه افریقا بچنان آهسته گئی حرکت میکند که گویا زیقه طمه بر آمدن نمیخواهد .

قریب ظهر بود که آباتروس بر اراضی (داهومی) واصل شد . معلومست که قرات (داهومی) بزرگترین اقسام افریقای غربی را تشکیل میدهد . هفتصد هشتصد هزار نفوس را مالک ، و یک حکومت مستقله در حال وحشت مخصوصه خود دارند و با حکومت (آشانتی) که همسایه اوست قوت محاربه کردن ندارد .

اگر چه حکومت قراتنی (داهومی) خیلی بزرگ یک حکومتی نیست اما از سبب ظلمها و خونریزیهائیکه در سال یکبار در یک جشن مخصوص خود اجرا میکنند بسیار شهرت و اهمیت حاصل کرده و در وقت تخت نشینی قوال ، قصائی که در قتل اسیران اجرا میکنند خیلی نفرت آور یک

حکومتی شمرده میشود . حتی اگر يك مهبان اجنبی ، و یا يك شخص معتبری از مردمان مملکت به نزد قردال بیاید از لوازمات تراکت مهبانوازی یکی اینست که در نزد آن مهبان ده یا نوزده عدد کلاه انسان را همانند بریده و نقدیم میکنند . و این قصائی را [منغان] نام و زویر عدالت قردال اجرا میدنماید . هنگامیکه آلباتروس به داهومی تقرب نمود حاضری تخت نشینتی قردال اجرا میگردد که بجای قردال (باهادو) که در آن روزها مرده بود بر حکومت می نشست . مهندس زو و پور این حاضری رسم تخت نشینتی قردال داهومی را از زیر نظر دقت دور نگرفت . و این تماشای اخواست که به آلباتروس سیان نشان بدهد .

بسیاری از جمعیتهای مردمان اراضی داهومی جوق جوق بسوی مقر اداره قردالی داهومی که قصبه (آیومی) میباشد پیش می آمدند . این مردمان بر راههای منظمی که در میان جنگلهای خرمای ، و جوز هندی ، و کپله زارها کشاده شده بود پیش می آمدند . بوهای خوشی که از درختان نارنج و پورتقال و لیمون میروماد تا بماغهای آلباتروس سیان میامد ، و بهزاران مرغ غن و نگارنگ بر شاخهای درختان میپرد آلبا تروس چون بر سر جنگلهای فتار داشت از طرف داهومیان دیده نمیشد . ساعت یازده بود که شهر (آیومی) پدیدار گردید . مردمان آنده اطراف در میدان بسیار فراخی که در پشتگاه آقاگناه قردال و جود بود جمع

می آمدند. در پیش روی سرای قرالی يك صفت بزرگی موجود بود که سر
 آن از شاخهای درخت خرما و کله و امثال آن يك چپري زده شده بود.
 در یکی از حویلهای سرای قرالی که بر اقسام مختلف تقسیم شده بقدر چار
 هزار جنك آورصف بسته ایستاده بودند که این جنك اوران همه زن
 بودند و بعضی ازین زنان پیراهنهای آبی و رنگهای سرخ بر کمر بسته بودند،
 و کانهای بزرگ بزرگ چوب بانس برشانه، و ترکشهای پر تیر بر کمر
 داشتند، و بعضی بکس آن پوشاك پوشیده و با تفنگها و قراینهای چقماقی
 مسلح بودند. و يك قسمی از اینها پیراهنهای سفید و رنگهای رك خرما
 پوشیده و با حربه ها و کارد های کوتاه مسلح بودند. و بر سرهای خود
 شان دود و شاخ گاوهای دشتی خالانیده بودند. يك قسمی از جنك اوران
 دختران نوبالنی بودند که تفری طوچی شمرده میشدند که سرالاسرخ پوشیده
 بودند و يك کاردی بر کمر و سینه های طوپ را برشانه گرفته بودند.
 برین جنك اوران يك پنج شش هزار عسکر مرید برهنه که تنها از بر
 گهای درختان يك لنك تا برانوار کمر آویخته بودند علاوه بکنید که ار
 دوی داهومی در پیش نظر شما جلوه بکنند.

کوچه ها و خانه های شهر (ابومی) اسر و زراسر خالی بود همه سر
 دمان شهر در همین میدان فراخ قرالی جمع آمده بودند که همه جمع آمد
 گان شهر و اطراف بقدر پنجاه شخص هزار آدم بودند. اینست که درین

میدان رسم نشتن قرال نوا اجرا میشد، و هزارها اسیری که در محاربه آخری گرفته شده بودند و دستها و پاهاى شان بسته در يك طرف صفت قرالى مانند كوسفندان قربانى افتاده بودند، در میان اهالى انداخته شده بشرف این روز مبارك بقتل میرسیدند.

هنكا ميكه آلبا تروس بر سر این میدان رسید از وقت ظهر دوساعت گذشته بود. آلبا تروس از میان ابرهاى كه او را از نظر مردمان داهو مى پنهان داشته بود به فرو آمدن آغاز نهاد.

این قرالى كه نو بر تخت میخواد ننشیند (بونادى) نام يك آدم بیست و پنجساله است كه در زیر يك سابیانى كه از شاخها و برگها ساخته شده نشسته بود. در پیش روی صفت قرالى پنجاه نفر موزيك نواز و حشى موجود بودند كه با يك كنوع آلات بى آهنگى كه از بوغهاى كیج دندان فیل و نى هاى چوب بانس، و دهلها و د طبها مركب بود نغمه هاى كریه الصوتى میراوردند. گاه گاه شكهاى طوب و تفنك نیز اجرا میشد و با صداهاى آن ها آوازهاى حیوان مانند هزارها و حشى نیز بلند شده يك شهادت دهشتناكى بعمل میآورد. در يكطرف میدان گروه اسیرانى كه بشرف روح قرال مرده تلف مى شدند افتاده بودند. قرال مرده در وقت جلوس خود سه هزار كله بریده بود كه این قرال نو نیز همین قدر كله بریدن مجبور بود.

بقدر يك ساعت نطقها خوانده شد، فریادها، فغانها غرلسرانشها اجرا

کردید . بعد از آن رقص آغاز نهاد . همه تفریحهای عسکر زنی بر قصص اشتراک
ورزیدند .

نهایت زمان خونریزی رسید . و رو بر که به این عادت گریه این مرد
مان و حشمتی بیدین واقف بود کرد . اسرار از نظر دقت دور نمیداشت .
ماه و رعدیه قرال جناب (مینغان) بیک عظمت و غروری در پیش
روی قرال ایستاده بود ، و تیغ کوتاه بسیار تیز بیک دست داشت محروکت
میاورد . اما چون درین روز مرید میشو کله میشوند بسیار است بقدر
دو سه صد جلاد های بسیار ماهر نیز در عقب مینغان تابعهای خونفشان
آماده کله برانی بودند .

و حشمتها ، دفعه صداهای (فرور درر) آلب تروس را که از روی
میدان بقدر دوصد و ترو بلند تر فرو آمده بود شنیده سرهای خود را
بلند کردند ، و هیئت غریبه جانور هوایی را دیده گمان کردند که یک
دیست که برای تقدیس و مبارکبادی قرال نو آمده است .

از هر طرف سجده ها . و سلامها . و وضعیتهای احترام گرفته شد .
درین اثنا کلاه یکی از اسیران بشه شیر منغان پرید و دیگر جلادان نیز خوا
ستند که بکار آغاز کنند که دفعه از بالا یک کله تفنگی آمده بر جگر منغان
پر خورد ، و هاندم جان تسلیم نمود رو بر گرفت :

— آفرین توم ! خوب نشان گرفتی !

— بلی ! گاه همچنین نشانهای نافع گرفته میتوانم !

درین اثنا میان انبوه خلایق يك شور و ماموری برپا شد و زرادانستند كه جانور هوایی برای تقدیس و مبارکبادی فی بلكه برای هجوم آمده است ، و چون جسد بیروح منغان را بر زمین افتاده دیدند صداهاى حدت و غضب شان بلند گردیده به تفنك زدن و تیر انداختن آغاز نمودند .

پرو دانت و فیل ابوانس اگر چه يك حس عداوتكارانه در حق روبرو میرو را بیند و لی به این فکر انسابیتكارانه اواز اشتراك و رزیدن خود دارى نتوانستند ، و گفتند :

— بلی ، بلی ! بسیار خوب گردید . همه حال اسیران را برهانیم !

دوبور — بلی فكر منم همینست !

همه نفری سفینه مسلح شده بر سطح سفینه برآمدند . و دو تفنك سریع آتش بدست و دو نفر سیاح نیز دادند و همه به آتش كردن آغاز نهادند . حتى طوب كوكبك سفینه را نیز از بالا پایان میل داده يكچند گله انداختند . و حشیان نیز از گله اندازی خود دارى نمیکردند ، و لی اكثر شان به خوف عظیمی افتاده فرار میکردند .

اسیران ازین معاونت ناگهانی بحیرت افتاده باز كردن دستها و پاهای مهدیكر خود شتاب میورزیدند . جنك آوران از گله اندازی روگردان نمیشدند . حتى يك كه بر پروانه آلباتروس خورد ، پروانه را بشكافت .

نوم تورز بنفصب آمده به مخزن جبه خانه فرو آمد و بقدرده دوازده دینار میت را گرفته بالا برآمد. و بمجریدیک یکچنددانه آزار و وحشیان بر تاب نمود، و آنها بشدت در میان شان کفیده موجب تلفیات زیادی گردید تاب و توانایی مقابله برای شان باقی نمانده بسرعت فرار کردند. اسیران نیز هائی یافتند و کسی در پی آنها طبعا افتاده نتوانستند.

اینست که رو بوز به اینصورت فایده و منفعت آلتا تروس خود را در نظر پرو دانت و فیل ایوانس اثبات نموده که برای ایگونه کارهای انسانیتکارانه چقدر نافع و مفید است.

بعد از آن آلتا تروس مستر یحانه به جو هوا صعود نمود و بسرعت تمام از خاک قطعه افر بکار آمده بر بحر محیط اطلسی به هوایمائی آغاز نهاد.

باب سیزدهم

پرو دانت و فیل ایوانس بی آنکه بسر چر خشی در بانی گرفتار شوند از بحر محیط چسان میگذرند؟

چیزیکه دور فقیق از آن میترسیدند بسر شان آمد. بلی، آلتا تروس بر بحر محیط برآمد. آیا آلتا تروس بکجا می رود؟ در صاحبان سفینه اصلا اثر خوف و هراس پیدا نیست! برو بجز در پیش آنها یکسانست هر کس در کمره ها خوابهای خوش خود را میکنند، و هیچگاه خوابهای ترسناک

هم نمی بینند .

امایین سیاحت البته در يك جایی نهایت خواهد یافت زیرا که يك آرام
گاهی نداشته باشد برای بکار داشتن سفینه خود مواد لازم را از کجا بداند
رك خواهد کرد ؟ و اینهم طبیعت است که آن آرامگاه در جو هوایی بلکه
در روی زمین باشد .

خوب ! مادام که اینچنین آرامگاه ضروری دیده میشود آیا آن آرام
گاه در کجا خواهد بود ؟

اینست که پرودانت وفیل ایوانس متصل با خود این سوالها را می کنند .
ولی والسف که جواب دهنده نمی باشد ! پس فکر کنیم که اینگونه هماها
این دو امر یکا ئی آتشین مزاج مارا چه درجه قهر و غضب می آورد ؟ آیه
اگر به بعضی تشبیهات مجنونانه اقدام ورزند حق ندارند ؟

هرچه که هست ، حالا این ملاحظاتی را گذاشته به بینم که سفینه در چه
عالمست ؟ سفینه در دوازدهم ماه تموز بر بحر محیط اطلسی بکمال عظمت پو
یان بود . روز دیگر که شمس تابان از نقطه التصاق بحر و سما طلوع کرد به
وجودیکه بسبب بلندی آلتا روس دایره رؤیت خیلی واسع بود باز هم هیچ
خشکی از هیچطرف معلوم نمیشد .

فریقولن بچاره از کمره خود بیرون برآمده چون بحر ذخار را در زیر
پای خود دید بی آنکه از بیم آویخته شدن دهن خود را بکشیاید لرزان

لوزان و ایس بکمره خود بخزد!

سطح بحر ها بشک بر کره زمینست سه صد و هفتاد و چار لیون و نجاه و هفت هزار و نهصد و دو زاده متر مربع میباشد، که بحر محیط اطلسی بقدر یک ربع این سطح را استیلا کرده است، و ازین یک بزرگی و وسعت این بحر را قیاس باید کرد.

درین جهت کره ارض که بین المدارین گفته میشود همیشه اوقات یک جریان هواموجود است که از صحرائ کیرا فریقا بسوی خلیج (مکسیقا) متمایلاً در جریان دائمی میباشد. این جریان هوا کاهی از طرف غرب بسوی شرق، و کاهی از طرف شرق بسوی غرب در تمام مدت تابستانی دوام میورزد. آلبا تروس بسرعت متوسط که بازمم از سرعت هررقم و اوورهایتر تر است هوایسانی مینمود.

در سیزدهم ماه تموز از خط استوا مرور نمود، و این مسئله از طرف رو یور به سیاحان خبر داده شد. رودانت از گذشتن خود از نصف کره شمالی به نصف کره جنوبی خیلی قهر و غضب افتاد.

همه سفاین حریبه، و تجاریه و قشکه از خط استوای گذرند بعضی مراسم جشن و سروری اجرا میکنند که آلبا تروس این مراسم را با اجرا نکرد. تنها فرانسوا تا با یک کاسه آب سرد را ببحر بگردن فریقولن و ریخت که فناهای بجزیره را کنید. ولی بدو وض آن یکچند قدح شراب

اعلای (رین) به او نشانید که فریقون ازین مراسم گذشتن خط استوا
خیلی ممنون شد .

در یازدهم ماه تموز بوقت صبح آلباروس از مابین جزیره های (آسا
فسیون) ، و (سنت هلن) سرور نمود و مجزیره سنت هلن زیاده تر قریب
نموده کوههای بلند سبز و خرم آنرا تماشا کرد .

اگر سفینه مهندس روبرو در آن زمانی که ناپولیون بوناپارت درین جزیره
محبوس بود موجود میبود ، بر خلاف همه تدابیر احتیاط طبعی که محافظ
جزیره (هود سون لودو) در باب نگهداشتن ناپولیون بوناپارت در جزیره
سنت هلن بکار میبرد رهایی دادن او خیلی آسان میگردید .

در شانزدهم و هفدهم ماه تموز در زمان غروب شمس جهان آرا خیلی عجیب
یکمنظره بدیمه طبیعی مشاهده گردید که اگر در نزدیکهای قطب جنوبی
میبودند چنان گمان میشد که فجر شمالی یا نقطه قطب خواهد بود ؛ چونکه
دروقتی که آفتاب غروب میکرد ضیایهای بسیار رنگارنگی از افق پیدا
کردید که بفجر شمالی خیلی مشابهت داشت .

و غیر ازین بسی مناظر طبیعی دیگر نیز گاهی ظهور میکرد که انسان
در پیش بدایع آن حیران میماند . در شب هجدهم ماه در حالتیکه قز هنوز
حال بدیست خود را کم نکرده بود آنچنان يك هاله جسم قوس قزحی
پدیدار کرده بود که انسانرا حیرت میداد .

آیا این بدایع طبیعی علامت يك طوفان مدهشی نخواهد بود ؟ بواقعی که همچنین هم شد . در دز ياك شورش بسیار مدهشی بر پا بود . در مجد هم تموز از مدار جدی مرور آلتا روس بوقوع آمد . روز دیگر يك بدیعه غریب دیگر بظهور آمد که کشتیبانان دریایی ازان خیلی میترسند .

در سطح دز یا خیلی مواجهای شعله داری بکمال سرعت بر همدیگر میغلطید که سرعت آن هادر ساعتی زیاد از شصت میل میدید . و جها خیلی خطهای ضیادار در ازی عمیدان میا ورد . چون شب هم بود ضیای شدید مواجها تابه آلتا روس مهربرسید .

سبب یگانه این بدیعه که در سطح دز یا مشا هده میشد الکتریک بود .
چون نکه در هوا نیز الکتریک خیلی شخی پیدا کرده بود . هرگاه کشتی و واپوری در یخوجهای الکتریک دار گرفتاری آمد از غرق شان هیچ باقی نماند . اما آلتا روس از یخوجها هیچ پروا نداشت .

درین انذاریه عرض چهل و هفتم را سرور کرد . روز ها درین جاها از هفت هشت ساعت زیاد تر دراز نمیشد . بعد از وقت ظهر یک ساعت آلتا روس برای پیدا کردن يك خط موافق برای حرکت خود بقدر صد قدم بلند تر از سطح آب فرو آمده بود که ناگهان در میان دایره دوران يك (خرطوم) دریایی گرفتار آمد .

چنانچه معلوم ارباب طبیعت شنا سناست که خرطوم يك حادثه بسیار

مدهش طبعیت است که عبارت از يك كرو باد ابرو آب بحر است که با هم دیگر
 تاب خورده و آب بحر بدوران بسیار شدیدی از طرف ابرها بالا کشیده
 میشود کشتیهاییکه بحر طوم گرفتار آیند هائی یافتن شان خیلی دشوار
 است . در بنوقت بقدریست عدد خرطومهای ابرهای سیاه بسوی سطح
 بحر دراز شده آب های بحر ابشست خارق العاده مانند شعله جواله بدور
 آورده بکشش فوق العاده بالا میکشید که آلباتروس در میان آن گرفتار
 آمده بود . اما هزار شکر که حرکت دوریه خرطومها بعکس حرکت دو
 دیه پرنده های عمودی آلباتروس بود . و گرنه پرنده ها از حرکت
 مانده سفینه طیار معطل و بیگار مانده غوطه خوار گرداب ادبار میگردد .
 مهندس زرنگی و مدحش تهلک را درك نمود . زیرا پرنده ها تاثير
 نمیکرد ، و آلباتروس از خرطوم رهائی نمی یافت طایفه ها از شدت
 دوران خود داری نمیتوانستند و هزار زحمت خودشان را به کتاره ها محکم
 گرفته بودند .

مهندس فریاد بر او رد که :

— برادران ! صبری و اعتدال دم بکار است .

براستی که این دو چیز خیلی ضرور بود . فیل ایوانس و پرو دانت حلقه
 های دروازه ها را محکم گرفته کم مانده بود که از سر چرخانی دوران خرطوم
 میپوش شده بد زیا افتاده از دغدغه عالم زندگانی آلباتروس وارهند !

تنها توم تور بر دلاور بنا بر اشارت مهندس از يك چيزی بدیگر چيز چنك زده خود را تازه نزدیک طوب سفینه رسانیده بتوانست .

بلی چاره یگانه رهایی یافتن از خرطوم طوب زد نیست توم تور بر سرعت تمام کار توم رادر طوب بینداخت، و آتش داد هاندم خرطومها از اهتزازات هوا شده که از صدای طوب پیش آمده بود و بران کردند، و ابرهايشکه خرطومها را تشکیل داده بودند به آب نخویل یافته مانند آبها شیکه از ناوه بریزد ریختن گرفت .

آلاتر وس بمجر درهایی یافتن از خرطوم یکچند صدمه تر و بلند کردیده

مهندس بر سید که :

— ایادز سفینه شکست و ریختی بهمر سیده خواهد بود ؟

توم — فی ، اما آنچنان يك صدمه بدی بود که اگر دیگر بار پیش شود

خیلی بد خواهد بود !

براستی که این واقعه خرطوم خیلی مدهش صدمه بود که اگر صلابت و متانت فوق العاده آلاتر وس نیامد دیار میگردید . و اثری از آن پیدا نمیشد . سیاحت روی بحر محیط به اینگونه خارقه های طبیعی ضرور مینمود . روزها هم روز بروز در کوه تاهی بود . و اینروز و روز سرمدی پیدا میکرد . پرودانت وفیل ایوانس نیز روز بروز به تنگ شده میرفتند . مهندس را نیز خیلی کم دیده میتوانستند . زیرا مهندس اکثر اوقات خود را در کمره

خود به تعیین خط حرکت آلات و سربس آورد. و بر روی خریطه گذرگاه های خود را اشارت میکرد، و تجولاتی را که بار و مترو و مترو و دیگر آلات رصیده هوائیه دهمدم نشان میداد آنها را ایگان قید و ثبت مینمود. و هر گونه وقوع عاتیکه در اثنای سیر و سیاحت سفینه بوقوع می آمد در دفتر سیاحتنامه خود بقدیمی آورد.

سیاحان ما را بر سطح سفینه بر کنار کتاره تکیه زده و گوشها و پوزهای خود شان را از خشک با گوش بجهای مخصوصی که در کمرشان برای روزهای سرما آماده شده بود بخوبی بپچانیده تمام مشغول میبودند، و بنظرهای متعجسسانه خود شان خشک را می پالیدند.

از یکطرف فریقولن را مأمور کرده بودند که در باب که بودن روبرو، و یکجا رفتن آن از آشیز باشی معلومات و حوادث گرفته خبر بیاورد. حالا نکه مانند موسیو فرانسوا تا یاز یک فرانسیس سنگین مغز، بمانند فریقولن بوج مغز چسان معلومات صحیح و درست خواهد داد؟

وقتیکه فریقولن از و میرسید، اوگاه روبرو را رئیس سابق جمهوری امریکا، وگاه یکی از جزایرهای ژاپونیا، وگاه یکی از نوایهای هندستان، وگاه یکی از خانهای ترکستان برقم میداد و چون از جای رفتن آن سوال میکرد میگفت:

-- افندی ما بکره فقره میرود. اگر در اینجا قابل سکونت یکجایی بیابد

ساکن میشود! خوب چه میگوینی فریقولن! آیاتو هم بامای آبی؟
فریقولن اینسخن را راست دانسته بشدت گفت:

— نی نی، از برای خدا من میروم!

نایاز — چرا؟ چرا؟ ترا در اینجا یکدختری از ساکنه های قریه عروسی

میکنیم، چه میشود، در اینجا یک عرق اسود باز میکنید!

فریقولن چون اینگونه حوادث را برای افندی خود میآورد و پرو دانت
میدانست که در حق روبرو چیزی نخواهد آوخت. و از آنرو فکر انتقام
را زیاده تر قوت میداد. حتی بکروزی بر فیک خود گفت:

— حالا قانع شدیدی که فرار کردن ازین سفینه منحصوسه ممکن نیست؟

فیل — بلی، پرو دانت! هیچ ممکن نیست.

برو — اما انسان را بار حیات خود مالا کست، آن حیات چون به اسارت
بگذرد فدا کردن آن لازمست!

— بسیار درست میگوید! اگر فدای جان کردن لازم باشد هیچ درنگ

نباید کرد.

— بلی برادر هیچ درنگ لازم نیست! آلبا تروس قریبست که بحر
محیط اطلسی را طی نماید. آیا بعد از آن باز بجز محیط کبیر خواهد برآمد یا
بسوی قطب جنوبی رهسپار خواهد شد؟ و االحاصل همه عمر خود را در
جو هوا خواهد گذرانید که اینچنین زندگانی بدر دمانم خورده. لهذا انتقام

باید گرفت سفینه را با سفینه نشینان آن محو و هلاک باید کرد!

— های های! خود را نیز باید با آنها هلاک کرد، و عالم را از خیر فها

و هائی باید داد!

اینست که ایندو رفیق از قهر بسیار به اسندر چه هار سیده اند که برای انتقام بمحو کردن وجود خود نیز ایستاده اند! تصور محو ساختن آلبا تروس را نیز چندان مشکل نمی بینند، چونکه تنها بیک تقریبی خود را به مخزن جبهه خانه رسانیدن، و یکدو دینامیتی بدست آوردن برای این کار کافی دیده میشود!

اما هزار شکر که فریقولن از این تصور آگاه نیست، و گرنه هیچ شبهه نیست که افندی خود را بدست بدهد!

در بیست و سوم ماه تموز از طرف غرب جنوبی زمین پدیدار گردید.
این خشکه آبنای (ماجلان) بود که نقطه منتهای امریکای جنوبی است.
در نیمه سوم در بنظر فها که بیشتر از پنج ماهمین در جبهه عرضت شب آبه مجده ساعت نهمند. میشود. حرارت نیز از صفر شش درجه فرو میآید. اگر ششماه پیشتر میبود در نیسر زمینها روزها بقدر شازده هفده ساعت دراز میشد. زمینها نیز سبز و خرم بنظر میآمد.

امروز در اثنای غروب شمس يك آلاب بسیار لطیفی که بایشه ها محاط بود در گذرگاه آلبا تروس تصادف نمود. که بصداهای هزار مرغان هر قدر

بررو و اطراف آن در پرواز بودند البتة چرخهای الکتریک خود را روشن نمود. هزاران مرغان خوش گوشت آبی بر سطح سفینه خود را انداختند که به اینصورت شکار بسیاری بچنگ آلبا تروسیان افتاده تا آنکه مدت مدیدی برای طعامهای رنگارنگ بدست فرانسوا ناپاژ آشینز باشی کار پیدا شد.

بعد از آنکه آبنای مازلان و آبنای (باکر) را مرور نمود آلبا تروس بجهت جنوب به پیش رفتن آغاز نهاد. بعد ها جزیره (تاوارن) را گذر کرد. و الحاصل بعد از آنکه از ساحل داهومی تابه اینجا هفت هزار و پنجصد کیلومتر و مسافه را طی نمود و همه جزایر مازلان را به پیچود، دماغه مشهور (هورن) را نیز گذشته بکسر بسوی جنوب هوا پایی آغاز نهاد!

باب چاردهم

مهندس روبرو باز در کجایک کاخیر اندیشه اجرا مینماید؟

فردا که بیست و چارم تموز بود از دایره نجبا و چارم عرض آلبا تروس خیلی پیش رفته بود که این دایره در نصف کره شمالی مقابل دایره ایست که از (ادیمبورخ) که در (اسقوجیا) واقعست گذشته است. بیست و چارم تموز در نصف کره شمالی بیست و چارم کانون تاینست در نصف کره جنوبی. لهنداتر و مودت و دایمادر جبهه حرارت را از صفر باینتر نشان میداد.

روبوور مجبور بود که کمره های سفینه را به الکتریک گرم نماید . و چون سفینه دایمالسوی جنوب پیش برود رفته رفته هوا هم گداخته می شود و روشنایی کثیر شده تاریکی بیشتر می شود .

در سفینه لباسهای زمستانی که برای سیاحت قطب بکار آید از اقسام بسیار اعلام وجود بود که هر دو رفیق خود را خوب پوشانیده هر روز بر سطح سفینه می راندند ، و در باب چاره فرار ، و وسایط اخذ انتقام را می پنداشتند .

آمدیم بر روبوور . بعد از گفتگو شیکه در طوبیو ققو بارو و دانت کرده خیلی کم با آنها دید و ادید می کنند ، و هیچ مکالمه با آنها در و بدل نمی کنند . دایمالسوی تورنر مکالمه های دور و دراز را می کند یک چند بار بارو و تورنر بدقت تمام ماینه کردند . و از وضع شان چنان معلوم میشد که بعضی علایم های نور را جستجو می کنند . دیگر آنکه دفتر اجزا و مساله های لازمه ماشین . و خوراک طایفه ها و لوازمات داخلیه سفینه را تنظیم میدهند . در سؤقت در زیر آلتا ترانس بحر بسیار جسیمیکه در مابین آسیا و امریکا واقعست موجود میباشد . آلتا ترانس بکجامی رود ؟ از طرز رفتارشان چنان معلوم میشود که بطرف قطب جنوبی رهسپار است ! آیا در نیمه زمستان ، و ظلمتهای شبهای بی پایان سیاحت قطب چه ضرورت دارد ؟ حال آنکه از بعضی کارهاییکه روبوور و تورنر در سفینه می بینند چنان

معلوم میشود که بفکر بازگشتن افتاده باشند !

امروز در حالتیکه میزان الیو از بسیار مدتی بلند بود و دوفت سقوط نمود که اکنون سقوط بار و متروا اگر چه برای سفاین بحر به خیلی اندیشه آور و تهلکه کستر يك مسئله است ، اما آلباتروس هیچ پروا ندارد ! از برای این سقوط بار و مترو بر سطح بحر محیط علامت طوفان بسیار مهندسین نشان میدهد . ولی ماشین طیار و بور چه باک دارد !

از وقت ظهور یک ساعت گذشته بود که تو مترو به مهندس تقرب کرده گفت :

— مستر و بور ، درین طرف افق بر سطح بحر به بیند يك نقطه سیاهی

معلوم میشود ! آیا چه خواهد بود ؟

رو بور دور بین خود را آنطرف دور داده به تدقیق آغاز نهاد ، پرو دانت ،

و فیل ابوانس که بر طرف سر سفینه بودند نیز بهمان طرف میدیدند .

رو بور گفت :

— آن نقطه يك قایق است ! حتی در میان آن آدم نیز هست !

نوم — مطلق قضا کرده خواهد بود .

رو بور — بلی ، از وضع شان همچنین میناید که قضا کرده باشند بلکه از

کر سنجی و نشنه کی بحال تلف رسیده باشند .

نوم — آلباتروس ما چرا معاویت شان ننشاند ؟

رو بور هاندم به ماکینست اشارت کرد . سفینه طیاره آهسته آهسته

بسقوط آغاز نهاد . و چون بقدر صدمت و بر سطح بحر نزدیک شد یکسو

بسوی قایق که دیده شده بود روان گردید .

و قتی که آلتروس نزدیک شد ، آلتا و سیان دیدند که در قایق پنج نفر

بودند ، و غیر متحرک افتاده بودند ، یا آنکه هلاک شده بودند ، یا آنکه

از مانده کی و کرسنگی بهوش افتاده اند .

آلتا و روس چون بر سر قایق نزدیک شد فرو تر آمد . و سفینه نیز

قایق را بخوبی مشاهده کرد . بر طرف دنبال قایق نام و عنوان سفینه که

این قایق به آن منسوبست نوشته شده بود . چون بدقت نظر کردند دیدند

که اسم سفینه (ژانه ت) و از کشتیهای بندر گاه (نانت) فرانسه است .

اینهمه معلوم گردید که قضا از کان بچاره فرانسوی میباشند . و بموتور

بصدای بلند :

-- هی !

گفته بر آنها آواز داد . در قایق نشینان هیچ حرکتی پیدا نشد و بپرسیدند :

-- بلکه نشینند ! تفنگ بپندازید .

تفنگ زدند . صدای تفنگ یکمدهتی بر سطح دریا عکس انداز گردید .

بصدای تفنگ ، یکی از قایق نشینان که از ضعف مانند تشریحی شده بود

بکمال زحمت سر خود را بالا کرده انظار بهوشانه خود را به اطراف عطف

نمود . و بموتور باز :

— هی !

گفته بانك زد !

قضازدهٔ بچاره چون سر خود را بالا کرد الباتر و سر را بر سر خود مدام
 هده کرده در اول امر به خوف و دهشت افتاد . روبرو بزبان فرانسوی گفت :
 — مترسید ، برای امداد شما آمده ایم . بگوئید که کیستید و چه حال
 بر شما پیش آمده ؟

— طایفه های کشتی سه دیر که (ژانته) میباشیم که خود من کپتان
 دوم آن میباشم . سفینه ما غرق شد ، مانبح نفر خود را با این قایق رهایی
 دادیم . باتر و در و ز است که در میان موجها غلطانیم . نه خوراک و نه نوشیدنی
 داریم . نزدیک بهلاکت میباشیم !

درین اثنا چهار قضازدهٔ دیگر نیز آهسته آهسته به امید نجات حیات
 یافته از جای خود بر میخواستند . آنقدر ضعیف و پیرنگ بودند که از اموات
 فرق نداشتند . دستهای خود شانرا بیکو نوبیدانه بالا بر آورده
 بنابر اشارت روبرو بیک کوزهٔ چرمینی را از آب پر کرده و بیک ریسمانی
 بسته به قایق آویختند . بچاره ها بیک هول و تلاشی که جگر انسان را پاره
 یازد . مگر به کوزه چسبیده و آبرانشیده :

— نان ! نان !

گفته فریاد بر آورده اند . هاندم در میان یک سبد نان و گوشت ، و يك

شیشه شراب، و یکقدری قهوه و شیرینی آویختند احوال قضاز دکال بخاره شایان مرحت بود! بچنان تهالك و انهماکی برسید هجوم بردند، و خور درند و نوشیدند که مجسمه بچه دادن حیات و ممات را در نظر آلبا تر و سیان جلوه کر ساختند.

بعد از آنکه یکقدری جان کر قند بر سیدند که:

-- در کجا هستیم؟

-- از سو اخل شیلی و جزایر شوناس بچاه میل دور تر هستید!

-- تشکر میکنیم، اما این بچاه میل مسافه را ما چسان طی خواهیم توانست؟ باد هم نیست، باد بان مامهم پاره پاره شده، قوت پر کنشی هم نداریم! ...

-- ما شمار را کشیده میبریم!

-- شما کیستید؟

-- ما مردم ایم که برای رهایی دادن شهبان آمده و به این واسطه خود را

بمختیار میسازیم!

قایق نشینان بچازه بر دیگر سوار جسارت نتوانستند چونکه بگر داب حیرت فرورفتند که آیا بچه گونه حال است؟ بنا بر اشارت، مهندس روبرو بطول صد قدم یک ریسمانی به قایق انداختند. قایق نشینان ریسمان را به قایق خود به بستند. آلبا تر و سیان یکسر بسوی شرق حرکت نمود و قایق

واکشیده ببرد .

ساعت ده بود که خشک بیدار گردید . یعنی چراغهای دوار ساحل
مشاهده شد . بعد از آنکه آلتا تروس قضا از دکان بچاره راتامد خل جزایر
شانوس ببرد نوم تور نر آواز داد که :

— ریسما نر ا باز کنید !

قضا از دکان بچاره عرض تشکرات بسیاری کرده ر ریسما نر ا باز کردند ،
و این واقعه را یک خارقه آسمانی پنداشتند . آلتا تروس نیز پس برایشه که
داشت دوام ورزید .

برودانت و فیل ایوانس با وجودیکه در حق آلتا تروس ورور بور عداوت
بسیار شدیدی میورور انیدند باز هم در نیمشله به اعتراف کردن مجبور
شدند که اینکه نه کارهای انسانی تکارانه را بجز آلتا تروس دکر بالو نهالجر
کرده نمیتواند .

در محرو هو الحظه بلحظه علایم طوفان بسیار شدیدی پدیدار میگردد .
از علامتهایکه بارو مترونشان میداد هیچ شبهه نماند که يك طوفان بسیار
مهلك و مدهشی ظهور یابد . از نصف شب یکساعت گذشته بود که باد
دهشت بنیاد بکمال شدت و قوت وزیدن گرفت . ماشین طیار مهندس رو
بور بکمال زحمت بر روی باد راه می پچود ، و در ساعتی پنج شش میل قطع
مسافه میتوانست . ولی پیشتر از آن ره پیمایی خارج دایره احتیاط بود .

طوفان رفته رفته شدت میکرد، و بخوبی معلوم شد که (قاصرغنه) نام طوفان گردباد است که گاه‌گاهی ظهور میکند، و در بروجر خرابیهای بزرگی میرساند. این قاصرغنه‌های این گردبادها را در بحر محیط اطلسی (هوارقان)، و در بحر چین آنرا (طایفون)، و در صحرای کبیر (سیمون) مینامند که مالک حرکت دوریه دائمی و مدهش يك طوفان است.

روبوور به احوال این گردباد مدهش بخوبی واقف است لهذا بر طبقات بسیار بلند هوا برآمده خود را از تهلكه محفوظ میتواند. و هم میبایست که بجای این کار را اجر آبکند. چرا که هیچ وقت باقی نمانده. چرا که با شدت خود را لحظه بلخظه می افزاید، و گردباد مذکور یکسر بسوی قطب جنوبی دور کرده میرود که اگر یکبار آلتروس بدایره دور آن بیفتند حکما باید که خواه ناخواه بقطب جنوبی برود، آنهم بشرطیکه سالم بماند. اینست که روبوور این مسئله هار اندیشیده توم توز را امر صعود عطا نمود. آلتروس پروانه‌های افقی خود را بشدت هر چه تمامتر بدور آورده مائلا صعود نمود. اما هنوز بقد: دو صد متر بالا نشده بود که دفعته توقف نمود. و این توقف اواز آن بود که به جریان بسیار شدت ناك بر فشار هوا که از بالا یکسر بپایان میامد مقابله نتوانست. یعنی نقطه استناد نیافته بتوقف مجبور گردید.

و ابوور هاشک که در نهرهای شدید الجریان میروند بسببی که آنها از میان

چرخهای پروانه‌های آن بشدت وسرعت در میگذرد. و برای دور پروانه فقط استناد پیدا نمیشود چرخ از کار افتاده پس پس می‌رود، اینست که آلبا تروس نیز درینوقت همین حال افتاده است.

اما در فوبور باز هم مغلوب شدرا بر خود کوارانه پسندید. و هفتاد و چار قطعه پروانه‌های عمودی خود را یکبارگی قوت آخرین را عطا نمود اما و اسفا که به این کرد باد شدید یک درختان را از ریشه می‌بارد، و دیوارها را ازین می‌غلطاند، و ایورهار از بندر به ساحل می‌اندازد ماشین بر قوت آلبا تروس تاب آور مقاومت نکر دیده خواه ناخواه تابع جریان باد گردید. و دانست که بستی که خواهش خود اوست رفته نمیتواند. لهذا قوت پروانه‌هار ابتر فیکه جریان دور به باد در حرکت بود دور داده از مقابله و مجادله فارغ گردید قوت تورر و روبرو به اشارت با هم سخن میگفتند. و همه مهارت و کار دانی خود شان را در باب اداره سکان آلبا تروس صرف میکردند.

حال خیلی دهنشنگ بود، ادنا غفلت موجب هلاکت میگردد از همه بدتر که باد ظلم بنیاد بسرعت خارق العاده سفینه را بسوی قطب جنوب همیراند. حالا نکه سمت قطب جنوبی در نیمه‌وسم عبارت از يك انجماد و ظلمت است و روبرو هیچ آرزوی رفتن آن جهت را در نیمه‌وسم ندارد. در ماه تموز، در یخبخت کره ارض شهباقدر نوزده و نیم ساعت در آن میشود. کره شمس که از حرارت و ضیاع ورم است يك کمی بر افق پدیدار

شده بازغایب میشود، امداد نفس نقطه قطب شب یکصد و هفتاد و نه روز تمام دوام میورزد. حالا نکه از روش جال چنان معلوم میشود که آلبا تروس همه حال در ورطه این ظلمت و انجماد دائمی بیفتد.

در میان این تهلکه هامهندس بکمال اعتدال دم امر هامیدهد. طایفه هاینز مانند اجسام یکدیگر و روحشان مهندس باشد به او امر او اطاعت میکردند. شدت طوفان نیز درین انباده چه رسیده بود که مهندس به کم کردن حرکات دور به پروانه های آلبا تروس مجبور گردید زیرا اگر چنین نمیکرد هم بیم شکستن پروانه هابود، و هم استعمال کردن سکان محال میشد.

تمام روز طوفان باد دوام ورزید. دایره عرض هفتاد و پنج و اسراسر دور نمود. هر چه که بقطب نزدیکتر شده میرفت ظلمت نیز بیشتر شده میرفت. رفته رفته مجز در خشنده کی سیارات، و قمر که هیچ روشنی پدیدار نماند که بسبب هلال بودن قمر اینسر زمینهای قطبیه را چنانچه از جمعیت بشر به تابه ایندم هیچکسی ندیده نتوانسته است مهندس روبرو که بمجبوریت تابه آنجا رسیده نیز ندیده نخواهد توانست.

هیچ شبهه نیست که آلبا تروس پیش از آنکه به نقطه قطبیه در اید از جهت ضربتی قطعه لونی فلیپ مرور کرده خواهد بود که انسا نه تابه ایندم از اینجا بیشتر رفته نتوانسته اند.

برودانث و فیل ایوانس در علم زمان طوفان از سطح سفینه فرو نیامدند.

خود را محکم بسته بودند. اما هزار افسوس که همه این واقعیه که آلات و وسایل از آن میگذرد در میان چنان ظلمتی مستغرقست که دیدن آن ممکن نمیشود! يك كهی از نیمه شب گذشته بود که فجر مخصوص قطب اطراف را روشن ساخت. شعاعهای آتشین خیره رنگ فجر جنوبی در نصف دایره سهامانند يك بادزن بسیار بزرگی که کشاده شده باشد پدیدار بود. نقطه های آخرین شعاعات الکتریکه آن تابه بخم قطبی جنوبی و چهار کوکب در خشنده اطراف آن امتداد داشته بود.

این بدایع طبیعیۀ نا قابل تصویر و تعریف يك لطافتی حاصل کرده بود. بواسطه ضیای لعل فام آن اطراف و اکثاف که بيك لباس سفید بخمها پوشیده شده بود يك قدری مشاهده گردید.

سوزن. مقناطیس قطب نما که در سفینه بود بسبب نزد یکشدن نقطه قطب يك بی انتظامی و بی آهنگی پیدا کرده بود که در خصوص تعیین خط حرکت يك فکر صحیح از آن حاصل نمیشد. بعد از کمی سوزن مقناطیس قطب نما آنقدر بسوی پایان میل نمود که در و بور محقق دانست که بر نقطه قطب واصل شده است. لهذا از اویره را که سوزن مقناطیسی نشان داده بود رو بور بدقت پیمایش کرده فریاد بر او زد که:

— نقطه قطب جنوبی در زیر پای ماست!

روی زمین که بيك کسوه سفید بر فهاو بخ پوشیده شده بود مشاهده.

کریدند. اما باز هم هیچ معلوم نشد که در زیر آن چه چیزها مخفی خواهد بود!
 درین اثنا طوفان باد چنان دهشت آوریک شدنی پیدا کرده بود که در
 هر لحظه بیم هلاک آلباتروسیان، و یار یار شدن آلباتروس محقق مینمود.
 زیرا آلباتروس خود دارای وضبط عنان نمیتوانست. و کوههای مرتفع
 منجمده در پیش روی آن برابر شدن، و مصادمه شدید و وقوع یافتن. و
 یار یار شدن در هر لحظه محتمل مینمود. علی الخصوص که سفینه چنانچه
 در حرکت افقی خود بر خود حکم کرده نمیتوانست همچنان بر بالا
 مدین نیز موفق نمیشد.

حتی بعد از کمی يك تهلكه بسیار عظیم دیگری رونما گردید. چونکه
 در پیش روی آلب تروس بقدر صد کیلومتر و دورتر دو نقطه مرتفع ضیا
 داری پدیدار گردیده بود که این دو نقطه ضیاء اردو عدد کوه آتشفشان
 (به ره بوس) نام بود.

پروانت و فیل ایوانس از روش رفتاری اختیارانه آلباتروس محقق
 دانستند که آلباتروس مانند پروانه در شعله های آتش کوه های آتشفشان
 بی پروبال شده در دهنه مجرای دوز خین آن احراق بالنار خواهد شد.
 اگر چه اینرا عین مقصد میدانستند ولی به این يك تأسف میگردند که کوه
 آتشفشان چرا بر ایشان سبقت کند، و نگذارد که بدست خود انتقام خود
 را از روبرو بگیرند.

شعله های کوه آتشفشان ساعت بساعت در مقابل آلباتروس نزدیک میشد . سفینه هرا تقدیر که کوشش میوزید راه خود را انحراف کرده نمیتوانست ، و یکسر بسوی آن بسرعت نزدیک میشد . راه را يك حایل بسیار بزرگ آتشی قطع مینمود . هر طرف بيك ضیای شدیدی روشن شده بود ، سپای مردمان سفینه نشین بشدت ضیای شعله هاتابناك كرده يك رنگ خوفناکی پیدا کرده بود . هر کس بلا حرکت و بی صدا ، و نفس بسته منتظر در آمدن آتشدان مدهش مانده بودند . و بغیر از لطف ربانی چاره نجات را ، نفقود میدیدند .

آلباتروس بقدر سی چهل مترو بشعله هانزدیک شده بود که لطف ربانی ظهور نمود . یعنی باد شدت نهاد سبب نجات شان گردید چونکه در دقیقه که آلباتروس میخواست در میان شعله هار بیان شده در میان دهنه دهنه مجرب ایفتد . يك جریان شدتناك باد آمده شعله های مدهشه را بسوی دامنه کوه هموار بخوابانید ! سفینه بانصورت بعد از آنکه بابستاری از سنگباران های معدنی که از دهنه و لقان هوا میشد مصادف نموده مجرای و و لقان را گذر کرد !

بعد از یکساعت آتشیهای و و لقان از نظر نهان گردید . نهایت بساعت دو بود که دایره دوریه گرد باد آلباتروس را باز بدرجه شصتمین عرض آورد . ولی در وقت طوفان نیز سکونت پیدا کرد . آلباتروس با زیر

حرکات خود مالک مختار گردید و یکسر بسوی شمال بقطع مسافه آغاز نهاد. تا آنکه خود را بمواقعی که بضای شمس منور بود رسانید. صبح بساعت هشت آفتاب طلوع کرده مردم سفینه را بضای حیای تخیلای خود مستغرق انوار حیات نمود.

آلباتروس بعد از آنکه از واقعه مد هشت خرطوم دماغه — (هورن) رهایی یافت بگرداب بلاتناسب قاصرغه گرفتار آمده در ظرف نوزده ساعت منطقه قطبیه را عبور نموده باز بر روی بحر محیط گیر آمده بود که در ثانی این دوران مد هشت سفینه در هر دقیقه يك فرسخ قطع مسافه نموده است، و این سرعت دو چند سرعت حقیقی آلباتروس است.

امروز مهندس روبرو خیلی اندوهگین دیده میشد، زیرا در ثانی طوفان بلاتشان مد هشته در بر وانه های پیش و پس سفینه بعضی خرابیها و نقصانی پیدا کرده است که به این سبب سرعت رفتار سفینه خیلی از خیلی نقصان پیدا کرده است. از همه بدتر اینست که اگر سفینه همین حال بماند و روبرو تا به جزیره مجهوله که برای خود آرامگاه مقرر نموده رسیده هم نماند. زیرا اگر چاره تعمیر آن اندیشه نشود لحظه بلحظه بر وانه های عمودی که سبب گمانه رفتار آلباتروس است خرابتر شده میرود. لهذا سفینه را معلق داشته تعمیر کردن ضروری دیده میشود.

روز دیگر که یکست و هفتم ماه تموز بود از دور يك خشکه پدیدار گردید.

بعد از کمی دانسته شد که این خشکه يك جزیره میباشد . اما آيا از هزارها جزیره که در بحر محیط افشاند شده است اين کدام یکی از آنها خواهد بود ؟ باوجود آنهم روزی بر توقف کردن در جزیره قرار قطعی داد .

باد نیز سراسر ایستاده شده بود - لهند امانوره توقف کردن آسان مینمود . چونکه هیچ نباشد بسبب نبودن باد سفینه در جائیکه معلق ایستاده شود محکم می ماند .

سفینه چون بر کنار جزیره رسید يك ریسمانی که بقدریکصد و پنجاه قدم درازی داشت ، و بر نوک آن يك چنگل بسیار گیرای لنگر جهاز مانندی مربوط بود بشدت بر زمین بر تاب کرده چنگل ها لنگر مذکور را بدرستی و محکمی بر زمین خلا نیده آلتروس را معلق ایستاده کرد . پروانه های افقی طبعاً بر حرکت دوریه خود شان دوام میورزید . و گر نه سفینه چسان معلق ایستاده شده میتوانست ؟

اینست که آلتروس از وقتیکه از فیلا دفلیا حرکت کرده است این اول بار است که با خشکه ارتباط نموده است .

○ باب پانزدهم ○

○ فریقون در کجا يك پیشقدمی عجیبی اجرا میکنند ؟ ○

در وقتیکه آلتروس هنوز بجزیره لنگر انداز ارتباط نشده بود که

جزیره را خیلی کوچک دیده بودند . آبان جزیره بر کدام دایره طول ، و کدام دایره عرض واقع شده است ؟ آیا در بحر محیط کبیر یا در بحر محیط هندی میباشد ؟ اینست که این مسئله ها هنوز معلوم نیست . زیرا در و بور هنوز ارتفاع نگرفته ، و تعیین موقع ننموده است !

مهندس انتظار بر آمدن آفتاب از ابرها برای ارتفاع گرفتن و تعیین موقع نمودن نکشید . بامید آنکه تا بشام تعمیرات را با تمام رساند هاندم به امر تعمیرات شروع نمود . پروانه های افقی که بر دیر که باطل و رفتی دور میخو رند و خدمت بالا بر آوردن سفینه را ایفاء میکنند جمله سالم است . درینوقت کمتر از نصف آنها بدو راست که به آن سبب سفینه را ملحق داشته است .

حالا نکه پروانه های پیش و دنبال که خدمت راندن را میکنند از درجه کمر و بور گمان کرده بود بیشتر خسارت زده شده اند . حالا لازم آمد که پروانه های مذکور را از شافت بر آورده چرخهای دندانه دار آنها را تعمیر بکنند . در اول امر در زیر نظارت و و بور و قوم و تورنر طایفه ها به تعمیر پروانه پیش رو آغاز نهادند .

در آشنای تعمیر پروانه و فیل ایوانس بعد از آنکه بر سطح سفینه بکفت روی کردش کردند در طرف دنبال کشتی رفته نشستند .

فریقو لن بحال خاطر جمعی و امنیت کامله میباشد . چون بقدر یکصد و پنجاه قدم خود را از روی زمین بالایی بیند نعمت بزرگی می شمارد .

تا بوقتیکه وقت عملیات تعیین موقع میرسید بر کار تعمیرات دوام ورزیده شد. هنگامیکه آفتاب جهانتاب بسمت الرأس رسید مهندس روبرو بر یکمال دقت عملیات تعیین موقع را اجرا کرده ثابت شد که سفینه در ۱۷۶ در جهو ۱۷ دقیقه طول شرقی، و ۴۳ در جهو ۳۷ دقیقه عرض جنوبی میباشد. و چون برین طول و عرض بر خط بطه نظر کردند معلوم شد که این جزیره (ویف) نام جزیره کوچکیست که از توابع جزیره (شاتام) و از جمله جزایر مجتمعه (برو غتون) است. این جزایر مجتمعه در پانزده درجه جهت شرقی جزایر (پوهوتو) واقعست که جزایر پوهوتو نیز آخرترین (زله لاند جدید) میباشد.

روپور. نوم نور را گفت:

— چون چنینست معلوم گردید که از جزیره (س) چهل و شش در

جه بسوی جنوب افتاده ایم.

— بلی، یعنی از آراهگاه خود دوهزار و هشتصد میل دور میباشد که به انحصاب اگر چه بسیار دور نیستیم ولی اگر باد مخالفی برخواسته و مارا دور کند به این مائکولات ولوازمات جزوئی که بدست داریم بسیار مشکلات خواهیم کشید.

— همچنین است که تو میگوئی نوم! منم کمان میبزم که تابشام تعمیرات یک پروانه اتمام کرده حرکت بتوانیم، و تعمیر پروانه دیگر را در راه کامل کنیم.

— مستر و بور! آیا این دو امر یکایک و خد، متکثر آنرا چه خواهیم کرد؟

کیمان میبیم که اگر در جزیره (س) مهربان بشوند چندان زحمتی نخواهند کشید!

اما آیا این جزیره (س) کجاست، و چسان جایست؟ خبر بدیم که جزیره (س) در بحر محیط کیه غایب شده يك جزیره ایست که مهندس روبرو آنرا یافته، و به اصلاح فن جبر آنرا جزیره (س) نام نهاده است. از راه رفت و آمد همه سفایر تجار به و حربه رکنار افتاده است. خوش آب و هوا و سبز و خرم يك جزیره ایست که روبرو آنرا برای خود قرار جا و آرامگاه مقرر کرده است آلباتروس و قشک در سیاحت هوا نشسته و مانند ماندن، و براحت و تجدید مالز، خود محتاج شود در جزیره آمده توقف میکنند، و لوازمات خود را کامل کرده تعمیرات و اصلاحات سفینه خود را بعمل میآورند و مهندس روبرو را نیز اینجزیره را بحال مکه لیت فوق العاده در آورده است. مکه لیت آنرا از این يك قیاس باید کرد که مانند آلباتروس يك سفینه طیارى در انجا ساخته شده است. در اینجزیره مخفی مهندس روبرو هر گونه تعمیرات ماشین طیار خود را بعمل آورده میتواند. حتی اگر بخواد يك آلباتروس نو دیگر بسازد نیز میتواند ساخت. زیرا در مگا زهائی که در جزیره از طرف مهندس ساخته شده است هر نوع ماشینها، و آلات آهنین، تخته خوراك پوشاك نوشیدنی، اسباب و اجزای کیمیایی و حکمی موجود

است . تمام جزیره بقدر نچاه نفر نفوس دارد که همه آنها تابع مهندس رو بور ، و عمله و عونه آلبا تر و س اند .

چند روز پیشتر که رو بور دماغه (هورن) را اگر دش کرده بسوی غرب ر هسبار عزیمت شده بود . مقصدش این بود که به آرام گاه خود یعنی جزیره (س) بیاید . اما طوفان شدید (قاصرغه) اورا میدان نداد ، و تا بقطب جنوبی اورا پویان نمود . اگر چه درینوقت جزیره (س) نسبتاً نزدیکست ولی خرابی پروانه ها سیاحت اورا سخته دار ساخت ، و گر نه خیلی پیشتر بمنزل مقصود خود میرسید .

پس معلوم شد که رو بور جزیره (س) می رود ، و برای رسیدن جزیره مذکور لازم است که همه قوت خود را مالک شود . و مالک شدن قوت بر تکمیل شدن تعمیرات موقوفست که از آنسبب مهندس و همه طایفه ها مجد و جهاد تمام به تعمیرات مشغولند و دیگر هیچ چیزی نمیردازند . اینست که درین اثنا که طایفه ها در طرف سرکشی به تعمیرات مشغول بودند پرو دانت و فیل ایوانس نیز در طرف دنبال کشی بیک مذاکره و مکالمه بسیار مهملی گرفتار بودند که ذکر آن در اینجا ضرور است . پرو دانت میگفت :

— حالا بگوئید فیل ایوانس ! آیا برای فدا کردن حیات خود حاضر هستید ؟

— بلی ، بلی حاضرم !

— باز خوب ملاحظه کنیم ! آيا به اين يك خوب دانسته ايد كه از روبرو
لطف و مصروت انتظار کشيدن بي فائده است ؟

— بلى ، هيچ رهاى يافتن از چنك اين ظالم . تصور نيست !

— بسيار خوب ! چون چنينست من قرار دادم . البته روس ميخوا
هد كه امشب حركت بكنند ، منم كردني خود را ميخواهم بكنم ، يعنى
نميگذارم كه برود . برو بال مهندس بلند برواز را مي شكنيم ، سفينه او
را بر هوا پيرانيم !

— بلى ، بلى پيرانيم ! اما چيزي كه لازم داريم آيا حاضر است ؟

— بلى ، ديشب و قشك طافه ها برهائي دادني پروانه را از شافت مشغول

بودند به مخزن جبه خانه فرو آمده يك دانه گله ديناميت بدست آورده
توانسته ام .

— بسيار خوب ، بسيار اعلا ! هيچ صبر نكنيم ، بكار آغاز كنيم .

— نى بسيار عجله لازم نيست . باشيد كه شب بيايد ، بكمره خود رفته بكار

آغاز ميكنيم .

هر دو دقيق بر همين فكر قرار داده بنابر عادت هر وقت خود بساعت شش

طعام خور دهند . بعد از دو ساعت چنانچه گوياكه حال راحت بخواب ميروند

بخوابگاههاي خود رقتند .

به بنيد كه پرو دانت بنابر حس شديد انتقامي كه در دل ميرو راند براي

بر هو اگر دین سفینه را با فلسفینه نشینانش که خودشان هم در آن داخل هستند چه گونه تربیتی را قرار داده است :

یکی از آنکه های مدهش که رو بر نور آنرا بر مردمان داهومی انداخته بود بدست آورده . و یکقدری باروت نیز از همان جبهه خانه دزدیده به کمره خود آورده است . و بکمال احتیاط آنرا در زیر فراش خوابگاه خود پنهان کرده است .

کرده است .
فیل ابوانس آله دینامیت را ممانعانه کرد . دید که خیلی مکمل و برای بر هوا کردن و خراب ساختن یک قسمی از آلباتروس کافیست . اما مهمترین کار ها آنست که آله را در وقت و زمان مین یابزدن یکچیز بر ابریتافتی آن . و با آنرا آتش در دادن لازمست . اینست که پرو دانت اینمستله را در زیر نظر دقت گرفته یک قتیله درازی ساخت . و آنرا با باروتی که داشت ممانعه نمود ، و حساب آنرا خیلی درست کرد که به این حساب هر گاه بساعت سه قابل را آتش بدهد دود سه ساعت بعد دینامیت آتش گرفته مطلوب حاصل میشود .

اینهمه کار های آنکه هیچ شبهه کسی را دعوت کند تمام کردید . پرو دانت در حالتیکه در کمره خود بخا ضر کردن قتیله و ربط دادن آنرا به دینامیت مشغول میبود ، فیل ابوانس نیز به دیده بانی و کشک کشی بر سطح سفینه قدم میزد .

بساعت ده همه کارهای پرو دانت سرانجام یافته فیل ابوانس بکمره فرو آمده رفیق خود را از کارش فارغ یافت .
 روبرو و رفیقانش تابشام هرآنقدر سعی و غیرتی که در باب تمام کردن کار پروانه و انداختن آن را بجایش سعی کردند کامیاب نشدند . لهذا روبرو چنان قرار داد که یکچند ساعت عمله را از کار فارغ ساخته استراحت بدهد ، و کار رساندن پروانه را بجایش بفردا بگذارد . زیرا برای اینکار همه حال بروشنی روز محتمل جست .

اینست که فیل ابوانس و پرو دانت از بقترار روبرو خبر نداشتند . و چنانچه روبرو از روبرو شنیده بودند که به نیم شب حرکت میکنند بر همان فکر بودند ، و بر همان فکر نقشه حرکت خود را تیار کرده بودند . و چنان میبنداشتند که سفینه از جزیره خود را باز کرده در هوا راهسپار میباشد . حالا نکه سفینه هنوز بجزیره بارسان مریوط و همه سفینه نیمینان به استراحت مشغول بودند . از نیمشب یکقدری پیشتر پرو دانت بکار آغاز نهاد ، در زیر خوابگاهش یک درجی وجود بود ، دینامیت را در میان درج مذکور وضع نمود ، و فیل را از درج بیرون دراز کرد . ولی در زیر لحاف پنهان کرد تا آنکه بوش منشر نشود .

پرو دانت بساعت نظر کرده گفت :

— وقت رسید !

اینها گفته قیل را آتش داد. و بارفیک خود یکجای سطح سفینه برآمده دروازه کمره خود شانرا خوب به بستند. در اول امر چون سکاندار را بجایش ندیدند متحیر شدند، و بجایکی بخارج نظر کردند. قیل ایوانس بصدای خفه لرزان گفت:

— وای! آلتروس در جای خود ایستاده است!

پرو دانت — لعنت! حالا باید قیتلر ازودی خاموش کنیم!

— فی، خود را باید برهانیم!

— آیا خود را رها نیدند؟

— بلی، شب تاریکست، از ریسمانی که سفینه را اجزیره مربوط داشته

فرو آمدن چندان کار مشکلی نیست!

— راست گفتی قیل ایوانس، از چاره که تصادف برای ما خود بخود

پیش آورده استفاده کردن لازم است.

هر دو رفیق بکار آغاز نهادند. در اول امر یکمره خود فرو آمده بکس

قیمتدار خود شانرا که یکجند هزار فرانک نقد موجود شان در آن بود بگردن

آویختند. بعد از آن برای جستجوی فریقو لن بسوی سر سفینه

روانه شدند.

ظلمت شب خیلی تیره بود، در کمره ها بغیر از خرخره خواب نفرها

در هیچ چیزی مغل سکوت و سکونت نپدید و شنیده نمیشد. به آهسته کی

تا نه ز نه كمره فريقولن آمدند .

بحيرت افتادند؛ زيرا كمره فريقولن باز ، و خود او را در آن نياقتند ديگر
طرفهار اينز جستجو كردند ، ولي هيچ آري ازو نياقتند . فيل ايوانس
گفت : مبادا ياشتر از ما فرار كرده باشد !

— هر چه كه باشد زياده برين صبر كردن جائز نيست !

هماندم به نزد ريسمان آمدند ، اول بر وفادانت بعد از آن فيل ايوانس خود
را از ريسمان در آوختند ، بايهاي خود شان را بر ريسمان بچاينده و بدستهاي
خود در ريسمان را محكم گرفته لغزان تا بر مين رسيدند .

از يتقدر و دستها كه از قدم نهادن روي خاك محروم بودند ، و در بنوقت
يكبار بای شان بر زمين رسيد آنقدر يك ممنويت و مسروريتي براي شان
پيداشد كه تصوير آن قابل نيست !

در اثناي كه ميخواستند کنار جوي آب كوچك را گرفته بداخل جز
يره بروند در پيش روي شان يك آدم برآمد !
مگر اين آدم فريقولن بود !

بلى ، فريقولن تبديل بيشترا ز افنديان خود بفكر فرار افتاده بر زمين فرو
آمده است . و چون قدم خود را بر زمين غير متحرك فشرده است اظهار
مسرت و شادمانى كرده است .

اما هيچ وقت باقى نمانده بود . بايد كه يك آن اولتر يك ، لجا و ما و ابي براي

خودشان تدارك كنند . هنوز يكچند قدم دور نشده بودند كه در سفينه ها يوى سفينه نشيمانان بلند شد . هيچ شبهه نيست كه فرار كردن فورا رياترا خبر شدند .

دريں اثنا ضياهاى الكترىك را بر جزيره انداختند . نوم نور زرقور ياد بر اوورد كه :

— انست فرار يان !

بواقع كه فرار ياتراديدند . درين اثنا صدائى مهندس روبرو بلند كه بر طافه ها امر فرو آوردن سفينه را عطا مينمود . سفينه آهسته آهسته دور و حرکت بر روانه هاى خود آرام كرده بفرو آمدن آغاز نهاد . فيل ايوانس فریاد داد :

— مهندس روبرو ! آيا مارادر بخيزره ميگذارد كه آزاد باشيم ، و برينسخن قسم بناموس ميخوريد ، تالماهم شمار از ايك منفعتى آگاه بسازيم ؟

مقصد فيل ايوانس از ينسخن اين بود كه اگر روبرو شور و گنگديداد كند ، و از اينسان دست بردار شود ، اورا بر تهلكه ديناميت آگاه ساخته پيش از كفيدن آن جلوه گيرى آنرا سفارش كند . اما چون از طرف روبرو بشتت :

— اصلا ! اصلا !

گفته شد، و حتی يك تفنگی هم انداخته شده كه آن بر شانه قیل و انوس
اصابت نموده زخم دارش كردانيد، پرو دانت با كاردی كه بدست داشت بر
ريسمان حمله برده بيك كش ريسمان را پيريد .

الباتروس كه قوت پروانه های خود را سست كرده بود، و لنگر خود
را همه بر ريسمان انداخته بود، و بادهم در ان اثنا بشت هميوزيد بمجروح
مرده شدن ريسمان بچنان شدت بسوی شغال شرقی بروی بجز پويان
كرديد كه در ضرف چند دقيقه سر اسر از نظار سيا خان نهان گرديد .

— — — — —

— باب شانزدهم —

— ديناميت چه نيجه می بخشد ؟ —

— — — — —

مهندس رو بور به نهايت در جه غضبناك كرده بود . تابسيار جاها آلبا
تروس را ضبط نتوانست . بادهم رفته ، فته كسب شدت ميكر د ، بعد از كهي
جزيره شانام از نظار سفينه نشينان سراسر نهان كرديد .
رو بور گفت :

— وای خاينها ! فرار كرديد ها ! اما از دست من رهايي نخواهيد
يافت ! بعد از انكه پروانه آلبا تروس را بسازم اول بسوی جزيره شانام
آمده شتار ابدست خواهم آورد ! باز من ميدانم وشها !

براستی كه اگر رو بور عودت كند فرار بهار ابا بدست آورده ميتواند .
زيرا آنها از جزيره شانام به آساني و بزودي برآمده نميتوانند . اولآ آيا

مردمان و حششی اینجا بره بالیشان چگونه معامله و رفتار خواهند کرد ؟
 گیرم که حسن سلوك و رزقند . يك چند دینايتی كه روبرو بر آنها پندازد
 حال شان چه خواهد شد ؟ اما جان مسئله اینجا است كه اگر روبرو عودت
 بتواند ! پرو دانت از دینايت خود خاطر جمعست كه روبرو عودت نی ،
 بلکه زندگانی هم نتواند !

مهندس روبرو دانست كه غلبه جستن بر باد مطلق به كار كردن پروانه ها ،
 و اتمام یافتن تعمیر آنها موقوفست لهذا گفت :

— نوم ! چراغهای الكتریک را روشن كن ، هر كس بكار آغاز كند !
 او امر روبرو در حال اجرا كردید ، نوم تورا روظافه ها بكمال فعالیت
 بكار آغاز نهادند . ولی بادی سفینه از پروانه محروم را بحال درنگ نمداد .
 روبرو مجبور كرديد كه سفینه خود را بطبقات سفلی هوافرو آورد ،
 تا باشد كه باد در اینجا كتر باشد .

درین اثنا نوم تورا ز به مهندس تقرب نموده گفت :

— باد يك قدری كسب اعتدال نمود !

— آيا بارومترو چه نشان ميدهد ؟

— در بارومترو تبدل نیست ، اما ابرها پايان شده ميروند ، چنان كه آن

ميشود كه باران شديد ببارد !

— اما اگر بار دجا چه ضرر ميروساند ! هاندم از ابرهای باران بلندتر

برآمده به تمام کردن کار خود مشغول میشویم؛ اصل کار تمام شدن تعمیر است!

— یک قسم کلشی تعمیرات به انجام رسیده است. خیلی کم کار مانده است!

— نوم! بمجربید که پروانه را بجایش نهادیم اول کار ماهمین باید بود که

راه جزیره شاتام را پیش بگیریم، و آن فرار یهای خاین را بدست آریم!

فرار و وجود آنها برای ما خیلی ضرر ندارد.

— راستست. مهندس افندی: اگر آنها را نیایم البته چاره رفتن مملکت

خود را نخواهند یافت، و اسرار ما را به عالم فاش خواهند کرد.

— بلی نوم! از همه بدتر اینکه، چشمهای عالم را بطرف ما باز کرده،

دریجی جستجوی ما خواهند افتاد. علی الخصوص که از جزیره (س) ما

نیز آگاه شده اند!

— حقیقت که مسئله خیلی مد هشت! البته که سفاین متعدده امریکا

آمده آن عالم پنهانی ما را ضبط و استیلا خواهند کرد.

در انشانیکه اینمکاله هادر مابین مهندس، و نوم تورنر جریان می یافت،

پروانه نیز کامل تعمیر شده بجایش نهاده شده بود. روبرو اشارت حرکت

دادن پیلها را بداد. پروانه بدور آغاز نهاد آهسته آهسته سرعت اصلی

آلات و س باز عودت میکرد. روبرو سفینه را بیک سرعت وسطی بسوی

جزیره شاتام برای گرفتار کردن فراریان دور داد. روبرو نوم تورنر را

مخاطب نموده گفت:

— چنان گمان می‌برم که بعد از یک ساعت بجزیره شاتام برسیم .

— منم چنین بیندارم مستر و نبور !

— چقدر خوب ، بشود توم ! زیر آبش وصل شدن ما بجزیره خیلی بهتر است ، فرار یهامار ادور گمان کرده پنهان شده نمیتوانند سفینه خود را در جزیره فرومی آریم ، و خود مادرعی آنها میبرایم ، و آنها را بدست

نیاریم نمیگذاریم !

— اگر جنگ و جدال لازم آید ؟

-- مجادله میکنیم توم ! لهذا برای مجادله میباید که قوت ما تمام باشد .

حالا نکه پروانه دنباله هنوز کار نمیخواهد .

اینرا گفته و طایفه هارا خطاب نموده گفت :

— دوستان ! هنوز زمان راحت نیامده ، تابصبح کوشش ور زدن

لازمست !

طایفه هارای سعی و کوشش حاضر بودند ، هرکس بسوی دنبال کشتی بر رفتن حاضر شده بودند که درین اثنا دماغ توم تورز بوی بسیار بدی برخورده . نظر دقت خود را باز کرد . دید که بوی از طرف کمره فرارها و دود کشی نیز از بخوره های کمره آنها میبراید . لهذا بلاش افتاده گفت :

— این چیست ؟

— چیست توم ؟

— وای، این بوی و دود در انمی بینید؟

— بلی بلی، از کمره آن خانه میاید! چاك بدوید! چاك بدوید!

دروازه را بشکند!!...

ولی نوم و دیگر طایفه ها هنوز دو قدم پیش نرفته بودند که يك صدای بسیار مدهشی بلند کردید. بام و در و اطراف کمره هادر آن واحد یاره یاره و گدو و دوشده بر هوا گزیدید، و هنوز یاره های آن میپزد که يك قسم کاشی طرف دنبال سفینه بهمرایه يك قسم اعظم ماشین و پروانه ها از هم ریخته و پاشیده شده بدر یار میخندند. تنها طرف پیش روی سفینه با یکجند دیرك پروانه های افقی، و يك عدد پروانه بزرگ عمودی که نواز کار فارغ شده بود باقی ماند. که آنهم بکمال شدت بسوی سطح مجر به افتادن و غرقه مجر فزاشدن از ارتفاع سه هزار متر پویان شده می آمد.

و بسببیکه پروانه بزرگ مانوله آن کسسته شده بود بدوران غیر اختیاری عظیمی افتاده بطور عمودی باقی مانده سفینه یاره یاره شده را که زو و بور و هشت نفر و نه او بریسیهای کنار کتاره خود را محکم چسبانیده بودند و بر آن یاره باقی مانده مانده بودند بسوی گرداب مجر هم میکشید.

در بخار و بور باز يك جزأت و اعتدال دمی نشان داده هر صورتیکه بود خود را تابه مانوله پروانه بزرگ برسانید، و مانوله را بدست آورده بتاب دادن آن کامیاب کردید. و به این سبب سقوط یکقدری خفت پیدا کرده

سینه پاره یکقدری راست شده بعد از یکسیم دقیقه از آتش گرفتن بنامیت به آهسته کی بر روی آب بیفتاد .

○ ○ ○ باب هفتم ○ ○ ○

○ در فیلا دلفیا چه شد ؟ و چه خواهد شد ؟ ○

در باهای سابق از شورش و هیجان فوق العاده که در کلب ولدن بظهور آمده بود بحث رانده بودیم . یعنی در ۱۳ ماه تموز و قوعاتی که در کلب ولدن در مذاکره بالون جیبان پیش شد ، فردای آن در تمام (فیلا دلفیا) سبب هیجان بزرگی گردید .

هنوز صبح وقت بود که در زبان همه مردمان شهر فیلا دلفیا حکایت داخل شدن یک مرد اجنبی در دالان مذاکره کلب و تحقیر کردن او اعضای کلب را ، و مدح کردن ماشینهای تقلید از هوا را . و مجوش و خروش آوردن حاضرین را بر خود و دفعه از میان غایب شدن او جریان و دوران مینمود .

اماین هیجان ، و غلیان بسبب غایب شدن رئیس و سرکاتب کلب بدرجه رسید که تنهاسر دمان شهر فیلا دلفیا را بیرون تمام افکار تمام بر عتیق و جدیدتر از روز بروز نمود . زیرا اسند و مشخص از مردمان بسیار مشهور و باکمال و ناموسکار فیلا دلفیا شمرده میشوند . و هیچ عادت آنرا ندارند که در بیرون یعنی غیر از خانه خود در دیگر جا بنشینند ، و گریه

که در دیگر جانخواهند همه حال خبر میدهند . حالا نکه در انشب که از کلب بر آمدند همه رفقای خود گفته بودند که بخانه خود میروند ، و فردا صبح برای فیصاه کردن مسئله سکان بالون (غوهده) به کلب حاضر میشوند . و بر همین وعده از اعضای کلب وداع کرده بر آمده بودند .

دیگر آنکه : هرگاه بگوئیم که دو رفیق بلکه برای يك كاری یا بنا ضرورتی بيك طرفی رفته باشند ، و درین نزدیکیها خواهند آمد . خوب ! اما بغایب شدن فریقون چه بگوئیم ؟ آیا فریقون چه شده ؟

نهایت سه . چهار . پنج . شش روز نگذشت . هفته شد هفته دو هفته شد . . . خبر نیست . . . هیچ يك اشارتیکه از غایب شد کا نرانشان بدهد پیدانشد !

حالا نکه در تمام محله های شهر بکمال دقت جستجوها اجرا کرد ، سواحل دریا ، کشتیا ، کشتیاها . بندرها ، ایستیشن ها کو هساده ها جنگلهای همه گئی تفحص و تجسس شد هیچ چیزی پیدا نشد ! نیست ! نیست ! نیست !

تنهادر میدانی جنگل (فرمون) یکجای زمین ز امید و مضمحل یاقتند که شبهه ناک دیده میشود . حتی در کنار جنگل مذکور نزدیک زمین کو فته شده بعضی آثار مجادله و منازعه نیز دیده میشود ! مبدا آنها بيك هجوم و تعرض رهزنان گرفتار نیامده باشند ؟

اینهم ممکنست! لهذا از طرف اداره پولیس بکمال دقت و اعتنا به اجرای تحقیقات آغاز کرده شد. آبهای نهرها را پالیدند. گل‌های زیر نهرها را کشیدند. علفهای کنارهای نهرها را در و کردند، اگرچه این عملیات بیفایده رفت زیر انهرها به پاک کردن خیلی محتاج بود، و به اینواسطه پاک شدولی و السفا که در زیر آن نهرها بجز لوشها و کلکها از پرو دانت و فیل ایوا نفس اتری پیدا نند.

بواسطه اخبارها، اعلامنامه ها و اخطارنامه ها بهر طرف امر یکا نشر کردید. مکا فاتها و اکرامیه ها وعده شد. در کوچه ها اشتهاها چسبیا نیده شد، پنجهزارد و لاجنجر آورنده کان آنها وعده شد!

ولی و السفا که پنجهزارد و لارد و صندوق کلب باقی ماند، و خبر آورنده آن پیدا نند.

درین اثنا باز مسئله جسم مجهول هوایی که افکار مردمان دنیار اهیجان آورده بود سر از نو بمیدان برآمد. زیر جسم مجهول در جهتهای امریکای شمالی باز یکچند دفعه دیده شده بود! حتی در بنبار شکل، و جسامت جسم مجهول مخوبی مشاهده شده بود.

در اول امر در اراضی (کانادا) یکر و ز پسترا از غایب شدن ارکان کلب آن جسم مجهول دیده شده بود. بعد از آن در جنگل (فار وست) در اثنا که با قطار ریل سابقه، میگردیده شد. که بعد ازین مشاهده فرضیات

و تخمیناً یک در باب جسم مجهول در محافل علمی و دوایر صدیہ دوران داشت زایل گردد و دانسته شد که این جسم از مخلوقات طبیعی فی بلکه یک سفینہ طیار است کہ بنابر قاعدہ مسئلہ (از هو استگینتر) ساخته شدہ است. علی الخصوص کہ جسم مذکور چون بعد از چند روز از چین ، و بعد از آن از هندستان دیدہ شد ، و بواسطہ تلگرافها این خبر ہر طرف منتشر گردید سرعت فوق العادہ آن نیز دانستہ شد .

آیا این ماکینست دلاور خارق العادہ کہ خواہد بود ؟ آیا از قوای طبیعی کدام قوت را در زیر حکم آور دہ باشد کہ بواسطہ آن سفینہ روی هوای خود در این قوت و سرعت خارق العادہ راعطا نمودہ است ؟ مبادا صاحب این ماشین طیار همان روبرو عیار نباشد کہ در کلب ولدن آمدہ طرفدارائی ماشینهای از هو اقلیت را ننمودہ است ؟

اینست کہ این فکر مانند برق در بسی دماغها خطور کردہ غایب شدن رئیس و سر کاتب کلب ، آیا این ماشین طیار یک رابطہ و مناسبت زیادی یافتند . علی الخصوص کہ در ششم ماہ تموز از فرانس بہ نیوریک یک تلگرافی آمد کہ بہ این تلگراف گمان و تخمین را بحقیقت و یقین تبدیل داد .

در این تلگراف نوشته کاغذیکہ در میان یک قطئی نسواری کہ در یاریس یافت شدہ بود مندرج بود . قارئین گرام ما بخوبی خبر دارند کہ این کاغذ قطئی نسواری چیست . نوشته مذکور احوال رئیس و سر کاتب کلب ولدن را

آفتابی ساخت .

وای ! مگر بچارگان را و بور دزدیده است ! چه هیجان ! چه حیرت ! تلگر افکند از یار پس آمده ، به کلب ولدن خطاب شده است ! بعد از ده دقیقه همه مردم فیاز دلفیاب واسطه خطهای تلفون به اینجرا گاه شدند . و بعد از یک ساعت همه مردمان امریکا با خبر گردید .

حالا چه باید کرد ! پروودانت و فیل یوانس و فر یقولن را از چنک رو ابور ظالم بچه صورت رهائی داده خواهند شد ؟ مگر معادل آلبا تروس بلکه برتر از ویل سفینه طیاره تیار کرده بر هوا شوند ! حالا نکه ساکنان روی زمین هنوز از اصول ساختن اینگونه ماشین طیار ، و چگونگی قوت و سرعت او بجهتبر اند !

بهضی ~~نکستند~~ باور ~~نکستند~~ ، و گفتند پاریسیان با مامراح کرده اند ، هنوز ازین نابوری یث کهی نگذشته بود که (نورماند) نام و ابور فرانسوی که در همان نیورک از فرانس آمده لنگر انداخت قطعی پروودانت را آورده باور نکشندگان را بباور کردن مجبور نمود . قطار راه آهن در همانشب قطی را از نیورک به فیاز دلفیاب رسانید .

بلی ، بلی ! قطی مال پروودانت است ! حتی در میان باور نکشنده کان یکی جیمس سیپ سبزه خوار بود که اگر د را از نوژ طعماهای مقوی خورده نمیبود از حیرت بسیار کفهای پایش نهوا میشد ! جناب جیمس سیپ

ازین قطعی بارها بار از پرو دانت نسوار گرفته است . همه اعضای کلب
قطعی را بمجر ددین شناختند . زیرا بار بار این قطعی را در دست پرو دانت
دیده اند . خلاصه این قطعی يك يادگار محبت عظمی برای اعضای کلب
ولدن شده در دالان مذاکره در یکجای مخصوص برای زیارت کردن شان
گذاشته شد !

زیاده برین هیچ شبهه باقی نماند ! رئیس پرو دانت ، و سرکاتب فیل ایوا
نس در جو هو ادست و بور اسیر هستند ، چاره رهایی دادن آنها نیز مفقود !
در فیلادلفیا ازین رهگذر يك ماتم عمومی حکمفرما بود ، کمپنی متارانه
نیاغار اسبب ضایع شدن پرو دانت که حصه دار بسیار نزرگ آن کمپنی بود
بقطع ، معاملات آغاز نهاده بدرجه اعلان افلاس رسید . فالاریکه ساعت
سازی فیل ایوانس نیز بسبب غیوبیت صاحب فالاریکه متعنه موجود بود
و به قیمت کم فروختن گرفت .

و الحاصل رفته رفته امید ها از عودت کردن رئیس و سرکاتب منقطع
شده میرفت . زیرا بعد از پاریس سفینه طیار در هیچ طرف دیده نشد .
همه ماه تموز بهمین منوال گذشت هیچ اثری در جو هو از ماشین طیار پدیدار
نگردید . زیرا ما میدانیم که بعد از پاریس و بورجه کجای مجبوره بویان
گردیده است !

ماه آغستوس نیز گذشت ! باز خبری و اثری پیدانشد ، مبادا بکدام نتیجه

وخیمه گرفتار نیامده باشد!

والحاصل از ماه ایلول نیز بخت و هفت روز گذشت باز هیچ باز هیچ!

سبحان الله! انسا نه چه عجب مخلوقیست! فراموشی از اجابات طبیعه

بشر است. این مسئله نیز آهسته آهسته فراموش گردید!

اما این عجب است که در روز بیست و هشتم ایلول دفعه اول در قیلا دلفیا آوا

زه شده که برودانت، وفیل ایوانس بخانه خود شان عودت کردند!

بلی بلی. گمشدگان پیدا شدند. حتی فریقولن نیز با آنهاست اولاً اعضا

های کاپ. بعد از آن یاران، و دوستان غایب شدگان یکان یکان بسوی

خانه نوآیندگان دویدند! انواع نمایشها و شادمانیها اجرا کردند. فریاد

ها برآوردند. هوررها را کشیدند، بقرار عادت فیلا دلفیابر شانه های خود

ایشان را برداشته شهر گشت کردند.

سبزه خوار جیمس، که بخوردن کباب کاهوی خود مشغول بود طعام

خود را گذاشته بخانه رئیس رفته بود، و یلیام فورب که صاحب کارخانه

از لته شکر سازی بود بادود ختر خود بیس مات و بیس دول هم در انجا بود!

برودانت و فیل ایوانس با آنقدر آه و پاهما مصافحه مجبور گردیدند که دستها

یشان بدر آمد. در هان شب در کلب عقد اجتماع گردید. زیرا همه کس

تشنه شنیدن سرگذشت ایشان بودند. و چنان بینداشتند که در کلب

اول سخنی که رئیس بر زبان آرد متعلق سرگذشت غیبوت به ماهه شان

خواهد بود!

حالا نکه دور فنیق در دل خود برین قرن داده بودند که در بنیاب هیچ چیزی نگویند. حتی فریقوان که نخود در دهانش نمیگشاید نیز التزام سکوت کرده بود.

اگرچه آنها هیچنیزین قرار داده باشند، و بر کسی این را از رانبار عناد که در باب طرفدارانی (خفیفتر از هوا) دارند فاش کردن نخواهند، ولی مایمباید بدانیم که بعد از آنکه ایشا نرا در جزیره (شاتام) گذاشتیم چه کردند و چه شد؟

بعد از آنکه پرو دانت ریسمان آلباتروس را برید، و آلباتروس بی پروانه به جریان هوا تابانده بر هوا شد هر سه نفر فراری کنار جوی آب را گرفته بسوی داخل جزیره روانه شدند، و فکرشان این بود که با آنها لئی بومئی جزیره تصادف کنند.

در ساحل غربی جزیره بیک قبیله برخوردند که پنجاه نفر بودند، و بصید ماهی تعیش میکردند. مردم این قبیله وارد شدن آلباتروس، و ضیاهای الکتریکی اورا دیده بودند و از دور به او سجده ها کرده بودند. زیرا اورا یک معبود سواوی شناخته بودند؟

و چون آمدن این سه نفر را بسوی خود دیدند به احترامهای فایقه، و عزت داریهای لایقه که در خورد مردمان از سبب آئینده کان باشد پیش آمدند، در بهترین کلبه های خود آنها را جای دادند، و انفس ترین طعما

مهای خود را در پیش شان آوردند .

پرو دانت و فیل ایوانس دانستند که دینامیت شان کار خود را در طبقات بلند هوائیه اجرا کرده و بعد از این نه از روبرو و نه از آلتا و روس اثر و نشانی بدنیان نخواهد ماند !

حالا کار اینست که چاره عودت کردن امر یکار را باید جست ! همه ماه آگستوس را در جزیره (شاتام) بسر آوردند ، چونکه واسطه نقلیه نیا یافتند . فرارها بسببی که از يك محبس برآمده بدگیری داخل شدند خیلی مأیوس شدند . تنها فریقون خیلی ممنون و مسرور بود !

تا آنکه در سوم ماه ایلول يك كشتی بزرگ بادی مجزیره شاتام وارد شد ، فرارها بعد از آنکه مردم قبیله اکرام و انعام و افری نمود با صاحب سفینه ساخته در سفینه سوار شدند ، و مجزیره [اوقلا ند] آمدند ، و از انجادر یکی از اربورهای کمپنی (پاسیفیک) سوار شده بکمال راحت در بیستم ماه ایلول به (سانفرانسیسکو) واصل شدند ، و از انجابه قطار راه آهن سوار شده در بیست و هفتم ماه ایلول به (فیلادلفیا) واصل شدند !

اینست که فرارها از وقتیکه مجزیره (شاتام) افتاده ، و بازتابه فیلادلفیا رسیده اند همین وقوعات را گذشتانده اند درهما نسب رئیس و سرکاتب بکمال دبدبه و دارا ت در دالان کلب بمحل مأموریتهای خود شان نشستند !

حالا نکه هر دو رفیق فوق العاده ساکن و مستریج بودند و چنان معلوم

میشد که هیچ غیبوبت نکرده اند، و هیچ چیزی بر سرشان نگذاشته باشد، و در روز از کلب برآمده امروز باز بوقت و میعاد عین خود بر محل مأموریت خویش آمده اند!

بعد از آنکه نامایشها، وهور راها از طرف هیئت کلب بر طرف گردید، پرو دانب بصدای بسیار مستر بخانه گفت:

— رفیقان، افندیان! مذاکره باز شد!

صداهای شکرها، وهور راهای بسیاری بلند شد. زیرا اگر چه ابتدا شدن مذاکره چندان حال خارق العاده نیست، ولی چون باز از طرف رئیس پرو دانت آن مذاکره باز میشود خیلی خارق العاده يك حالی شمرده میشود.

رئیس بعد از آنکه صداهای تحسینها، وهور راها فرو نشست باز بسخن آغاز کرده گفت:

— در اجتماع آخرین ما مذاکره خیلی شدید شده بود [از هر طرف بشنوید! بشنوید!] مذاکره ما متعلق مسئله پروانه بالون (غوهده) بود که آیدریش ربط شود یا بدنبال؟ (از هر طرف علاقه‌های حیرت) حلاجاره اتفاق آراء طرفین را یافتیم که آن چاره عبارت از ربط دادن دو پروانه است هر دو طرف. [از هر طرف سکوت، حیرت!] اینست که مذاکره به اینصورت جریان یافت!

همه اعضای کلب که برای شنیدن حوادث غیبت شان ، و حکایت آلبا تروس منتظر بودند بسبب سکونت و جدیتی که در حال نو آمدگان پدیدار بود هیچکس جسارت پرسوال نتوانست نمود . در کلب يك سکون و سکوت عجیبی حکمفرما بود که تا بحال احوال آن دیده نشده بود ؛ پرو دانت باز بسخن آغاز نموده گفت :

— افندیان ! حالا نخستین کار ما اكمال كردن (غوهده) است . زیرا بر جوهده (غوهده) حکم کرده ، میتواند و بس ! افندیان ! مذاکره ما ختام یافت .

باب هجدهم

آلبا تروس ، و غوهده مگر خود را کجا میبایند ؟

بعد از هفتماه از جریان این وقوعات که نقل کردیم ، یعنی هفتماه بعد از عودت كردن خارق العاده پرو دانت و فیلا یوانس بخانه های خود شان ، در شهر فیلا دلفیادريك شورش و هیجان عظیمی برپا شده بود ؛ این شورش و هیجان برای مسائل سیاسیه با اجتماعات انتخابات رؤسا و مامورین نبود ، بلکه عالم فیلا دلفیادريك برابر برای بالون (غوهده) که از طرف کلب ولدن ساخته شده ، و سیاحت آن در جوهده مقرر است بحرکت و هیجان آمده اند . درین بالون (هاروری تندری) که نام او در اول کتاب ذکر شده بود با یک نفر مامور او بصفت ماکینست ، و رئیس کلب جناب پرو دانت . و کاتب

اوفیل ایوانس بصفّت سیاح و صاحبان بالون سوار میشوند .

درین هفتماه سیاحان ماهنوز سرگذشت جویّه خودشانرا بهیچ کس نقل و بیان نکرده اند . فریق اولی دهن باره نیز دهن خود را باز نکرده است . چنان گمان میرم که رودانت و فیل ایوانس بسببی که از طرفداران بالو نهایی از هوا خفیفتر میباشد از آلات روس که مسئله از هوا سنگینتر را اثبات نموده بحث و بیان کردن نمیکشند .

بالون (غوهده) همه خواصی را که برای شرایط لازمه بالونها لازم باشد جابه است . و بر تمام بالونها یک تابه اندام ساخته شده است منجبت و منافقتر است . محفظه بالون غیر قابل نفوذ است ؛ تابه ابد در هوا مانده میتواند . این محفظه یعنی جسم آماسیده که غاز خفیفتر از هوا آنرا می آماساند ، و بر هوا بالامیر دارد . چنانسان محکمی و مضبوطی ساخته شده که یک حبه غاز را ضایع نمیکند ، بدرجه که بهر گونه باد و باران مقاومت بنماید محکم و متین ساخته شده است . ماشین الکتریکی که برودانت آنرا خریداری کرده ، و در بالون وضع نموده قوت بسیاری به پروانه ها میتواند بدهد . شکل غوهده بسببیکه طو لانیست بصورت افقی خوب رفتار میتواند . بدنه بالونرا تکمیل ساخته اند که در میان آن هر گونه آلات و ادوات ، ولو از مات بالون پرانی گنجایش دارد . در طرف پیش و دنبال بدنه یک پروانه ، و در آخر بالون یک سکان دارد . غازیکه در درون محفظه بالون غوهده بر میشو داز خفیفترین

غازهای . ولدالها ، انتخاب شده بود .

والحاصل در بیستم ماه نisan همه چیز بالون غوهده حاضر شده بود .
بعد از آنکه بالون را در میدان جنگل فرومون باغاز آسانسارندند به رسانیدن آن
آغاز کردند . خالایق که در میدان مذکور جمع آمده اند حدود حساب ندا
رد . قطارهای راه آهن از هر طرف امریکا بسی از باب مسابقه رادرفیلا
دلفیا گرد آورده بود . مردم خود فیلا دلفیا از زن و مرد ، و خورد و
بزرگ و پیر و جوان درین میدان جمع شده بودند . فایر یکداران فایر
یکهای خود را معطل نموده در میدان جنگل فرومون آمده بودند . صاحبان
غازها ، غازه های خود را بسته با نخ خود را رسانیده بودند افسران
عسکر به ما مورین ، ملکه ، بخبرین جراید و الحاصل هر گونه خالایق
برای تماشای پرانیدن بالون (غوهده) که از ما همراه بر ای آن انتظار کشیده
میشود گرد آمده اند .

صداهای هور را و تحسینها بفلک بر میشد . علی الخصوص هنگامیکه
پرودانت ، وفیل ایوانس در بالون نمودار شدند فریادهای هور را هائیکه
از خالایق بر آمد شنیدن داشت ! اینرا هم بگوئیم که اکثر مردم مان از دیدن
بالون بیشتر بدیدن این دو نفر سیاح غایب شده از هو افرو آمده هو سکار
میباشند .

از ساعت ده یک ربع گذشته بود که یک طوب زده شد . این طوب

اشارات تمام شدن حاضر عی بالون بود ! غوهده منتظر اشارت بود !

ساعت یازده بزرگ طوپ انداخته شد ! غوهده که باریسمانهازمین مسبوط بود بقدر یازده متری بلند شد و به اینصورت همه مردمان سیاحانرا و سیاحان همه حاضرانرا دیدند . پرو دانت و فیل اوانس بنابر قصد اینکه مایل بشمار بر بوطیم دستهای خود شانرا بردل خود گذاشتند بعد از آن دستهای راست خود شانرا بسوی سبالا کردند . و به این اشارت دانانندند که غوهده بر جو هوا حاکم میشود .

بجواب این صد هاهزار دست بردل گذاشته شد . و صد هاهزار دست

بسوی هوا جنبش آمد !

بساعت یازده طوپ سومین انداخته شد . پرو دانت به آواز بلند فریاد

بر آورد که :

— باز کنید ریسمانها را !

بیکبارگی ریسمانها باز شد . غوهده بکمال عظمت بلند شد . و بکاستقامت عمودی گرفته بقدر دو صد و پنجاه متر ارتفاع پیدا کرده توقف نمود . در انجانب حرکت افقی آغاز نهاد . هر دو روانه غوهده بحرکت آمد . بالون بسرعت ثانیه دوازده متری بسوی شرق به پیشرفت آغاز نهاد .

از همه خلائق باز صداهای هوراها و تحسینها بلند گردید بالون بواسطهٔ سکان خود هر گونه وضعیتهایشکه دلش میخواست میکرد . راست میر

فت بچپ و راست میگردید، دایره دور میکرد.

اماوالسفا که در اثنای این تجربه هاهیج بادنست تاده شده بود که غوهدها باد چه میکنند؟ درین اثنا بالون بقدر چند صد ترو ترو هوا بلند شد. حاضرین دانستند که مقصد برداشت و رفتن بالون نشین شان انست که در طبقات بالائی هوا بلکه بادیابند. والسفا که در آنروز هیچ بادیابندیشد.

غوهده یک خط عمودی را گرفته تا چهار هزار ترو بلند شد. و مانند یک نقطه کوچکی معلوم میشد. گردنهای همه مردمان از بسیار بالا دیدن بدر آمد!

درین اثنا از میان مردمان ندهای حیرت، و تعجب بالا شد این ندها را صد ها هزار ندهای حیرت پیروی کرد. نظرهای همه مردمان در یک طرف افق یک نقطه سیاهی، عطوف باند. این نقطه در جهت شمالی پدیدار شده یکسر بسوی غوهده بکمال سرعت پیش میآمد! و رفته رفته به غوهده نزدیک میشد، و هر چه که نزدیک میشد بزرگی و جسمانش پدیدار میگردد. آیلک مرغ بسیار بزرگ است؟ آیلک حجر سوا نیست؟

خبر کار ازین گیمها بحقیقت کشید. جسم مذکور معلوم شد که چیست! غوهده نیز دانست که چیست و کیست؟ زیرا بکمال سرعت بسوی شرق بگریختن آغاز نهاد!

از زبان یکی از اعضای کلب دفعه « آلباتروس! آلباتروس! » گفته یک

فریاد دهنشتناکی برآمد ! همه حاضرین به این فریاد اشتراک ورزیدند !
 بواقعی که این جسم (آلباتروس) بود ! در میان آنهم روبرو بود ! زیرا
 پروانه ها ، وشکل وهیئت آن تجسم نموده بود آلباتروس مانند يك عقاب
 تیز پروازی ، بر غوه صده و مثال هجوم نمود ! هیچ شبهه نیست که آنرا
 یاره یاره خواه کرد !

اما خیلی عجب است ! ما آلباتروس را بعد مه کفیدن دینامیت پرو دانات
 یاره یاره شده بدر یافتن آنرا دیده بودیم ، پس چسان شده که باز درینو
 قت ظهور نمود ؟

به بینید که چه طور شد :

بعد از آنکه مهندس روبرو بکمال اعتدال دم مانوله پروانه پیش رو را
 بدست آورده بتاب دادن آن کامیاب آمد ، و باقی مانده سفینه خود را از
 سقوط مدهشته بر تاب شده رهایی داد ، سفینه یاره مانند جاله بر روی آب
 تماس نمود . یعنی مرغ بجز روح در بحر بفتاد امیر وانه های آن یکمدمت
 مدیدی از غرق اورا محفوظ نمود . روبرو با طایفه های خود یکچند ساعت
 بر روی سفینه یاره خود که درینوقت حکام يك جاله مشکی را گرفته بود
 بجاند . بعد از آن که نزدیک غوطه خور دن سفینه یاره رسید در زور قچها را
 برئی خود نداشتند . و در حالتیکه حال شان بخرابی رسیده بود . مظهر
 ها و نت ربانیه شدند . یعنی بعد از طلوع شمس بيك چند ساعت قضا زد

كانريك كشتی مشاهده کرده غیر از روبرو و طایفه ها باقیانده پروانه ها و دیگر آلات و ادوات سفینه باره را نیز جمع کرده در کشتی خود جمع نمود.

از مسرك رهايي داد .

روبوور خود را اکتیان يك كشتی برقم داده از غرق شدن كشتی خود بجهت راند ، و با تصور ت هويت و ماهيت خود را پنهان نمود .

این كشتی رها دهنده مهندس روبوور (نو فریاند) نام سفینه سه دركه بادئی بود كه به اوستراليا ميرفت . روبوور يك قسم ثروت مو جوده خود در از سفینه رها نیده توانسته بود . بكمال راحت تابه اوستراليا رسيدند .

بعد از چند روز يك كشتی كوچك و متینی خریده يكسر راه جزیره (س) را گرفت . فكر يكانه مهندس اخذ انتقام بود كه برای آنها يك آلباتروس دیگر ساختن لازمست . برای کسی كه آلباتروس اول را ساخته باشد ساختن يك آلباتروس دوم چندان كار مشكل نیست ! علی الخصوص ص كه در جزیره (س) همه اسباب و آلات ولوازمات آن حتی فابريك آن آماده و تیار هم باشد !

خلاصه بعد از هشت ماه از آلباتروس اول مكملتر و سریعتر ، و بر قوت تريك آلباتروس دیگری برای سیرو جولان جو هوا آماده گردید و روبور . وهان طایفه های اولین دران سوار شدند ، هر يك از آنها در دلهای خود در باره پرو دانت وفیل ایوانس بلکه در حق همه اهل كلب ولدن يك

حس شدید انتقامی میرو رانیدند .

آلاتر و س در روز اول ماه نیسان از جزیره حرکت کرد در ابتدای سیاحت خود احتیاط تمام بکار برد که از هیچ طرف دیده نشود . از اترو دایماد میان ابرها قطع مسافه نمود ؛ بعد از آنکه در امریکای شمالی رسید بشهر فیلا دلفیا آمده در جنگل فاروست در يك گوشه تك و تنهائی بنخزید . مهندس زو بو ر بکمال مهارتی که داشت بعضی دهقانان را سوال نمود ، و بکمال ممنونیت خبر گرفت که بالون غوهد در یست و نهم ماه نیسان باز یس و سر کاتب کلب ولدن سیاحت هوا میبرد !

آیا برای اخذ انتقام بهتر از نویسیه کجاست میاید ؟ و هم به اینوسیله بر همه عالم اثبات مینماید که اصل و حقیقت و کامیابی برای ماشینهای طیار است نه برای بالونهای آماسیده !

اینست که به اینسبهاشکه بیان کردید آلاتر و س مانند عقاب نیز چنگی بر شکار خود هجوم می آورد !

بلی ، بلی هیچ شبهه نماند که آلاتر و س را اول کسیکه شناخت و عالم را بولوله انداخت فریقولن بود . فریقولن در بنار سیاحت هوایی افندی خو داشت از ک نورزید . و در میان سیر بنان به پهلوی یکی از اعضای کلب ایستا دده بود . بمجربیکه آلاتر و س را مانند يك نقطه سیاهی در افق دید بد بشناخت و به کسی که در پهلوی او بود فهمانید که آلاتر و س است .

غوه در گریختن سعی میورزید، ولی میدانست که بهیچصورت از جنگ آلتاروس رهایی نخواهد یافت. باز هم بصورت عمودی بکمال شدت بالا بر آمدن گرفت. چونکه دانست که اگر بسوی زمین فرو آید، راه را بر وی میگیرد. لهذا به امید آنکه بلکه آلتاروس تا به نقطه های بسیار بلند بالا آمده نتواند بمز تفترتین طبقات هوایه بالا بر آمدن گرفت!

اما آلتاروس نیز بصعود آغاز نهاد، حجم آلتاروس نسبت به آماسیده کی پیمنای غوه خبی که چکتر است. و چنان معلوم میشد که يك کشتی طور بیدوست که بريك زره پوش بزرگ هجوم میبرد.

در ظرف یکحند دقیقه بالون به ارتفاع پنجهزار متر بالا بر آمد. آلتاروس نیز در دنبال آن بالا شد. و بر اطراف آن در يك دقیقه چند بار دور میگرد. و این دایره های دور به خود رارفته رفته که چك میگرد. و چنان و اینمورد که بیک حمله محفظه غاز بالون را پاره میبرد، و در آن واحد بالون را محو نماید. و پرو دانت و رفیقانش را از پنجهزار متر و ارتفاع زمین انداخته پاره میبرد. و در هشت تماشاگران رفته رفته زیاد میکرد، سینه های شان به تنگی میآمد، یا سایشان میلرزید. غوه دید برق اسرار بکار اواز کرده بود، و روز نیز برق مخصوص خودش را بر افراشته بود. مردمان از پایان يك محاربه مد هشته هوایی را که تا بحال امثال آن هیچ دیده و شنیده نشده سیر میکردند اما قوت هر دو محارب هیچ با هم مساوی نبود. آلتاروس مانند کشتیهای

زرد پوش بسیار مجهرز، و غوهده چون کشتیهایی چوخی بادبختی کلانی، مینه و دغوهده برای رهایی یافتن از چنگ دشمن زیاد، تر با لبر آمدن از آن روز کرد، همه نقلتهای خود را انداخته بقدر هزار متر دیگر باز یکبارگی با لبر آمد! غوهده مانند یک نقطه بسیار کوچکی از زمین، معلوم میشد. آلباتروس نیز همه قهقهه های خود را به پروانه های عمودی خود داده بالون را تعقیب نمود. دفعه از مردمان زمین صداهای دهشت بلند شنیدیم را دیدند که غوهده بسرعت بسوی زمین فرو میآید، و رفته رفته بچشمهای مردمان نزرنگ شده میرود.

آلباتروس نیز با آن یکجای فرو میآید، و رفته رفته همه شکل برهیت عجیبش را بنظرها جلوه میدهد. مگر محفظه غاز غوهده در طبقات علویه هوا بسبب کسب خفت نمودن هوا، و عدم کفایت تضییق خارجی کفیده، و غازها بشدت از آن فرار کردن گرفته، و از آنرو بسرعت و شدت بسقوط کردن آغاز نهاده است.

آلباتروس سرعت خود را با سرعت نزول غوهده برابر ساخته یکجا بالا و میفراید. در حالتیکه از زمین بقدر هزار و دو صد متر و بلند بودند آلباتروس یکمال مهارت خود را به بدنه غوهده چسبانید. آیا غوهده را سراسر محو کردن میخواستند؟ فی، فی! معاونت کردند، میخواستند! آلباتروس آنقدر بمهارت تقرب کرد که ماکینست و معاون بالون غوهده

که تهلکه مرگ را بسبب افتادن محقق دیده بودند بی اختیار به آلت‌تروس در آمدند !

پرو دانت ، وفیل ایوانس مرگ را مسحیح دانسته معاونت روبرو در کرد کرد . ولی طایفه های بر قوت آلت‌تروس رئیس و سرکاتب را نزو و جبر گرفته به آلت‌تروس در آوردند .

بعد از آن آلت‌تروس غیره تهرنگ بایستاد . بانون چون سراسری غازی مانده بود بشدت سقوط نمود ، و مانند لاشه یک غلیو از بزرگی بر شاخهای درخت چنگل فرو ریزان آویزان ماند !

در زمین یک سکوت و سکونت عظیمی حکمفرما بود . چنان پنداشتی که در همه شان اثر حیات مفقود شده است . بسیار مردمان برای ندیدن این منظره مدهش چشمان خود شانرا به بستند .

هزار انفسوس که پرو دانت وفیل ایوانس باز اسیر روبرو شدند . آلباز آنها را در جو و هوا خواهد بر د ؟ ' ما بکمال حیرت دیدند که آلت‌تروس بسوی زمین فرو آمدن گرفت ! همه حاضرین برای جای دادن آلت‌تروس بیک کناره کشیدند و یک وضع احترامی گرفته جا خالی کردند .

هیجان به آخر درجه رسیده بود آلت‌تروس از زمین بقدر دو صد متری بالاتر از زمین آمده ایستاد !

در میان مردمان یک سکوت بسیار عمیق حکمفرما بود . در میان این

سکوت، دفعته صدای تیز بر تایتلر مهندس زو زو بلند شده گفت:

— ای افندیان امریکایی! رئیس کلب ولدن و باشکاتب اوباز بدست

اقدار من بفتاد، هرگاه ابد یا ایشانرا در سفینه خود محبوس نگاهدارم

وظیفه متقابلة خود را انفا کرده خواهم بود. لکن باوجود آنهم من

ازین وظیفه خود صرف نظر نمودم! مستر پرودانت، فیل انوانس!

آزادید! ...!

• رئیس کلب ولدن، وفیل انوانس و دوما کینست هاندم بر زمین چمیدند.

آلباتروس در حال بقدرده متر و بالا شد! باز در انجا توقف نموده وبر

سرخ خود دوام ورزیده گفت:

— ای افندیان امریکایی! تجربه کردم، کامیاب آمدم! محقق بدانید

که کامیابی و حکمرانی جوهر ادست ماشینهای طیار ثقیلتر از هواست، نه

بالونهای شکم آماشیده خفیفتر از هوا! ولی باوجود آنهم حکم کردم که هیچ

چیزی، حتی ترقیات فنی نیز پیش از وقت و زمان معین و مقدر آن بوجود

نیاید آمد! بنابراین میروم، اسرار و خفایای خود را با خود میبرم و ازین

اسرار در بنوقت بعالم انسايت خبر نيمدم . زيرا تشبث بيوقست ، چو
 نکه ملل موجوده هنوز بآ ندرجه نرسيده اند که از کارهای بيجاى نفس
 پرستى خود پرهيز کرده تنها بفکر ترقى فزون مشغول شوند ! پس هر
 وقتى که اکتساب فضيلت و معرفت يکانه مشغوليت عالم کردد ، و ملل موجوده
 بدرجه فاضل و عاقل شوند که بجز کشف کردن خفايائى فنيه ديگر کار
 و مشغوليتى براى شان نماند آنوقت اين اسرار من خود بخود عيदान ظهور
 خواهد برآمد !

افشيد يان امر يکايى ! بشما عرض سلام و احترام ميکنم الوداع !

بامان خدا .

روبوژه مهندس ، بعد از اين نطق خود هفتاد و چهار بر وانه هاى ماشين
 طيار خود را بيبازگى بدور فرستاد و حرکت آورد . بکمال سرعت بالا برآمد ، و
 يکسر بسوى شرق روان شده از نظر ها نمان کرديد !

برودانت و فيل ايوانس و همه طرفداران مسئله خفيفتر از هوا خيلى
 محجوب و شرمسار شده بجز اينکه پسهائى گردن خود را خايريده بخانه هاى

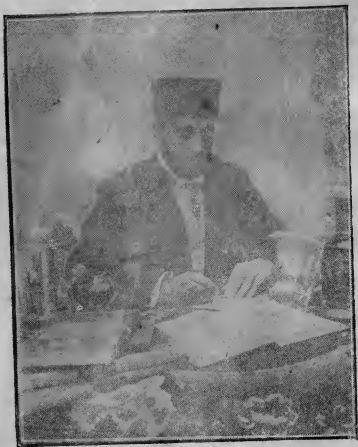
خود بروند، و عالم کرد آمده تماشا بین نمره های تحسین و آفرین خود
 و ایه ایست لافهای تمسخر و استهزا در حق آنها تبدیل بدهند و کارهای
 باقی نماند.

— — — — —
 انتها — — — — —

(مترجم)

مجموعه لطیفاتی





✽ مترجم این کتاب ✽
مدیر و سر محرر سراج الاخبار افغانیه
محمود طرزی